Rahe Tudeh
راه توده
ضمیمه ۱۶ صفحه
دوره دوم «۱۱۵» بهمن- اسفند ۱۳۸۰

نقد برنامه اقتصادی دولت خاتمی به معنای تضعیف وی نیست!

مصاحبه عمومی در تهران
(ص ۱۷)

ضرورت اصلاحات در ایران و نتایج تاخیر اصلاحات در شوروی

موتلفه در ایران طالبان در افغانستان

دولت موقت افغانستان برای تشکیل ارتش ملی و دستگاه دولتی چاره‌ای جز استفاده از افسران تحصیل کرده و کادرهای دولت‌های ببرک کارمل و دکتر نجیب‌الله ندارد!

مصاحبه سردبیر راه‌توده- ضمیمه

مردم از جنگ و خون و ویرانی همانقدر نفرت دارند که از مخالفان جنبش اصلاحات و زمینه‌سازان حمله نظامی به ایران

آنها که برای حمله نظامی به ایران آغوش گشوده‌اند!

پیش از انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶، نه مردمی که پای صندوق‌های رای رفتند و به اصلاحات رای دادند و نه آنها که از فردای این انتخابات جایگاهی در ساختار حکومتی یافتند دو واقعیت را هرگز حدس نزده بودند:

۱- فسادی چنین آلوده به ثروت و جنایت در هرم قدرت «نظامی-امنیتی» جمهوری اسلامی، که در هر مرحله‌ای از تحولات و رویدادهای چند سال اخیر ابعاد تازه‌ای از آن فاش شده‌است.

۲- اراده‌ای چنان ضد ملی و جنون‌آمیز برای حفظ قدرت و ثروت و تسلیم نشدن در برابر اراده و خواست مردم، که اکنون در قامت توطئه کشاندن ایران به کام حمله نظامی به ایران خود را نشان می‌دهد.

این اراده از دل آن فساد بیرون آمده‌است و یقین باید داشت، که رهبران مافیائی که ثروت و قدرت را در اختیار دارند، با ادامه جنبش و در تنگنا قرار گرفتن باز هم بیشتر، از هر امکانی برای نجات قدرت و ثروت خویش استفاده خواهند کرد.

خطر سازش، زدوبند و معامله با امریکا از درون همین فساد و اراده بیرون می‌آید. آنها که کشور و مردم را در دهه دوم جمهوری اسلامی غارت کرده‌اند، آنها که اسکله‌های غیرقابل کنترل قاچاق اجناس در بنادر ایران در اختیار دارند، آنها که حلقه‌های اصلی شبکه توزیع مایحتاج مردم را در داخل کشور کنترل می‌کنند، آنها که تحت پوشش تامین هزینه جنبش‌های اسلامی در کشورهای اسلامی قاچاق مواد مخدر را مکروه و بلکه جایز تشخیص دادند، آنها که سهامداران شرکت‌های بزرگ تجاری شده‌اند، آنها که میلیاردها دلار از وام‌های خارجی دوران هاشمی رفسنجانی به جیب زدند، آنها که روزی یک میلیون بشکه نفت قاچاق را در بازار سیاه جهانی می‌فروشند، آنها که ناوگان هواپیمائی ایران را در اختیار دارند، آنها که باندهای مخصوص و غیرقابل کنترل برای واردات قاچاق در فرودگاه مهرآباد تهران در اختیار دارند، آنها که آدم می‌ربایند و ناصبی می‌کشند، آنها که در هر پادگان نظامی وابسته به سپاه پاسداران زندان ویژه و زیرزمین‌های مخصوص شکنجه و بازجوئی برپا کرده‌اند، آنها که فرمان بازخرید صدها فرمانده سپاه دوران جنگ را صادر کرده‌اند تا مدعیان انحراف رهبری را خانه نشین کرده باشند، آنها که صدها فرمانده سپاه را زندانی کرده‌اند تا پیوند سپاه با جنبش مردم را قطع کنند، آنها که فرمان شرکت "پیشگامان سازندگی" را با سرمایه کمیته امام، حساب ویژه رهبری و یاری آستانقدس رضوی صادر کردند و سهام آن را در اختیار فرماندهان مطیع گذاشتند، آنها که ترور سرلشکر "صیادشیرازی" را به جرم تائید نظرات و پیشنهادات خاتمی با اشاره‌ای تائید کردند،

(ادامه در صفحه ۲)

القاعده ایران باید ریشه‌کن شود
(ص ۴)

غده سرطانی بنام واعظ طبسی
(ص ۳)

فرماندهان دوران جنگ در زندان سپاه!
(ص ۴۰)

دو سلطنت یک جمهوری!
(ص ۲۲)

انترناسیونالیسم سبز اسلامی در جهان!
(ص ۳۸)

فیلم شکنجه شکنجه‌گران
(ص ۱۰)

آنها که برای حمله نظامی به ایران آغوش گشوده‌اند!

آنها که در نماز جمعه تهران در اشاره به دفاعیات تاریخی عبدالله نوری در دادگاه ویژه روحانیت گفتند« به دروازه خودی گل زده‌ای، توبه‌کن!» و هنوز با آزادی او موافقت نمی‌کنند، آنها که با تصفیه و سازماندهی جدید بسیج موافقت کردند تا با لباس‌های جدید و خریداری شده توسط موتلفه اسلامی در خیابان‌های تهران رژه بروند، آنها که فرمان حمله به کوی دانشگاه را صادر کردند و دستگیری رهبران ملی–مذهبی و اعتراف گیری از آنها در زیر شکنجه را به سود اسلام و شرعی اعلام کردند، آنها که حاضر نیستند به مردم پاسخ بدهند و سخنرانی در نماز جمعه‌های تهران و خطبه‌خوانی در این نماز جمعه‌ها و خطابه برای دیدارکنندگان خویش را از سر مردم هم زیادتر می‌دانند، آنها که با هواپیماهای اختصاصی به شیخ نشین‌ها رفته و در میهمانی‌های پنهان و اختصاصی آنها شرکت می‌کنند، و۰۰۰ آنها برای حفظ موقعیت خود و جمعی که در قافله ثروت، توطئه، جنایت حرکت می‌کنند به هر قیمتی می‌خواهند در برابر اراده مردم بایستند، حتی اگر ایران به کام یک جنگ جدید کشانده شود!

آن جسارتی که عده‌ای از فرماندهان نظامی این روزها از خود نشان می‌دهند و بی‌محابا مجلس و مجلسیان و دولت و دولتیان را تهدید به اعلام حالت فوق‌العاده در کشور و بگیروببند می‌کنند، برخاسته از همین فساد است۰ فرماندهانی که حداقل از فردای خاتمه جنگ فرسایشی بین ایران و عراق باید به حساب‌های بانکی و عملکردشان در طول جنگ رسیدگی می‌شد، شبکه‌های ارتباطهای بین‌المللی آنها که در سال‌های خرید اسلحه قاچاق برقرار شده بود شناسائی می‌شد، نقش آنها در ادامه جنگ و ارتباطی که در پشت جبهه با شبکه بازرگانی داخلی و خارجی کشور برقرار کرده بودند فاش می‌شد، دلائل شکست در چند حمله بزرگ و معروف که به فتلگاه دهها و دهها هزار جوان و نوجوان ایران در جبهه‌های جنگ منجر شد باید بررسی می‌شد و سهم آن‌ها در این فجایع انسانی مشخص می‌شد۰ اگر شده بود، اکنون در ستاد مشترک، در فرماندهی سپاه، در ورزات دفاع، در قائم‌مقامی سپاه و فرماندهی بسیج ننشسته بودند و در مجمع تشخیص مصلحت نظام دبیر و سخنگو نمی‌شدند!

چنین نشد، زیرا در آن صورت امثال هاشمی رفسنجانی و رهبر کنونی جمهوری اسلامی که مستقیما در ستاد جنگی حضور داشتند نیز باید پاسخ می‌دادند۰ وقتی امروز، قائم مقام فرمانده کل سپاه می‌گویند: «**حرف همین است که من می‌گویم و به هیچ کس هم پاسخگو نیستم**» (مراجعه کنید به مصاحبه سردار جانشین فرمانده سپاه پاسداران "ذوالقدر" در گفتگو با خبرگزاری دانشجوئی "ایسنا" به تاریخ ۹ اسفند) می‌داند که حیات سیاسی فرمانده کل قوا "رهبر" هم مستقیما بستگی به موقعیت او در تشکیلات نظامی–سیاسی جمهوری اسلامی دارد۰ بی جهت نیست که او در این مصاحبه مفصل و دو نوبته خود که در توجیه سخنرانی تحریک آمیز قبلی‌اش با "ایسنا" انجام شده دیگر صحبتی از ولی امر مسلمین نیست، از ذوب شدن در ولایت سخنی در میان نیست، چنان که گوئی یکی از دو شخصیت صاحب قدرت برابر در جمهوری اسلامی زبان به سخن گشوده‌است۰ این همان برابری و حتی برتری است که به فرمانده کل سپاه پاسداران "حاج رحیم صفوی" اجازه داد همه اصلاح طلبان را تهدید به زبان بریدن و قلم شکستن کند و به فاصله کوتاهی رهبر به این امر گردن گذاشت و دستور تعطیلی روزنامه‌ها و دستگیری روزنامه‌نگاران را داد!

فرماندهان سپاه پاسداران، از فردای پذیرش آتش‌بس در جنگ با عراق، منتظر بررسی عملکردشان در طول جنگ بودند، اما سازشی که در پشت پرده و از سوی همان‌ها که اکنون به مافیای ثروت و قدرت شهرت دارند بر سر برگماری علی‌خامنه‌ای بعنوان رهبر و فرمانده کل قوا شد، نگرانی آنها جای خود را به قوت قلب و پشت جبهه استوار داد۰

رهبر جدید جمهوری اسلامی را مردم انتخاب نکرده بودند و از دل جنبش و انقلاب مردم بیرون نیآمده بود تا به آنها پاسخگو باشد، و طی ۱۲ سال گذشته نیز همگان شاهدند که او به مردم پاسخ نمی‌دهد!

او انتخاب شد و بر مسند فرماندهی کل قوا نیز نشست، تا همان‌ها که در طول جنگ کیسه‌های خود را پرکرده بودند و اکنون پس از درگذشت آیت‌الله خمینی– قدرت باقی‌مانده از آیت‌الله وی را بین خود تقسیم می‌کردند آسوده خیال موقعیت خود را تثبیت کنند۰ در این برگماری جمع اندکی از فرماندهان سپاه نیز سهیم بودند و این سهم بسیار مهم و تعیین کننده‌ای برای انتخاب رهبر بود۰ نه رهبر و نه دستگاه رهبری دیگر تابع اراده مردم نبودند، رهبر مرجعیت مذهبی نداشت و مردم نیز پشت سر او نبودند۰ به این ترتیب، برای حفظ قدرت و بویژه به سرمنزل رساندن کودتائی که برای تصفیه دستگاه حکومتی از روحانیون و غیر روحانیون طرفدار آرمان‌های انقلاب و طرفدار اندیشه‌های آیت‌الله خمینی طراحی شده بود به نیروهای مسلح و بویژه سپاه پاسداران بستگی پیدا کرد۰

تعدادی از فرماندهان سپاه پاسداران به محفل موتلفه، رسالت، بیت‌رهبری و۰۰۰ وصل شدند و خود تبدیل به عضوی از اعضای شورای پنهان رهبری تبدیل شدند۰ رهبر منتخب این جمع، نمی‌توانست تابع این جمع نباشد و حوادث ۱۲ سال گذشته نیز نشان داده‌است که او در مجموع تابع این جمع مافیائی بوده‌است۰ اینجا و آنجا نیز اگر پائی برای همراهی پرشتاب با مافیای قدرت نداشته و یا سست گام برداشته، از بیم فروپاشی همه چیز بوده‌است۰

نشانه‌های تسلط سپاه بر بیت‌رهبری و همنوائی و همگامی رهبر با توطئه‌های فرماندهان توطئه گر و وابسته به مافیای ثروت و قدرت در جمهوری اسلامی را باید در بگیروببندهای سه سال اخیر و نقش این فرماندهان در گسترش ضد اطلاعات سپاه در سطح جامعه و همگامی و تائید آن از سوی رهبر دید، در آن اراده قدرتمندی که امثال سردار سپاه "هرندی" را سردبیر روزنامه کیهان می‌کند و حسین شریعتمداری را برخوردار از قدرت این فرماندهان و تائید رهبر، در آن فرمانی باید دید که از دهان رهبر خطاب به مجلس و دولت در می‌آید اما در جمع همین فرماندهان و رهبران مافیای قدرت پیرامون آن تصمیم گرفته شده‌است، در همگامی این فرماندهان با کودتای خزنده‌ای که بیش از سه سال است با انواع جنایات علیه جنبش مردم و اصلاح‌طلبان داخل و خارج حاکمیت در حال پیگیری است باید دید، که اگر نبود مقاومت و آگاهی مردم و ترس از فرماندهان رده دوم سپاه، آنها گام‌های بزرگ‌تر و خونین‌تر را برداشته بودند۰

فرماندهانی که امروز زبان به تحریک و فراهم سازی افکار عمومی جهان برای حمله نظامی به ایران گشوده‌اند، از چنین پشتوانه‌ای برخوردارند و این ممکن نشده‌است، مگر تحمیل رهبر به مردم و به پاسخ فرانخواندن رهبر و تمامی منصوبین نظامی و غیر نظامی او۰ منصوبینی که خود به نوعی نصب کننده رهبرند!

غده‌ای سرطانی بنام
واعظ طبسی!

در پنهان ترین محافل حکومتی، به آشکاری روز می‌دانند که آیت‌الله واعظ طبسی در تمامی توطئه‌های بزرگی که در جمهوری اسلامی به وقوع می‌پیوندد مستقیما دست دارد و هزینه این توطئه‌ها نیز از کیسه خلیفه خراسان تامین می‌شود!

هر هفته یک تا دو تن از رهبران مافیای قدرت و ثروت خود را به با هواپیما به مشهد به می‌رسانند و با وی دیدار و گفتگو می‌کنند. این سفرها و مذاکرات، نه تنها شامل حال اعضای مجمع تشخیص مصلحت، هیات رئیسه مجلس خبرگان رهبری، رئیس قوه قضائیه و رئیس دادگستری تهران، اعضای اصلی شورای نگهبان، دادستان‌های دادگاه ویژه روحانیت و رئیس دادگاه انقلاب، رهبران موتلفه اسلامی، بلکه رئیس دفتر ویژه رهبر و پیک‌های ویژه او نیز می‌شود! و این در صورتی است که خود وی رسمی و غیر رسمی، برای رایزنی با هواپیمای اختصاصی به مشهد نرود!

هر حادثه‌ای در جمهوری اسلامی، در پایان خط ارتباطی خود به مشهد وصل می‌شود، حتی پیگیری اظهارات تحریک آمیزی که این روزها از دهان تعدادی از فرماندهان سپاه پاسداران بیرون می‌آید نیز به پشتیبانی واعظ طبسی و تسلطی که او بر "رهبر" بعنوان فرمانده کل قوا دارد چنین بی‌محابا عنوان می‌شود. اظهاراتی که بلافاصله تلویزیون جمهوری اسلامی آنها را پخش می‌کند و چند روزنامه‌ای که قطب‌نمای آنها مشهد را نشان می‌دهد، تحریک‌آمیزترین بخش‌های این اظهارات را با تفسیرهائی که خود به آن می‌افزایند منتشر می‌کنند. مرکزی‌ترین نکات این اظهارات و تفسیرهای متعاقب آن تهدید دولت و مجلس به اعلام حالت فوق‌العاده در کشور است.

در اوج فشار افکار عمومی، در ارتباط با قتل‌های زنجیره‌ای، علی فلاحیان که نخستین هیات پیگیری پرونده قتل‌ها به نام و نقش او رسیده‌بود و محمدخاتمی بر احضار او برای تحقیقات پای می‌فشرد، فلاحیان به مشهد و واعظ طبسی پناه برد و تا پس از بازداشت اکبر گنجی و عمادالدین باقی در آنجا ماند. قوه قضائیه‌ای که واعظ طبسی بر کار آن نظارت کامل دارد، چنان پرونده‌قتل‌های زنجیره‌ای را سرهمبندی کرد و بجای مجرمین، روزنامه‌نگاران افشاگر را به زندان افکند، که علی‌فلاحیان جسارت کرد خود را کاندیدای ریاست جمهوری کند!

سردارغلامرضانقدی، فرمانده ضد اطلاعات نیروهای انتظامی، که طراح قتل عبدالله نوری و شکنجه‌گر شهرداران نواحی تهران بزرگ بود، سرانجام پس از تمام فشارهای دولت خاتمی، تنها از فرماندهی ضد اطلاعات به قسمت برنامه‌ریزی و تدارکات نیروهای انتظامی منتقل شد. او از جمله فرزندان معاودین عراق است و سال‌ها در کمیته ویژه وابسته به آستانقدس رضوی گارد ویژه واعظ طبسی بود و از آنجا، با دستور طبسی فرماندهی ضداطلاعات نیروهای انتظامی را برعهده گرفت! او نیز اکنون، مانند حجت‌الاسلام حسینیان و علی‌فلاحیان فارغ از افشاگری‌های مطبوعات و با امید فراموشکاری مردم، در سازمان اطلاعات و امنیتی که بطور غیر قانونی تشکیل شده و تحت نام "اداره اماکن" فعالیت می‌کند فعال است. سردارذوالقدر، جانشین فرمانده سپاه پاسداران که این روزها امریکا را به خرج جان و مال مردم بی‌پناه ایران به دوئل دعوت می‌کند نیز از جمله تفنگداران آیت‌الله واعظ طبسی در ابتدای انقلاب ۵۷ بود و تحت حمایت و پشتیبانی او تا مقام قائم‌مقامی فرماندهی سپاه پیش آمده‌است! سردارانی که به خرج مردم ادعای رشادت دارند و هنوز کسی از آنها نپرسیده‌است چرا این رشادت را در سال‌های پایانی جنگ با عراق از خود نشان ندادید و به قول هاشمی رفسنجانی در دو کتاب خاطراتش، گریز از جبهه جنگ و پناه در ستاد جنگ در تهران را به خطر مرگ در جبهه‌ها ترجیح داده بودید!

حمیدرضاترقی، عضو ارشد شورای رهبری جمعیت موتلفه اسلامی، بدستور مستقیم واعظ طبسی در رهبری این جمعیت قرار گرفته تا گزارش فعالیت‌های سیاسی، مالی و نظامی این جمعیت را مستقیما برای واعظ طبسی ببرد و نقش پل ارتباطی را داشته باشد.

مرتضی نبوی، مدیرمسئول روزنامه "رسالت" گزارش کار و گردش مالی بنیاد رسالت را مستقیما در اختیار واعظ طبسی می‌گذارد و از وی رهنمود می‌گیرد. نظر و پیشنهادی که از سوی واعظ طبسی به جلسه مجمع تشخیص مصلحت می‌آید، حرف و نظر آخر است، حتی اگر از دهان هاشمی رفسنجانی عنوان شود!

گلبدین حکمتیار، که اکنون دولت نمی‌داند او را به کدام نقطه جهان منتقلش کند تا از شر این مامور سابق سازمان اطلاعات مرکزی امریکا خلاص شود، هنوز در خراسان است و تصمیم نهائی در باره او را واعظ طبسی می‌گیرد! فردی که دولت کنونی افغانستان وعده محاکمه او را بعنوان جنایتکار جنگی داده‌است و نه تنها در سال‌های گذشته، بلکه در همین دوران اخیر نیز نقش مشاور در امور افغانستان را برای فرماندهان سپاه قدس داشته‌است!

هیچ مبارزه‌ای با فساد سیاسی و اقتصادی نمی‌تواند در ایران آغاز شود، پیش از آنکه تکلیف بنیاد عظیم مالی تحت مدیریت و مالکیت واعظ طبسی روشن شود. بنیادی که ثروت آن را تا ۳۵ میلیارد دلار تخمین می‌زنند. از زعفران تایباد تا گاز سرخس زیر نظر و تحت مالکیت اوست و محرمانه‌ترین اسناد جمهوری اسلامی و اسناد بجا مانده از رژیم گذشته نیز در بایگانی آستانقدس رضوی به امانت گذاشته شده، در اختیار واعظ است!

تمام روحانیونی که نامشان به نوعی در اسناد ساواک شاهنشاهی ذکر شده بود، بتدریج تحت حمایت واعظ طبسی اگر در خراسان هم مستقر نشدند، در شهرهای دیگر استقرار یافتند تا آب‌های انقلاب از آسیاب بریزد و آنها بتوانند در حساس‌ترین ارگان‌های امنیتی، نظامی وسیاسی جای بگیرند. اکنون چنین است. کافی است. پرونده‌های اسناد انقلاب اسلامی و پرونده‌های اسناد ملی را از آرشیو آستانقدس بیرون بکشند تا نام این افراد در ارگان‌های یاد شده بیرون بیآید. این اسناد و اوراق بندهای وابستگی این روحانیون به تشکیلات دربارگونه واعظ طبسی در خراسان است.

آن حکمی که رهبر کنونی جمهوری اسلامی، پس از انتخاب به این مقام از سوی مجلس خبرگان رهبری، برای واعظ طبسی صادر کرد و او را تا پایان عمر تولیت آستانقدس رضوی اعلام داشت، پیوندی ناگسستنی بین رهبر و واعظ طبسی را تداعی می‌کند، که حاصل آن همین دست دراز آیت‌الله واعظ طبسی در کلیه امور سیاسی، نظامی و اقتصادی در جمهوری اسلامی است. بموجب کدام سنت، قانون و ادله مذهبی حکم مادام‌العمر برای واعظ طبسی صادر شد؟ این سئوال مردم است و سرانجام نیز در زمان ممکن، مردم خود این سئوال را در برابر رهبر کنونی جمهوری اسلامی خواهند گذاشت!

القاعده ایرانی در خدمت سیاست نظامی امریکا!

اعلام خبر دستگیری تعدادی از فرماندهان واعضای سازمان القاعده در ایران، درعین حال که تائید حضور این افراد در ایران و نقش واحدهائی از سپاه پاسداران در ارتباط با ماجراجوئی‌های نظامی بود، اقدامی بود در جهت دفاع از منافع ملی ایران و جلوگیری از ادامه حادثه‌جوئی‌های نظامی۰ همگان می‌دانند که از ابتدای پیروزی انقلاب ۵۷ دو گرایش نسبت به صدور انقلاب ایران به کشورهای منطقه وجود داشت۰ یک گرایش معتقد به تبدیل جمهوری اسلامی به مدلی از نظر دمکراسی و حق مشارکت وسیع مردم در تعیین سرنوشت خویش و احترام به آراء مردم نمونه و از این طریق تاثیر گذاری روی حوادث کشورهای اسلامی بود و گرایش دیگر معتقد به صدور انقلاب از طریق عملیات مسلحانه بود۰ پس از سال‌ها کشاکش میان طرفداران این دو اندیشه، که جنگ ایران و عراق بر تکامل آن تاثیر مستقیم داشت، سرانجام از آستانه صدور فرمان سلمان رشدی گرایش دوم بطور کامل تقویت شد۰ حادثه فروشی اتحاد شوروی و آغاز جنگ در کشور سابق یوگسلاوی موسوم به «جنگ بالکان» و حضور نیروهای مسلح ایران در بوسنین گام عملی دیگری در تقویت بازهم بیشتر این گرایش بود۰ دهها بنیاد و نهاد سیاسی، مدرسه مذهبی در قم و مشهد و واحدهای مختلف نظامی با همین هدف در نیمه دوم حیات جمهوری اسلامی برپا شد، شکل گرفت و تقویت شد۰ ماجراجوئی ارتباط با توطئه امریکائی–انگلیسی تشکیل القاعده و انترناسیونالیسم سبز، از دل این گرایش بیرون آمد۰

اکنون با بازداشت تعدادی از فرماندهان القاعده در ایران، که باید امیدوار بود به محدودیت‌های جدی در فعالیت‌های فرماندهان نظامی مرتبط با تشکیلات این نیروها ختم شود، این پرسش مطرح است که این بازداشت شدگان به کدام کشور و یا کشورهائی تحویل داده شده‌اند و یا تحویل داده خواهند شد۰ امری که امریکا در پی تحقق آنست! (متن مصاحبه خلیل‌زاد را در این شماره راه‌توده می‌خوانید)

اکنون پرسش اساسی اینست که با بازداشت، اخراج و یا تحویل بازداشت شدگان سازمان القاعده اسامه بن‌لادن در ایران، پرونده حادثه‌جوئی‌های یک دهه اخیر واحدهای مختلف نظامی (سپاه و بسیج) که زیر نظر مستقیم "رهبر" قرار داشته‌اند بسته می‌شود؟

بنظر بسیاری از محافل سیاسی ایران، پاسخ این پرسش هنوز منفی است۰ انتقال بازداشت شدگان به هر کشوری(حتی کشورهای زادگاه این افراد)، کوچکترین تاثیر در انتقال نهائی آنها به امریکا و یا انتقال اطلاعات آنها توسط سازمان‌های اطلاعاتی کشورهای زادگاه این بازداشت شدگان به امریکا ندارد۰ دولت‌های مستقر در اغلب کشورهای اسلامی که زادگاه بازداشت شدگان القاعده به حساب می‌آیند، هماهنگ و همسو با امریکا بوده و هستند و هیچ تعهدی که مانع انتقال اطلاعات بدست آمده از بازداشت شدگان و حتی خود بازداشت شدگان به امریکا شود وجود ندارد۰ از این مرحله به بعد، انواع فیلم‌های مربوط به اعترافات و اسناد مربوط به حضور و آموزش در سپاه قدس مستقیما در اختیار امریکا قرار خواهد گرفت و زمینه بازگشودن فصل جدیدی از فشار برای گرفتن امتیازهای بیشتر از مافیای غارت و قدرت، که در این حادثه جوئی سهم مستقیم داشته فراهم خواهد شد۰ به همین دلیل، این بازداشت‌ها و محدودیت‌ها چنان باید پیش برده شود، که جای مانور برای مافیای حاکم در جمهوری اسلامی جهت بندوبست با امریکا باقی نگذارد۰

بازداشت اعضای القاعده در ایران یک خطا بود؟ نباید زیر بار فشار امریکا این افراد دستگیر می‌شدند؟

این یک پرسش انحرافی است، با هدف از دستور خارج کردن پی‌جوئی همه جانبه رویدادهای ۱۰–۱۲ سال اخیر و بویژه نقش برخی فرماندهان سپاه‌پاسداران در ماجراجوئی‌های بعد از فاجعه ادامه جنگ با عراق۰ در واقع اشتباه این نیست که عده‌ای را در ایران دستگیر کرده و به کشورهایشان باز گردانده و یا بازخواهند گرداند، اشتباه آنست که جزئیات این عملیات و بانیان و بنیانگذاران این حادثه‌جوئی‌ها برای مردم بازگو نشده و تحت پیگرد واقعی قرار نگیرند و امکان تجدید حیات برای آن‌ها باقی گذاشته شود۰ فاجعه افغانستان، که سرانجام به حضور نظامی امریکا در افغانستان خاتمه یافته، تراژدی است که جمهوری اسلامی و سیاست‌های نظامی–دیپلماتیک آن، در بوجود آمدن آن نقش موثر داشته‌است۰ اعضای کابینه و مقامات وزارت خارجه دولت دکتر نجیب‌الله، در اشاره به همین نقش، با درد و افسوس بیان می‌کنند، که پس از بازگشت ارتش اتحاد شوروی از افغانستان و تشکیل دولت آشتی ملی، جمهوری اسلامی بر دخالت‌های نظامی خود در افغانستان افزود و منحرف‌ترین و وابسته ترین گروه‌های اسلامی را علیه دولت مرکزی مسلح کرد، نه تنها در عرصه نظامی چنین کرد، بلکه از فروش چند تانکر نفت به دولت موقت خودداری کرد، درحالیکه دولت نجیب‌الله بارها اعلام کرد که پول این نفت را نقد و به دلار پرداخت می‌کند۰ به هواپیمای دکتر نجیب‌الله، رئیس جمهور دولت آشتی ملی، در جریان سفر به ایران اجازه فرود در تهران ندادند و هواپیمای او اجبارا در مشهد بر زمین نشست و کاردار وقت افغانستان در تهران، برای گزارش و ملاقات با وی ناچار شد به خراسان سفر کند! فاجعه طالبان از درون این سیاست مخرب بیرون آمد، همچنان که فاجعه حضور امریکا در افغانستان را همین ماجراجوئی‌ها ممکن ساخت و امریکا بیشترین بهره را از آن برد۰ به ظاهر علیه امریکا موضع گرفتند، اما در واقع کاری جز خدمت به اهداف امریکا نکردند!

بازداشت فرماندهان القاعده درایران، زمانی اقدامی ملی و به سود منافع ایران است، که با تجدید نظر اساسی در مجموع سیاست‌های نظامی و ماجراجویانه همراه شود و این ممکن نخواهد شد مگر با خاتمه بخشیدن به حاکمیت ماجراجویان در جمهوری اسلامی و بسته شدن نهائی و قاطع دفتر حکومتی آنها۰ بنابراین، بازداشت وابستگان القاعده در ایران اشتباه نبود و نیست، خاتمه نبخشیدن به بیش از یک دهه ماجراجوئی داخلی و خارجی، که با فتوای قتل سلمان رشدی شروع شد غلط است۰ این تاخیر غلط است، زیرا محرکین و هدایت کنندگان واقعی و مجریان درجه اول این ماجراجوئی‌ها، همانهائی هستند که در برابر اصلاحات و جنبش مردم ایستاده‌اند و مردم را تهدید به "گردن زدن"، "زبان بریدن" و۰۰۰ می‌کنند! همان‌ها که در همین روزهای اخیر، برای فراهم ساختن زمینه حمله نظامی امریکا به ایران و نظامی کردن فضای کشور انواع سخنان تحریک آمیز را در لباس نظامی و فرماندهی بر زبان آورده‌اند و نجات خود از چنگال جنبش مردم و فراهم آمدن زمان و زمینه مذاکرات پشت پرده با امریکا در ادامه حادثه‌آفرینی‌ها می‌بینند! ریشه القاعده ایرانی را باید از خاک پادگان‌ها و پایگاه‌های نظامی ایران بیرون کشید!

زیر پوست شهر

برج اوج

برج: افسانه برج‌ها در تهران مربوط به ۱۰ سال پیش است، که مردم تهران با ناباوری به آنها می‌نگریستند و از یکدیگر در باره ساکنین آنها سئوال می‌کردند. در آن سال‌ها همه می‌دانستند که جمعی، از جمع از ما بهتران حکومتی و "خیلی‌خودی‌ها" در آن زندگی می‌کنند. حالا دیگر خیلی‌ها، نه تنها ساکنین این برج‌ها، نه تنها قیمت مترمربع آنها، بلکه صاحبان و سازندگان آنها را با نام ونشان می‌شناسند و در باره آنها لطیفه‌های خشم‌آگین بر سر زبان‌ها دارند. یکی از این لطیفه‌ها را در باره استاد الهی‌قمشه‌ای ساخته‌اند که در تلویزیون لاریجانی شب‌ها ظاهر شده و از ادبیات مذهبی سخن می‌گوید. در برج اوج تهران آپارتمانی افسانه‌ای هم به او رسیده‌است!. در تلویزیون لاریجانی از عرفان و ضرورت پاسخ ندادن به نیازهای تن بعنوان خوان اول از ۷ خوان عشق الهی سخن می‌گوید. مردم در اشاره به سخنرانی‌های تلویزیونی او می‌گویند «آقا قمشه‌ای برای وصل به خدا در آخرین طبقه برج "اوج" تهران ساکن شده و توی خان اول مانده» . این برج درکوچه مشیری، در اطراف امام زاده صالح بالا رفته تا ساکنینش که همگی از خودی‌های حکومتی‌اند به خدا نزدیک‌تر شوند. مترمربعی ۴ تا ۵ میلیون تومان! آقای قمشه‌ای را هرچند ماه یکبار، به کوری چشم آن اهل فرهنگ وادب ایران که خودی حساب نمی‌شوند و قربانی قتل‌ها و توطئه‌های خیابانی می‌شوند، برای تغییر ذائقه به دوبی فرستند. میهمان **شورای بازرگانان و تجار ایرانی** ساکن دوبی!

مردم فراموش نکرده‌اند

برخلاف تصوری که برخی‌ها دارند، مردم **نه گنجی و عبدالله** نوری را فراموش کرده‌اند و نه **عمادالدین باقی** را. در باره مخمل باف هم در هر مجلسی که کوچکترین آشنائی به هنر و ادبیات وجود داشته باشد صحبت می‌شود. صحبتی توام با ستایش.

هیچکس طرفدار خونریزی در کشور نیست و احتمالا جناح راست هم از این گرایش عمومی جامعه اطلاع دارد و به همین دلیل همچنان چنگ به روی مردم می‌اندازد. اوضاع به گونه‌ایست که احتمال یک مقاومت منفی سراسری در جامعه در حال شکل گیری است. مثلا در جریان راه‌پیمائی ۲۲ بهمن مردم صلوات نمی‌فرستادند. این امر به گونه‌ای بود که وقتی دسته‌های آموزش دیده شورای تبلیغات اسلامی و بسیج در میان مردم صلوات می‌فرستادند بلافاصله توسط اطرافیانشان و مردم شناسائی می‌شدند و به همین دلیل آنها هم بعد از مدتی و برای گُم شدن در میان مردم دیگر صلوات نفرستادند.

تظاهرات معلمین

در این که معلمین زیر فشار کمر شکن مالی به کار و زندگی دشوار خود ادامه می‌دهند جای هیچگونه تردیدی نیست. اغلب یک و گاه دو کار غیر حرفه‌ای نیز بعد از ظهرها و شب‌ها انجام می‌دهند تا خرج زندگیشان را تامین کنند. اما این فشار زندگی و تنگنای معیشتی هرگز و برخلاف همه تبلیغاتی که روزنامه‌های دست راستی و رادیوهای خارجی کردند به معنای دلسردی آنها از اصلاحات، مخالفتشان با خاتمی و مجلس و ریختن آب پاکی بر سر جناح راست نیست. اتفاقا بیش از هر واحد، سازمان، وزارتخانه و نهادی نفرت نسبت به اعمال جناح راست در مدارس و در آموزش و پرورش وجود دارد. یکی از منفورترین سازمان‌هائی که در دوران هاشمی رفسنجانی و تسلط حجتیه بر آموزش و پرورش برپا شد و یا برپا شده بود و جهت گیری به غایت ارتجاعی یافت "امورتربیتی" وزارت آموزش و پرورش است. امور تربیتی چیزی شبیه حراست و سازمان امنیت در وزارت آموزش و پرورش است که در تمام مدارس هم شعبه دارد. اعتراضات معلمین همزمان شد با اعلام انحلال این سازمان از سوی وزیر آموزش و پرورش و به همین دلیل بسیاری در ایران اعتقاد دارند مسئولین "امور تربیتی" با نفوذ در دسته‌های معلمین معترض تلاش بسیار کردند تا این اعتراضات را به اعتراض علیه دولت خاتمی و مجلس ختم کنند. وابستگان این سازمان در میان معلمین جای گرفته و در کنار شعارهای معلمین برای رسیدگی به وضع معیشتشان، آنها شعارهائی علیه مجلس و دولت سر دادند. درد آنها انحلال امور تربیتی بود، درحالیکه درد معلمین، اعتراض به وضعت رقت بار معیشتی‌شان. جناح راست که از تظاهرات معلمین در مقابل مجلس آشکارا خرسند بود و منتظر نتایج بهتری از ادامه تظاهرات معلمین بود، نه تنها ادامه این تظاهرات را پذیرفت، بلکه آن را تشویق هم کرد و در تظاهرات دوم بر تعداد نفوذی‌های امور تربیتی در میان صفوف تظاهرکنندگان نیز افزود. در تظاهرات هفته بعد، علیرغم پیش بینی جناح راست توازن به سود معلمین صادق و معترض به هم خورد و امور تربیتی‌ها نتوانستند آن را در جهتی که در محافل مافیائی پیرامون آن تصمیم گرفته شده بود هدایت کنند. در روز تظاهرات دوم، در تقاطع ثریا–ایرج فریاد معلمین "عدالت–آزادی" شد و در نیمه‌های آن بسیاری از معلمین، با طرح اینکه ما جلوی مجلس و وزارت کشور جمع شدیم و حالا نوبت رهبر است دیگران را تشویق کردند تا بسمت بیت رهبری حرکت کنند. نیروهای انتظامی که تا اینجا به ناظران بی‌طرف صحنه شبیه بودند، ناگهان دستور یافتند تظاهرات را پراکنده کنند و قاطعانه جلوی حرکت معلمین به طرف بیت رهبری را بگیرند. زدوخورد و دستگیری‌ها از این مرحله به بعد شروع شد و فریاد "مرگ بر رهبر" از گوشه و کنار به گوش رسید.

امور تربیتی، یکی از سازمان‌های ناراضی تراشی در مدارس کشور بود. کنترل سیاسی مدارس، ارشاد مذهبی و باصطلاح اخلاقی مدارس. حجاب دختران. انضباط ظاهر، آرایش دخترها، پرس‌وجو از محصلین در باره آنچه که در خانه می‌بینند و می‌شنوند از جمله وظائف این اداره است، که حجتیه و موتلفه اسلامی به کمک سازمان تبلیغات اسلامی آن را در قبضه خود دارد و یا بهتر است بگوئیم داشت، زیرا فعلا بصورت رسمی منحل اعلام شده و باید دید دوباره تحت چه نام و عنوانی به حیات خودش در مدارس ادامه خواهد داد. همین تشکیلات دانش آموزان را مجبور می‌کند ماکت نماز جمعه درست کنند و دانش آموزان را از این طریق و برای تهیه ماکت مجبور می‌کند به نماز جمعه بروند و آن را نقاشی کنند و یا ماکت آن را تهیه کنند! یکی از کشاکش‌ها در مدارس دخترانه، کشاکش مادرها با مسئولین این سازمان بر سر ابروی برداشته شده دختران، لباس زیر روپوش آنها و یا رنگ لباس و حجاب دختران است. هر روز در مدارس دخترانه، دانش آموزان شاهد چندین درگیری خانواده‌ها و سازمان امور تربیتی بر سر همین مسائل است. دهها پرونده شکایت از مسئولین امور تربیتی در آموزش و پرورش‌ها و شعب دادگستری تهران وجود دارد، که عموما رفتار مسئولین این سازمان یا باعث مشکلات روانی

برای کودکان و نوجوانان شده و یا بر اثر کتک زدن کودکان و نوجوانان در اتاق انضباط مدارس و یا حمله به نوجوانان دختر برای پاک کردن چشم و صورت آنها از آرایش احتمالی باعث مجروح شدن آنها شده‌است.

گارد ولایت

منفورترین سازمان و تشکیلات وابسته به حکومت در حال حاضر لباس شخصی‌ها هستند. حتی مردم از آنها بیشتر از حزب‌الله نفرت دارند، در حالیکه می‌دانند خیلی‌از آنها جزو نیروهای حزب‌الله‌اند. خیلی‌ها معتقدند که این لباس شخصی‌ها از شخص علی‌خامنه‌ای دستور می‌گیرند و به همین دلیل هم اسم آنها را گذاشته‌اند "گارد رهبر". به محض آنکه در یک اجتماع و یا تظاهراتی سر و کله لباس‌شخصی‌ها پیدا می‌شوند مردم می‌گویند "گارد رهبر" آمد! مردم به لباس شخصی‌ها کینه‌ای وصف‌ناپذیر دارند و در عین حال نسبت به نیروهای انتظامی احساس ترحم دارند، بویژه آنکه سر و وضع تکیده سربازان نیروهای انتظامی، حکایت از شکم گرسنه آنها دارد و این وجه اشتراک آنها با مردم کوچه و بازار است. در جریان تظاهرات معلمین خیلی از این سربازان نیروهای انتظامی به معلمین می‌گفتند «**حق با شماست، ما هم مثل شما گرسنه‌ایم و اعتراض داریم اما مثل شما حق اعتراض نداریم.**» مردم می‌دانند که لباس‌شخصی‌ها درعین حال که برای حمله به مردم با پنجه بوکس و قمه و چماق به خیابان آورده می‌شوند، برای کنترل نیروهای انتظامی نیز به کار گرفته می‌شوند و در اغلب اجتماعات وقتی نیروی انتظامی پا پس می‌کشد آنها با تهدید و تشر از نیروهای انتظامی می‌خواهند تا با آنها برای حمله به مردم همگام شوند!

کافی است یک آمار سرانگشتی از تاکسی‌ها و مسافرکش‌های شبانه روزی تهران گرفته شوند تا معلوم شود چه تعداد از رانندگان این تاکسی‌ها و مسافرکش ها درجه داران و حتی افسران نیروهای انتظامی هستند که برای سیرکردن شکم خود و زن و فرزندشان و پرداختن اجاره خانه مجبور می‌شوند شب‌ها مسافرکشی کنند. آنها بودن خود در نیروهای انتظامی را پنهان نمی‌کنند و برای مسافران درددل هم می‌کنند.

شهرام شوُ

مردم نام دادگاه شهرام جزایری را گذاشته‌اند "شهرام شوُ" با هر کس که در خیابان و در صف نان و گوشت و یا در داخل اتوبوس و تاکسی در باره دادگاه شهرام جزایری صحبت کنید، می‌گوید "**کله گنده‌ها را ول کرده‌اند، چسبیده‌اند به پیشکار خان ده**". مردم این محاکمه را جدی نگرفته‌اند و آشکارا مشهود است که مردم آن دادگاهی را واقعی می‌دانند که گریبان امثال آیت‌الله جنتی و یا هاشمی رفسنجانی را بگیرد و به پای میز محاکمه بکشاند. مردم به چیزی کمتر از این باور ندارند. هم لاریجانی در تلویزیون و هم رهبر و قوه قضائیه‌اش هزینه بیهوده‌ای را صرف جلب اعتماد مردم می‌کنند!

موقعیت بچه شاه

مردم می‌گویند بچه شاه پر و بال گرفته‌است اما بر خلاف رهبران جناح راست، حاکمیت بیش از مردم او را جدی می‌گیرند. مردم، حتی برنامه‌های رادیوی لس‌آنجلس را در این باره مسخره می‌کنند. در عوض، مردم خطر امریکا را جدی می‌گیرند و از آن بیم دارند که جنگ دوباره در کشور شروع شود. در باره خطر حمله امریکا به ایران مردم خیلی بیشتر از احتمال بازگشت سلطنت به ایران و یا آمدن بچه شاه گذشته ایران به کشور صحبت می‌کنند.

خاتمی و رهبری

برخلاف ادعاهایی که در خارج از کشور می‌شود، محبوبیت خاتمی همچنان در میان مردم وجود دارد و مردم همچنان از خاتمی دفاع می‌کنند. روشنفکر و اهل فکری را نمی‌توان در ایران پیدا کرد که نگوید بعد از مصدق، ظهور این مرد بی‌سابقه‌است. البته هستند قشرهایی از مردم که در حد گله کمتر می‌گویند: "**خاتمی هم نتوانست**" و بیشتر می‌گویند: "**خاتمی را هم نگذاشتند کار کند**" و حتی می‌گفتند:« خاتمی هم کاری نکرد.»

این خواست روز به روز بیشتر در جامعه رواج پیدا می‌کند که "**خاتمی باید رهبر شود**". در خیلی از محافل سیاسی وقتی بحث بر سر پایان دوره دوم ریاست جمهوری خاتمی و کنار رفتن او می‌شود می‌گویند تا آن موقع مردم نخواهند گذاشت او کنار برود، او را "**رهبر**" خواهند کرد. شاید بتوان ماجرای حضور خاتمی در تظاهرات ۲۲ بهمن و درکنار مردم را همینگونه ارزیابی کرد. من خود شاهد بودم که خاتمی با یک اتومبیل رو باز به میان مردمی که به طرف میدان آزادی در حرکت بودند آمد. مردم اتومبیل او را واقعا بلند کرده بودند و راه می‌بردند. درست مانند روزی که آقای خمینی به تهران آمده بود و اتومبیلش را مردم بلند کرده بودند. خودش بارها خواست پیاده شده و برود به مردم بپیوندد اما گاردها محافظ نگذاشتند، حتی سعی کرد از سقف اتومبیل بیرون بیآید! این درحالی بود که وقتی شب تلویزیون لاریجانی هاشمی رفسنجانی را بعنوان یکی از مقامات شرکت کننده در راه‌پیمائی نشان داد، او در میان دهها گارد مسلح و نیمه مسلح در حاشیه مردمی که از یکی از خیابان‌های فرعی به طرف میدان آزادی می‌رفتند و قطعا دستچین شده نیروهای انتظامی، بسیج و لباس شخصی‌ها بودند به طرف میدان آزادی می‌رفت. تلویزیون لاریجانی فقط صحنه بسیار کوتاهی از دوره کردن اتومبیل خاتمی توسط مردم و ابراز احساسات نسبت به او را نشان داد. این صحنه فقط یکبار نمایش داده شد و دیگر تکرار نشد، درحالیکه فیلم هاشمی رفسنجانی بارها تکرار شد. فردا چه خواهد شد بر هیچ کس معلوم نیست، اما **امروز واقعیت اینست که خاتمی را مردم به رهبری پذیرفته‌اند و روز به روز این انتخاب پر رنگ‌تر می‌شود.**

کنفرانس برلین

روشنفکران و آنهائی که با مسائل سیاسی ایران از نزدیک آشنا و درگیر هستند بشدت نسبت به آینده مهاجرین سیاسی ایران بدبین هستند و نسبت به آنچه که درباره ماجرای کنفرانس برلن شنیده‌اند ابرازنفرت می‌کنند. حقیقت تلخ آنست که خیلی‌ها هنوز بر این باورند که مهاجرین سیاسی در بوجود آوردن فاجعه کنفرانس برلن نقش اول را داشته‌اند. آنها هنوز از جزئیات نقش جناح راست و تلاش‌های اطلاعاتی–امنیتی این جناح در سازمان دادن برهم زدن کنفرانس برلن بی‌خبرند و همه آنچه در کنفرانس برلن اتفاق افتاد را متعلق و حاصل کار مهاجرین سیاسی و سازمان‌های سیاسی مهاجر می‌دانند. این عصبانیت را علاقه‌ای که در جامعه نسبت به ملی–مذهبی‌ها و روزنامه‌نگارانی مانند اکبرگنجی وجود دارد و آنها را قربانیان کنفرانس برلن می‌دانند تشدید می‌کند.

دکترین جدید سیاسی–نظامی امریـــکا!

درباره تضاد منافع میان امریکا و کشورهای بزرگ سـرمایه‌داری اروپا، که تا حمله نظامی امریکا به افغانستان کمـتر در بـاره آن، در مجـامع رسمی و دولتی کشورهای عضو پیمان ناتو صحبت می‌شد، اکنـون آشـکارا در کنفرانس‌هائی که با حضور این کشورها تشکیل می‌شود مطـرح شـده و حتی به مطبوعات نیز راه‌می‌یابد۰ این برخوردهـا و تضـاد منـافع را بحـران اقتصادی در جهان سرمایه‌داری تشـدید کرده‌اسـت۰ بحرانـی کـه هـم در امریکا و هم در کشورهای اروپائی پرده‌های ناشی از ملاحظات دیپلمـاتیک را کنار زده‌است۰ امریکا می‌کوشد بحران اقتصادی در ایالات متحده را، تـا پیش از تبدیل شدن آن به شورش گرسنگان و بیکـاران کنـترل کنـد۰ در جریان همین تلاش امریکا می‌کوشد توپ بحران خود را به زمیـن بحـران زده اروپا روان کند و خود در امان بماند و این در حالی است که اروپا خـود گرفتار بحران اقتصادی است۰ امریکا می‌کوشد، در عین حال گلـوگاه‌هـای مهم نفتی و نقاط سوق‌الجیشی نظامی را در منطقه خاورمیانه، آسیای دور و دهانه افریقا تحت کنترل خود در آورد۰ اقدامی که عمـلا زمینـه محـاصره اقتصادی اروپا را بدنبال می‌آورد، درعین حال که تسلط امریکا را بر جـهان تامین می‌کند۰

دولت‌های عضو پیمان نظامی ناتو، برای عقب نماندن از غافلـه نظامی که امریکا در جهان بـه حرکـت در آورده، بـا یـک گـام عقب‌تـر از امریکا، به دنبال ارتش امریکا حرکت کرده و بتدریج دکترین نظامی جدیـد امریکا در جهان را می‌پذیرنـد و ایـن درحـالی اسـت کـه چنیـن سیاسـتی نمی‌تواند بصورت طولانی ادامه یابد، بویژه آنکـه امریکـا بی‌نیـازی خـود از همراهی اروپا را از هم اکنون زمزمه می‌کند!

جورج دبلیوبوش، در یکی از آخرین سخنرانی‌هایش که بصـورت برنامه‌ریزی شده، در یکی از پایگاه‌های نظامی امریکـا بیـان شـد دکـترین جدید نظامی امریکا را تشریح کرد۰ او که کاپشن سیاه نیمه نظامی بر تـن داشت و پیش از سخنرانی در صف سربازان و همگام با آنها غذای سربازی گرفته و سر میز با آنها صرف غذا کرده بود گفت: قرار نیست هرجا کـه مـا می‌خواهیم در آنجا دست به عملیات نظامی بزنیم، اعضای ناتو هـم همـراه باشند۰ ما از میان اعضای ناتو، آن تعداد را که برای عملیات خـود در یـک زمان معین و در یک نقطه جهان نیازمندیم، با خود می‌بریم۰ در عین حـال از دوستان و همراهان محلی خود، که نیازی نیست عضو ناتو باشـند در آن عملیات استفاده می‌کنیم۰ (در همین ارتباط مراجعه کنید به مصاحبه یکـی از کارشناس روس با روزنامه "پراودا" پیرامون طالبان و افغانستان، در همین شماره راه‌توده)

علاوه بر استراتژی تسلط بر مناطق دارای انرژی نفت و گاز، که در شرایط مقتضی می‌تواند به امری برای فلـج سـازی ارتش‌هـای اروپـا و حتی صنایع کشورهای اروپائی تمام شود، امریکا می‌کوشد بـا طـرح عقـب ماندگی تکنولوژی نظامی اروپا در مقایسه با امریکا، گام دیگـری در جـهت تخفیف بحران اقتصادی خود و تشدید بحران اقتصادی اروپا بردارد۰

بموجب این طرح، همانگونه کـه در گـزارش کنفرانـس مونیـخ می‌خوانید، امریکا با اعلام صریح عقب‌ماندگی تکنولـوژی نظـامی اروپـا از امریکا، کشورهای اروپائی عضو ناتو را در برابر دو راه‌حل قرار می‌دهـد کـه هر دو به سود اقتصاد امریکاست:

۱– این تکنولوژی را کشورهای اروپائی و عضو ناتو به امریکـا سـفارش بدهند، که در این صورت رونق صنایع نظامی امریکا را بدنبـال خواهـد آورد۰

۲– تولیدات مدرن و ساخته شده نظامی امریکا را خریده و ارتش خود را به آن مجهز کننـد تـا امریکـا آنـها را در تـهاجم‌های نظـامی خویـش همراهی آنها را بپذیرد۰ در این صورت نیز صنایع نظامی امریکـا تولیـد خود را بالا برده و رونق خواهند بخشید۰

در هر دو حالت، ارتش‌های اروپائی عضو ناتو، عملا به صنایع و تکنولـوژی نظامی امریکا وابسته خواهند شد۰ نکته دیگری که در دکترین جدید امریکا بتدریج نمایان می‌شود، نقش دولت‌های محلی و حکومت‌هـائی اسـت کـه مستقیما توسط امریکا–حتی پس از عملیات نظـامی امریکـا– بـر سـر کـار می‌آیند، نظیر آنچه در افغانستان انجام شد، در عراق نسخه دوم آن به اجـرا گذاشته خواهد شد و در یمن، سودان، سومالی، پاکسـتان و حتـی فلسـطین (در صورت موفقیت اسرائیل برای برکناری عرفات و یافتن جانشـین بـرای او) در حال تدارک است۰ این نکته نـیز در مصاحبـه کارشـناس روسـی بـا روزنامه پراودا در همین شـماره راه‌تـوده مطـرح شده‌اسـت۰ دراین طـرح، امریکا خواهد کوشید نیروی نظامی کمتری وارد صحنه کنـد و بـا تنـها بـا استفاده از تکنولوژی و ارتش محلی و دولتی که بر سر کار می‌آورد دکترین جدید خود را پیش ببرد۰

آنچه که در ارتباط با ایران می‌توان گفت و شـواهدی بـرای آن ارائه داد، آنست کـه بدلیـل نفـرت عمومـی از جنـاح راسـت در جمـهوری اسلامی، امریکا روی رهبران این جریان بعنوان متحدان و کارگزاران محلی خود نمی‌خواهد حسـاب کنـد، بویـژه آنکـه یـک جنبـش نفـی و طـرد در جمهوری اسلامی وجود دارد که در تظاهرات ۲۲ بـهمن امسـال، بصـورت حمایت دهـها میلیونـی از تحـولات و علیـه جنـاح راسـت حضـور یـافت۰ محبوبیت خاتمی در میان توده وسیع مردم ایران نیز امری نیست که بتوان به آسانی بر آن چشم پوشید۰ بنابراین، اظهارات منفی امریکـا و انگلسـتان در باره جناح راست در جمهوری اسلامی، پیش از آنکه تائید اصلاح طلبـان حکومتی و خواست‌های جنبش مردم باشد، ناامیدی از توان و امکان جنـاح راست برای جلب حمایت مردم، خاموش کردن جنبـش و تسـلط براوضـاع است۰ آنها در عین موضع گیری منفی نسبت بـه جنـاح راسـت، تعـادل در صفوف اصلاح طلبان حکومتی را تشویق می‌کنند۰ این تعـادل مـورد نظـر امریکا نیز چیزی نیست مگر همان طرح "سایروس ونس" برای آشتی میانه روهای جناح راست و میانه‌روهای اصلاح طلبـان۰ سیاسـتی کـه اتفاقـا در دوران اخیر به کرات از سوی نویسندگان ستون‌های ثـابت در روزنامـه‌های رسالت، جمهوری اسلامی، کیهان و انتخاب نیز مطـرح می‌شـود۰ بموجـب این طرح، کوشش می‌شود وفادارترین بخش اصلاح طلبان حکومتی نسبت به خواست‌های جنبش به حاشیه رانـده شـده و طالبـان میانـه‌رو در میـان

مخالفان اصلاحات به حکومت و دولت خاتمی وصل شوند! اینکه این توطئه را چگونه بتوان خنثی کرد و صفوف حکومتی اصلاحات را تعمیق بخشید به نتیجه آن نبردی بستگی دارد که پس از تضعیف حکومتی جناح راست پیش خواهد آمد۰

در کنفرانس مونیخ چه گذشت:

۱۰ سال عقب‌ماندگی تکنولوژی نظامی اروپا از امریکا!

م۰ باران

امریکا به اروپا دیکته می‌کند: یا تکنولوژی مدرن را از من بخرید و یا سلاح مدرن را به امریکا سفارش بدهید، در غیر اینصورت ما نیازی به ارتش عقب مانده اروپا در جنگ‌های منطقه‌ای نداریم!
خرید تکنولوژی و یا سلاح پیش رفته از امریکا، در عمل شکوفائی صنایع نظامی امریکا و تخفیف بحران اقتصادی در این کشور را به همراه خواهد آورد، و از سوی دیگر بحران اقتصادی اروپا را تشدید خواهد کرد!

در روزهای اول تا سوم ماه فوریه در شهر مونیخ کنفرانسی با هدف بررسی اقداماتی که بمنظور مبارزه با تروریسم در سطح جهانی انجام می‌شود برگزار شد۰ در این کنفرانس که آن را "کنفرانس امنیت سیاسی" نام نهاده بود ۳۰۰ نماینده از چهل و سه کشور شرکت داشتند۰ روح حاکم بر این کنفرانس نگرانی از اقدامات یکجانبه امریکا در سطح جهان، بدنبال حوادث انفجاری در نیویورک بود۰ مبارزه جهانی علیه تروریسم و نقش ناتو در وضع جهانی عناوین و محتوای سخنان بسیاری از سخنرانان کنفرانس مونیخ بود۰

از آنجا که یکی از دلائل و بهانه‌های امریکا برای اقدامات یکجانبه نظامی و سیاسی در عرصه جهانی عقب ماندگی تکنولوژی کشورهای عضو پیمان نظامی ناتو اعلام می‌شود، دبیرکل ناتو "رابرتسون" و همچنین "رودلف شارپین" وزیر دفاع آلمان در کنفرانس مونیخ از امریکا خواستند تا کشورهای عضو ناتو را برای دستیابی به تکنولوژی برتر نظامی یاری کند!

در این کنفرانس بحث‌های زیادی صورت گرفت و نقطه‌نظرات متفاوتی از سوی کشورهای عضو ناتو و نمایندگان کشورهای غیر عضو مطرح شد، اما مهم‌ترین نکته‌ای که در آن عنوان شد، از دل سخنان معاون وزیر دفاع امریکا "چاول ولف رویتس" بیرون آمد۰ وی به همان نکاتی اشاره کرد که اکنون بعنوان دکترین جدید امریکا در سطح جهان مطرح است و دبلیوبوش در سخنرانی سالانه‌اش در کنگره امریکا و دیک‌چینی معاون ریاست جمهوری امریکا در مصاحبه‌های مطبوعاتی‌اش عنوان کرده‌است۰ وی که "چاول ولفرویتس" نام دارد گفت:« امریکا برای عملیات نظامی خود نیاز به قطعنامه‌های سازمان ملل ندارد۰ ما به عراق حمله خواهیم کرد!»

در همین کنفرانس سناتور امریکائی "مک کین" نیز، به بخش دیگری از دکترین جدید امریکا در جهان و مناسبات نابرابر امریکا با کشورهای اروپا اشاره کرد و گفت: «جنگ علیه تروریسم به یک ارتش مجهز و مدرن نیازمنداست که امریکا آن را در اختیار دارد! عراق در صدر کشورهای شیطانی قرار دارد»

پس از این سخنان که بازتاب چندانی در مطبوعات اروپا نداشت اما واکنش‌های غیرمستقیمی را در دولت‌های فرانسه و آلمان بدنبال آورد، برخی نمایندگان اروپائی حاضر در کنفرانس، ضمن اعتراض به سخنان اعضای هیات امریکائی گفتند:« ما نسبت به این سخنان هشدار می‌دهیم۰ نظر و عمل امریکا می‌تواند در خاورمیانه عواقب ناهنجاری بهمراه آورده و باعث نا امنی در منطقه شود۰»

وزیر دفاع روسیه "ایوانف" در ارتباط با حمله به یکی از سه کشور ایران، عراق و کره‌شمالی هشدار داد و گفت: «هیچ دلیلی در دست نیست که یکی از این سه کشور در حمله به نیویورک دست داشته باشند۰»

در ارتباط با ناتوانی کشورهای بزرگ عضو پیمان ناتو در هماهنگی با امریکا، در کنفرانس مونیخ عنوان شد: کشورهای عضو ناتو سالانه ۱۴۰ میلیارد دلار برای دفاع هزینه می‌کنند، درحالیکه بودجه تعیین شده توسط کنگره امریکا برای مسائل دفاعی امریکا ۳۷۹ میلیارد دلار است۰

در کنفرانس مونیخ، از سوی نمایندگان کشورهای بزرگ اروپائی دیدگاه‌های متفاوتی در باره تروریسم مطرح شد، از جمله وزیر دفاع آلمان و چند کشور اروپائی معتقد بودند دلائل تروریسم را باید در فقر و گرسنگی جستجو کرد، درحالیکه امریکائی‌ها و از جمله سناتور ژوزف لیبرمن معتقد بودند « جنگ داخلی در برخی کشورهای اسلامی» دلیل تروریسم است!

مطبوعات آلمان، در گزارش‌های خود پیرامون کنفرانس مونیخ و پیشتازی امریکا در عملیات نظامی در سطح جهان نوشتند: به نظر امریکا "نقص تکنولوژی" اروپائی‌ها موجب شده‌است تا امریکا خود راسا اقدام به عملیات نظامی کند۰ همین مطبوعات می‌نویسند که امریکا از کشورهای بزرگ اروپائی خواسته‌است تا برای جبران عقب‌ماندگی تکنولوژی نظامی خود سرمایه‌گذاری کند۰ در همین ارتباط، دبیرکل ناتو "رابرت سون" گفته‌است« شکاف بین اروپا و امریکا بیشتر خواهد شد۰» و دلیل آن نیز عدم تکامل اروپا از نظر نظامی ذکر شده‌است۰ باز در همین ارتباط، وزیر دفاع سابق امریکا "ویلیام کهن" گفته‌است«هر اندازه نقص تکنولوژی اروپائی‌ها در مقایسه با تکنولوژی نظامی امریکا بیشتر باشد، به همان نسبت امریکا در عملیات نظامی جهانی خود نیازی به کمک نظامی کشورهای اروپائی به عنوان شریک و همراه احساس نخواهد کرد!»

فرانسیوز هایس بورگ، نماینده فرانسه در کنفرانس مونیخ در ارتباط با نظر نمایندگان امریکا در کنفرانس و در اشاره به نابرابری تکنولوژی نظامی امریکا و اروپا پرسید: «چرا امریکائی‌ها دیگر به ناتو نیازمند نیستند و بیشتر به اقدامات یک جانبه نظامی تمایل دارند؟»

فیلم شکنجه مجریان‌قتل‌های زنجیره‌ای را چگونه باید دید؟

حلقه‌های‌پیوند در مافیای ج۰ا۰

پروژه تحریک امریکا برای حمله نظامی به ایران و ایجاد فضای جنگی در کشور، تکامل‌یافته همان طرحی‌است که در آستانه انتخابات مجلس خبرگان رهبری و به بهانه خطر طالبان در خراسان به اجرا گذاشتند و انتخابات بی رونق و تحریم شده خبرگان را برگزار کردند!

ن.کیانی

رسیدن نوار ویدیوئی شکنجه تعدادی از متهمین قتل‌های زنجیره‌ای توسط تعدادی دیگر از شکنجه‌گران و بازجوهای وزارت اطلاعات و سازمان قضائی نیروهای انتظامی به خارج از کشور و پخش بخش‌هائی از آن توسط شبکه رادیوئی " بی۰بی۰سی" یکبار دیگر ماجرائی را از عمق به سطح منتقل کرد، که در بطن جنبش عمومی مردم ایران همیشه مطرح است۰

این، دیگر نکته پنهان و ناآشکاری نیست که طراحان و سازماندهندگان اصلی قتل‌های زنجیره‌ای و پیش از آن، "قتل‌عام زندانیان سیاسی" همان‌هائی هستند که اکنون رهبری دادگاه‌های انقلاب، قوه قضائیه، سازمان امنیت غیر رسمی اما تحت نظارت بیت رهبری و حفاظت اطلاعات (ضد اطلاعات) نیروهای انتظامی و سپاه پاسداران را برعهده دارند۰ آنها، کسانی هستند که علاوه بر کشاندن سازمان مجاهدین خلق به منجلاب ترور و انفجار موج اعدام‌ها را در زندان‌ها به راه‌انداختند، یورش به حزب توده‌ایران را سازمان دادند، ادامه خانمان برانداز جنگ با عراق را روی دست ملت ایران گذاشتند و به گفته هاشمی رفسنجانی یک هزار میلیارد دلار خسارت برای ایران ببار آوردند، طرح برکناری آیت‌الله منتظری از قائم مقامی رهبری را سازمان دادند، با نفوذ در بیت آیت‌الله خمینی و با در اختیار گرفتن احمدخمینی، نقش بسیار مهمی در کشاندن آیت‌الله خمینی به مسیر ارتجاع ایفاء کردند، مجلس خبرگان رهبری را قبضه کردند و از درون آن "علی‌خامنه‌ای" را با شهادت و استناد به گفته‌ها و ادعاهای احمدخمینی بعنوان رهبر بیرون آوردند، احمدخمینی را بعنوان خزانه اسرار خانه آیت‌الله خمینی و کسی که می‌توانست در موقعیتی دیگر توبه کرده و بسیاری از حقایق را بازگو کند به قتل رساندند و برای همیشه خاموش کردند و۰۰۰ قتل‌های زنجیره‌ای از درون همین شبکه و از سوی رهبران آن، بعنوان ادامه توطئه‌ها بیرون آمد۰ همچنان که یورش به ملی–مذهبی‌ها، چندین توطئه ناتمام ترور محمدخاتمی، ترور حجاریان، به زندان افکندن عبدالله نوری و روزنامه‌نگارانی مانند گنجی و باقی، توطئه برهم زدن کنفرانس برلین، بستن مطبوعات، سرهمبندی کردن دادگاه برخی مجریان قتل‌های زنجیره‌ای، فلج سازی مجلس ششم، تبدیل مجمع‌تشخیص مصلحت به مجلس سنای شاهنشاهی و۰۰۰ ادامه همان توطئه‌هاست۰ و این از سر اتفاق نیست، که رهبران این توطئه‌ها در نهادهای انتصابی وابسته به نهاد و یا "دربار" ولایت فقیه جای گرفته‌اند: شورای نگهبان، شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه، مجمع تشخیص مصلحت، شورای تبلیغات اسلامی، تشکیلات نمایندگی ولی فقیه در ارگان‌های نظامی و امنیتی، شورای فرماندهی سپاه و بسیج، مجلس خبرگان رهبری و سرانجام در دایره محصور و محدود "امام‌جمعه‌های موقت تهران"!

ارگان‌ها و نهادهای عظیم مالی جمهوری اسلامی در اختیار آنها و سهام عمده کلیه شرکت‌های کلیدی واردات و صادرات کشور متعلق به آنهاست: آستانقدس رضوی با سرمایه‌ای که میزان ثابت آن را ۳۵ میلیارد دلار تخمین می‌زنند و تضمین کننده هر معامله بزرگ و چند میلیارد دلاری در جمهوری اسلامی است۰ این ثروت، با پشتوانه پول ملی ایران در بانک مرکزی برابری می‌کند و آنگونه که گفته می‌شود، جواهرات سلطنتی به ارزش دهها میلیارد دلار نیز بتدریج به این بنیاد مالی منتقل شده‌است۰ کمیته امداد امام که دربست در اختیار حزب موتلفه اسلامی قرار دارد و دبیرکل این حزب سرپرست آن و نماینده رهبر در آنست! این کمیته در تمام ایران شعبه دارد و با صدها شرکت کوچک و بزرگ وابسته به خود، یک کنسرن بزرگ مالی در جمهوری اسلامی است۰ دهها اسکله، کشتی، هواپیمای اختصاصی در بنادر و فرودگاه‌های ایران که در خدمت تجارت و قاچاق واردات قرار دارند وابسته به این کمیته‌اند۰ بسیاری از فرماندهان سپاه و بسیج که گردن اصلاح طلبان را می‌زنند و زبان منتقدان را می‌برند در کنار همین کمیته و با حمایت عظیم مالی آن به بزرگترین تجار کشور تبدیل شده و آن وعده تحقق یافته برای زدن گردن و بریدن زبان را در دفاع از این غارت و چپاول داده بودند۰ مراجعه کنید به سخنرانی سردار رحیم صفوی فرمانده سپاه پاسداران در سال ۷۷ در شهر قم و در سمینار فرماندهان نیروی دریائی که در آن از خط سوم و ضرورت یورش به آن سخن گفته بود و آنچه که با روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران شد و با ملی–مذهبی‌ها می‌شود تحقق همان وعده سردار صفوی است!

آنها در ادامه همین توطئه‌ها، اکنون با تحریک آمیز ترین سخنان، می‌کوشند امریکا را به اجرای وعده خود برای دخالت نظامی در امور داخلی ایران بکشانند، با این تصور که به محض آغاز عملیات نظامی، فضای سیاسی کشور را به بهانه مقابله با خطر خارجی خواهند بست، مطبوعات را خاموش خواهند کرد، عده بیشتری را دستگیر خواهند کرد، عده‌ای را در خفا اعدام کرده و یا در خانه و خیابان خواهند کشت و سپس بدون اطلاع مردم و فارغ از نظارت مجلس و مطبوعات با امریکا وارد معامله زیر زمینی شده و هر فرمان و فرمایشی که جورج دبلیو بوش داشت قبول خواهند کرد به آن شرط که از حاکمیت آنها بر ایران دفاع کند!

آنها که در اجرای این سناریو و آرزوی مافیای قدرت، ثروت و جنایت در جمهوری اسلامی تردید دارند، می‌توانند هفته‌های پیش از آخرین انتخابات مجلس خبرگان کنونی را مرور کنند، روزنامه‌های آن دوران را ورق بزنند و سخنان و توصیه‌های رهبر و وابستگان به او را بخوانند۰ در آن انتخابات، بدنبال رد صلاحیت بسیاری از کاندیداها و کناره گیری معدود نفرات معترض به روند این انتخابات و دخالت‌های رهبر و شورای نگهبان در آن مسئله تحریم این انتخابات همه جا شنیده می‌شد۰ این انتخابات همزمان شد با عملیات نظامی طالبان تازه به قدرت رسیده در هرات افغانستان۰ طی توافق رهبر و آیت‌الله واعظ طبسی نماینده مادام العمر رهبر کنونی جمهوری اسلامی در آستانقدس رضوی نزدیک به نیمی از واحدهای سپاه پاسداران و بخشی از نیروهای ارتش به خراسان منتقل شدند و به بهانه خطر آغاز جنگ با طالبان حالت جنگی در ایران و بویژه در خراسان برپا شد۰ رهبر خود به منطقه رفت و برای نیروهای نظامی چنان سخنرانی کرد و تلویزیون جمهوری اسلامی در این باره چنان سنگ تمام گذاشت که گوئی امشب یا فرداشب جنگ جمهوری اسلامی با طالبان و پاکستان شروع خواهد شد!

زیر پوشش تبلیغاتی این حالت نیمه جنگی، انتخابات مجلس خبرگان رهبری سرهم بندی شد و امثال علی‌فلاحیان و بسیاری از کسانی که مردم آنها را بعنوان آمرین قتل‌های زنجیره‌ای می‌شناختند و انواع افشاگری‌ها در باره‌شان صورت گرفته بود به این مجلس راه یافتند تا بعنوان مجلس حافظ مافیای قدرت و ثروت عمل کنند۰ در این انتخابات نزدیک به ۵۵ در صد مردم شرکت نکردند و نمایندگانی که بر کرسی مجلس برگزیننده "رهبر" تکیه زدند، علیرغم همه تقلب‌ها و زمینه چینی‌ها بین ۴۲ تا ۴۵ در صد آراء را بدست آوردند!

آن رویای شیرین و تجربه باصطلاح موفق را اکنون هم می‌خواهند برای بستن در مجلس ششم، انحلال دولت و تشکیل یک دولت فوق‌العاده و تحت امر "رهبر" زیر پوشش حمله نظامی امریکا به ایران سازمان بدهند و برای این حمله نیز همه نوع توطئه‌ای را مجاز می‌دانند۰ حتی اگر این توطئه به قیمت از کف رفتن نیمی از ایران تمام شود۰ "دولت جنگی" آرزوی آقایان است!

نوار ویدئوئی شکنجه متهمان قتل‌های زنجیره‌ای، اگر اهمیتی در حد کنجکاوی پیرامون محتوا و ماجرای تهیه آن داشته باشد، سوای نحوه انتقال آن به خارج ازکشور و پخش آن از شبکه رادیوئی بی۰بی۰سی در مرور رویدادهای توطئه‌آمیز مورد اشاره در بالا و نقش رهبر، نهاد رهبری و ارگان‌های تحت فرمان او در این توطئه‌ها و حوادث است۰ این بررسی باید چنان ادامه یابد و چنان هدایت شود تا کارنامه ۱۰–۱۲ ساله رهبری علی‌خامنه‌ای در ابعاد اقتصادی، فرهنگی، سیاست خارجی، سیاست‌داخلی، ماجراهای امنیتی، تشکیل سازمان‌های مخفی اطلاعاتی، نحوه و دلیل برتری یافتن چند آیت‌الله نظیر احمدجنتی و آیت‌الله شاهرودی بر دهها و بلکه صدها آیت‌الله دیگر در حوزه‌های مذهبی ایران، دلیل برگماری رهبران حزب مورد نفرت مردم ایران "موتلفه اسلامی" در مجمع تشخیص مصلحت نظام، دلیل برگماری نفر سی‌و سوم انتخابات اخیر مجلس ششم "هاشمی رفسنجانی" به ریاست مجمع تشخیص مصلحت، دلیل و مشخصات مورد نظر برای سپرده شدن فرماندهی سپاه و بسیج به فرماندهانی که در ۱۰ سال اخیر در راس قوای نظامی کشور قرار گرفته‌اند و۰۰۰ را شامل شود!

نوار ویدئوئی شکنجه متهمان قتل‌های زنجیره‌ای را با همین هدف بررسی کرده‌ایم۰ این نوار بدون توجه به سیر ماجرای رسیدگی به پرونده‌قتل‌های زنجیره‌ای و بویژه جزوه ۸۷ صفحه‌ای که شکنجه‌گران منتشر کردند و در آن رسما و مستقیما گفتند که با رهنمود رهبر از متهمینی که فیلم آن اکنون در دسترس است بازجوئی کرده‌اند ناممکن و ناقص است۰ به همین دلیل جزوه ۸۷ صفحه‌ای را یکبار دیگر ورق زده‌ایم۰ این مراجعه به گذشته و به آن جزوه ضروری بود زیرا:

۱– بسیاری از رهبران و هدایت‌کنندگان توطئه‌ها بر این تصورند که حافظه مردم مشمول مرور زمان می‌شود و بسیاری از اخبار و آگاهی‌ها در طی زمان از بین می‌رود۰ مرور و باز یادآوری جزوه ۸۷ صفحه‌ای مقابله‌ایست با اندیشه خام فراموشکار مردم!

۲– در بخش‌هائی از نوار ویدئوئی شکنجه، شکنجه‌گران آگاهانه، خود را مجری حکم دوم خرداد و حتی محمدخاتمی اعلام می‌کنند و کوچکترین نامی از رهبر نمی‌برند۰ این درحالی است که در جزوه ۸۷ صفحه‌ای که توسط همین شکنجه‌گران و آمران آنها تهیه شده، آنها خود را مجری فرمان رهبر اعلام می‌کنند۰ بنابراین، ضرورت دارد، نه تنها این ترفند افشاء شود، بلکه نقش "رهبر" در کل این ماجرا مشخص شود۰

سیری در پیگیری قضائی–حقوقی پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، با انگیزه روشن شدن دست‌های پشت پرده فیلم شکنجه متهمین این قتل‌ها!

از فرمان قتل تا فرمان شکنجه

اخیرا بخشی از فیلمهای بازجویی و شکنجه متهمان قتلهای زنجیره ای، بصورت نوار ویدئوئی در انگلستان به نمایش درآمد. اینکه این فیلم چگونه از کشور خارج شده است هنوز مشخص نیست. ولی دست سازمان های اطلاعاتی غرب و بویژه انگلستان را در پشت این ماجرا می‌توان دید.

البته، این برای نخستین بار نیست که در جمهوری اسلامی کسانی شکنجه می‌شوند و یا به اعترافاتی دروغ وادار می‌گردند. ولی این برای نخستین بار است که فیلم ها و صحنه‌های شکنجه متهمان آشکارا به نمایش در میآید، گرچه مربوط به دو گروه شکنجه‌گر باشند که برای در

سایه قرار دادن مهره اصلی مافیای جنایت در جمهوری اسلامی به جان هم افتاده‌باشند!

بخش کوچکی از فجایعی که دیروز بر سر رهبران حزب توده ایران رفت ، یا با سعیدی سیرجانی و عزت الله سحابی شد امروز در برابر چشم همگان قرار گرفت. نمایش صحنه های هولناک و چندش آور بازجویی‌ها و روش‌های اعتراف‌گیری مرسوم در زندان‌ها و بازداشتگاه‌های آشکار و مخفی جمهوری اسلامی همگان را در این اندیشه فرو می‌برد، که آنان که با "خودی"ها و همکاران دیروز خود چنین کردند با دگراندیشان و وابستگان سازمان‌های سیاسی "غیرخودی" چه کردند!

با به نمایش در آمدن این فیلم این پرسش نیز مطرح میشود که اینهمه درنده خویی برای چه بود و چه هدفی را دنبال می‌کرد؟ بازجویان متهمان قتلهای زنجیره ای برای حمایت از چه کسانی و برای آشکار نشدن چه واقعیت‌هایی تا این مرحله از شقاوت و بی‌حیائی پیش رفتند، که قلم از بیان آنچه چشم دیده شرم دارد؟ این متهمان چه اطلاعاتی داشتند که نباید فاش میگردید یا نباید بدانها پرداخته میشد؟

سند معتبر!

برای یافتن پاسخ این پرسشها هیچ سندی معتبرتر از جزوه معروف به ۸۷ صفحه ای نیست. جزوه ای که خود این بازجویان و شکنجه‌گران، بعنوان حاصل بازجوئی‌هائی که نوار ویدئوئی آن اکنون در اروپا پخش شده در تیر ماه سال ۱۳۷۹ منتشر کردند.

این جزوه پس از آن منتشر شد که زیر فشار محمد خاتمی هیاتی برای رسیدگی به پرونده متهمان قتلهای زنجیره‌ای و اعترافاتی که از آنها زیر فشار گرفته شده تعیین شد. این هیئت پس از خوانی پرونده بازجویی‌ها و اعترافات متهمان، کل پرونده ساخته شده از سوی سازمان قضایی نیروهای مسلح را پوچ و غیرواقعی اعلام کرد. پس از این اعلام نظر، فشار مطبوعاتی و حکومتی به بازجویان پرونده(که در نوار ویدئوئی مورد بحث حضور دارند) افزایش پیدا کرد۰ این فشار آنقدر سنگین بود که آنان، از بیم بازداشت و افتادن زیر دست عده‌ای دیگر از شکنجه‌گران و بازجوها از یک طرف و بیم از پیگرد قانونی با هدایت هیات مورد نظر ریاست جمهوری (محمدخاتمی) ناگزیر زبان باز کردند و بطور ضمنی تهدید کردند اگر فشار به آنان افزایش یابد بقیه اطلاعات خود را در اختیار عموم خواهند گذاشت.

در واقع جزوه هشتاد و هفت صفحه ای(مراجعه کنید به شماره ۱۰۴ راه‌توده که فشرده‌ای از آن را منتشر کرده‌است) تنها بخشی از اطلاعات شکنجه گران متهمان قتلهای زنجیره ای بود و بنا بر موخره و مقدمه‌ای که شکنجه‌گران و منتشر کنندگان جزوه نوشته‌اند ۷۷ صفحه دیگر جزوه فقط در اختیار برخی افراد خاص –که هویت آنان معلوم نیست– گذاشته شده است.

بخش غالب و تقریبا نود درصدجزوه ۸۷ صفحه ای به تلاش برای توجیه اقدامات بازجویان که از آنان به عنوان "کارشناس" نام برده میشود و اثبات اتهامات اخلاقی و ادعای بهایی و یهودی بودن متهمان اختصاص دارد. اما همان ده درصد بقیه کافی است تا رد حامیان شکنجه‌گران سازمان قضایی نیروهای مسلح را یافت و مورد نظر قرار داد.

باز خوانی پرونده قتلهای زنجیره ای

در آذر ماه سال ۱۳۷۶ در حالیکه هنوز چند ماهی از انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری نگذشته بود، داریوش فروهر و همسرش بطرز فجیعی کشته شدند. بلافاصله رئیس جمهور یک کمیته تحقیق با عضویت یونسی، سرمدی و علی ربیعی (عباد) برای رسیدگی به این قتل تشکیل داد. چند روزی پس از تشکیل این کمیته محمد مختاری و محمد جعفر پوینده نیز کشته شدند.

با آغاز کار کمیته و شروع بررسی‌های آن ، مجریان قتلهای زنجیره ای در یافتند که محکوم کردن قتلها توسط محمد خاتمی و اراده به مبارزه و یافتن عاملین آن جدی است. دو نفر از آنان به رئیس جمهور مراجعه کرده و دری نجف آبادی وزیر وقت اطلاعات را آمر و دستوردهنده قتلها معرفی کردند. دری نجف آبادی این ادعا را تکذیب و مجریان قتلها را "عناصر خودسر" معرفی کرد. کمیته تحقیق دری نجف آبادی را دو بار و به مدت هفت ساعت مورد بازجویی و مواجهه با مجریان قتلهای زنجیره ای قرار داد. بازجویان متهمان قتلهای زنجیره ای که یکی از آنان معاون دری و همچنین شاهد وی برای اثبات در دست نداشتن او در این قتلهاست، در جزوه خود جابجا بشدت از دری نجف آبادی حمایت می‌کنند و مدعی هستند که : " تلاشهای انفرادی آقای دری در انجام بعضی تحقیقات و با صدور بعضی دستورات کتبی خطاب به حفاظت نیز ره به جایی نبرد و آقای دری که قبلا در ذهن ریاست محترم جمهوری عنصری مظنون تلقی میشد، در ذهن پرسنل وزارت نیز با بعضی اقدامات مرموز به سوژه ای غیر قابل اعتماد تبدیل شد که شهامت پایداری بر قول خود را ندارد و برای نجات خود عناصر خُدوم و متدین را به قربانگاه میبرد!!"

زیر فشار خاتمی، دری نجف آبادی ناگزیر به مطرح کردن مسئله در تلویزیون و سپس استعفاء شد. با طرح مسئله در سطح جامعه، پرسشها در مطبوعات اصلاح طلب و در نزد مردم در مورد دلایل این قتل و چگونگی و چرایی و انگیزه عاملین و آمرین قتلهای زنجیره ای بالا گرفت.

در واقع بیش از آنکه این سوال مطرح شود که مجریان قتلهای زنجیره ای چه کسانی بودند یا چه انگیزه‌هایی داشتند و یا نداشتند ، این پرسش در سطح جامعه مطرح شد که چه نظامی و چه روابطی و چه تفکری موجب پیدایش به تعبیر خاتمی یک غده سرطانی در درون وزارت اطلاعات گردیده است. از اینجاست که پیگیری پرونده قتلهای زنجیره ای عملا می‌تواند و باید به محاکمه دوران تعدیل اقتصادی هاشمی رفسنجانی و تهاجم فرهنگی علی خامنه ای تبدیل شود. دورانی که در طی آن فساد اخلاقی و مالی سوار بر خشونت و جنایت باقی مانده از دوران دهه ۶۰ به سراپای جامعه و از جمله دستگاه اطلاعاتی کشور نفوذ کرد و مجریان اطلاعات بدون آنکه ناگزیر باشند به کسی پاسخی بدهند، این حق را پیدا کردند که جان، مال، آبرو و حیثیت افراد را به بازی بگیرند و مرزهای "غیر خودی" را پشت سر گذاشته و ابتدا سراغ "نیمه‌خودی"ها و سپس "خودی"ها بروند۰

رهبر جمهوری اسلامی که در جلد شاه سرنگون شده در هیچ موردی و به هیچ سوالی در برابر ملت نمی‌خواهد پاسخگو باشد نگران از سیر امور و پاسخی که در آینده باید برای افکار عمومی و مردم ایران در قبال مسئولیت خویش در این ماجرا ارائه دهد و برای جلوگیری از ادامه بررسی های کمیته تحقیق رئیس جمهور، در موضوع مداخله مستقیم کرد۰ او به قصد تبرئه ده سال رهبری خود سناریوی خارجی و نفوذی بودن عوامل قتلها را پیش کشید.

شکنجه گران و بازجویان متهمان قتلهای زنجیره ای، همان جزوه ۸۰ صفحه‌ای این شرایط را چنین توصیف میکنند:

«خستگی و نگرانی بر همه دلسوزان انقلاب که شاهد فتنه ای شوم بودند هر روز بیش از روز قبل مستولی می‌گردید تا بالاخره سخنان آرام بخش و تحلیل‌های کارشناسانه مقام معظم رهبری در نماز جمعه ماه مبارک رمضان آن سال در ۱۳۷۷/۱۰/۲۵ که در آن با معرفی دقیق چهره مقتولین، احتمال هدایت این عملیات شوم توسط سرویسهای اطلاعاتی بیگانه را اول بار مطرح نمود آرامشی متین به خیمه گاه نیروهای انقلاب حاکم نمود.» ص ۲

بدنبال این سخنان رهبر تحت عنوان ضرورت رسیدگی دقیق به پرونده ای مهم که در آن دست موساد و عوامل خارجی در کار است به کار کمیته تحقیق سه نفره رئیس جمهور خاتمه داده شد و برای آنکه پرونده بطور مستقیم زیر نظر خود وی و برای گرفتن نتایج مورد نظر او ادامه پیدا کند، نه فقط وزارت اطلاعات از آن کنار گذاشته شد بلکه حتی اجازه دخالت قوه قضاییه نیز داده نشد و پیگیری آن به سازمان قضایی نیروهای مسلح که مستقیما زیر نظر رهبری و فرماندهی کل قوا عمل می‌کند، سپرده شد تا بدینوسیله شرایط برای آنکه سناریوی اعلام شده توسط رهبر در نماز جمعه ۲۵-۱۰-۷۷ تحقق پیدا کند.

سازمان قضایی نیروهای مسلح و سر پرونده

نویسندگان جزوه ۸۷ صفحه ای که اکنون نوار ویدئولی بازجوئی و شکنجه تعدادی از متهمین توسط آنها در دسترس است، می‌نویسند:

«در واقع آغاز تحقیقات و بازجویی متهمین در همین فصل بود و با اعتمادی که به آقای نیازی در بین مسئولین موجود بود وی توانست چهار تن از عناصر قدیمی و خوش سابقه وزارت اطلاعات را که با سوابقی چون معاونت وزیر، مدیر کل و مسئول اداره شناخته شده بودند به مرور به همکاری دعوت نماید و پرونده در مسیر ضروری خود به جریان بیفتد».

این چهار تن عناصر به اصطلاح خوش سابقه همان شکنجه گران و بازجویانی هستند که امروز فیلم جنایت‌های آنان به نمایش درآمده است و برای گُم کردن رد بیت رهبری و شخص رهبر در این ماجرا، هنگام شکنجه و تهدید دستگیر شدگان، هرچند گاه یکبار می‌گویند: «این حکم دوم خرداد است۰ حکم خود آقای خاتمی است!»۰ در حالیکه شکنجه‌گران خود در مقدمه جزوه ۸۰ صفحه‌ای نوشته‌اند که بدنبال سخنان آرامبخش رهبر و توسط سازمان قضائی نیروهای مسلح آنها مشغول کار (شکنجه و اعتراف گیری) شده‌اند!

بازجویی از متهمان پرونده قتلهای زنجیره ای به این شکل شروع شد۰ از این بازجویی ها هیچ اطلاعاتی به بیرون منتشر نشد. خود بازجویان در این مورد می‌گویند: «طرح مکشوفات جدید به حدی مشکل می‌نمود که تا مدتها از حد کارشناسان پرونده و آقای نیازی بعنوان مسئول پرونده بیرون نرفت»

اولین خبرها– در خرداد ماه ۷۸ و در حالیکه پرونده از زیر نظر هیات منتخب رئیس جمهور خارج شده و سازمان قضائی نیروهای مسلح آن را بدست گرفته بود تا سناریوی رهبر را تحقق بخشد، ابتدا خبر خودکشی سعید امامی برای نخستین بار در روزنامه‌ها مطرح شد و اقدامات سازمان قضایی نیروهای مسلح علنا از جانب مردم و مطبوعات اصلاح طلب به پرسش کشیده شد. رهبر، بدنبال واکنش‌های اجتماعی در تاریخ ۷۸/۴/۱ با حضور بازجویان متهمان قتلها (همان‌ها که اکنون نوار فیلمشان در اروپا پخش است) سران کشور را دعوت کرد تا با توضیحات این بازجویان "ابهامات آنان برطرف شود"۰ یعنی سران سه قوه پای صحبت و استدلال بازجوهائی بنشینند که از شکنجه‌گاه اعترافات و اخباری در جهت تحلیل رهبر در نماز جمعه آورده‌اند!

سخنان بسیار شتابزده و پراکنده رهبر در این دیدار، که آشکارا محافل مافیائی جنایات را در حاشیه قرار می‌دهد چنین است:

«آقایان سران قوا که امشب شما را دعوت کرده‌ام بخاطر بحث و مسئله مهمی است که دیروز به آقای خاتمی گفتم و خواستم ایشان جلسه بگذارد و شما را دعوت کند. امروز نگران شدم شاید دیر شود و لذا گفتم شما امشب اینجا تشریف بیاورید و به گزارش دوستان گوش دهید و هر چه سئوال دارید طرح کنید تا مسئله روشن شود. این آقایان به تنهایی نمی‌توانند این بار سنگین را حمل کنند همه باید کمک کنند»

رهبر، تلویحا اعتراف کرد که خاتمی پیشنهاد وی را برای تشکیل جلسه مورد نظر رهبر نپذیرفته و به همین دلیل وی خود اجبارا ابتکار عمل برای تشکیل این جلسه را بدست گرفته‌است۰

در این جلسه، که غیر از سران سه قوه، عده‌ای از محارم و مشاوران رهبر (از جمله ناطق نوری) و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام (رفسنجانی) نیز حضور داشت، ناگهان همه کسانی که تا دیروز زیر گوششان قتل و جنایت انجام می‌شد و ککشان هم نمی‌گزید "کیس" را خیلی مهم ارزیابی کردند!

«در همین جلسه خاتمی پیشنهاد کرد که برای قتلها دادگاه تشکیل شود و به بقیه کیس جداگانه رسیدگی شود؛ اما رهبر اعلام نمود امکان جداسازی فتنه قتلها از اصل کیس فراهم نیست» (نقل از جزوه ۸۰ صفحه‌ای با تصحیح جمله بندی از نظر فارسی و افعال در عبارات)

رهبر، که از پیش سناریو را تنظیم کرده بود، در پایان جلسه حکم خود را صادر کرد و دستگیرشدگان را متهمین و مجرمین اول و آخر ماجرای قتلهای زنجیره ای معرفی کرد و همه آمران و صادر کنندگان فتاوی قتلها را تبرئه کرده و به این ترتیب مطبوعات را نسبت به عبور از این خط قرمزی که وی تعیین کرد ممنوع اعلام داشت۰ او گفت:

«در این جریان قبای دزد لای در گیر کرده و دارد جنجال می‌کند تا فرار کند۰ شما باید هنرمندانه نگذارید فرار کند۰۰۰ چه شما بتوانید این پرونده را به نتیجه برسانید و چه نتوانید در محکمه دل من حکم صادر شده است!»

شکنجه گران و بازجویان متهمان پرونده قتلهای زنجیره ای در جزوه خود مینویسند: «فرمایشات آقا برای کارشناسان پرونده شاید آنچنان که بعدها واضح و روشن شد در آن شب معنای خود را هویدا نمیکرد اما گرمی بخش دل آنها بود تا علیرغم تعداد کم و کمبودهای بسیار به رضایت ایشان از جدیت در پیگیری امور امیدوار باشند...»

بلافاصله شکنجه گران دست بکار شدند تا اسناد و مدارک لازم را برای اجرای حکمی که در محکمه دل رهبر صادر شده بود ، فراهم کنند. حاصل این تلاش و آن حکم، همین نواری اعترافات شرم‌آور زیر شکنجه است که حال در معرض دید افکار عمومی است و اگر روزی بخواهند تلویزیون‌های بین‌المللی برای فراهم سازی و آماده سازی افکار عمومی جهان جهت یورش نظامی به ایران یورش تبلیغات به ایران بیاورند، همگان خواهند دید که از صحنه‌های چندش‌آور این فیلم و عکس‌های خبری چندی سال اخیر

–نظیر مراسم اعدام یک دختر چادر به سر به جرم فساد– چه استفاده‌ای خواهد شد۰ کافی است تاثیر فیلم اعدام زن بورقه پوش افغانی در میدان فوتبال کابل را، که در آستانه یورش نظامی امریکا به افغانستان پیاپی از تلویزیون‌های بین‌المللی پخش می‌شد و افکار عمومی جهان– بویژه اروپائیان– را آماده پذیرش این یورش می‌کرد بخاطر آوریم!

گام بعدی

پس از این جلسه و دیدار، رهبر که مستقیما ابتکار عمل را برای بیرون کشیدن مافیای جنایت از زیر ضربه مطبوعات و افکار عمومی برعهده گرفته بود، کمیته هایی را نه برای پیگیری و رسیدگی به پرونده قتل‌ها، بلکه برای تبلیغات و حمایت از بازجویان پرونده تشکیل داد و از رئیس جمهور نیز خواست تا نمایندگان خود را معرفی کند. جلسات سیاست گذاری با شرکت یونسی وزیر اطلاعات، علی ربیعی (عباد) از شورای عالی امنیت ملی ، علی منفرد و خسرو تهرانی مشاورین ریاست جمهوری، نیازی و یکی از کارشناسان پرونده تشکیل شد. شکنجه گران معترض شدند که چرا از آنان برای شرکت در این جلست دعوت نشده و محمد خاتمی با آنان ملاقات نکرده است. به گفته آنان «از کارشناسان پرونده که مقام معظم رهبری تاکید بر حضور آنها در جلسات داشتند ، دعوتی بعمل نیامد و تا آخرین روز حتی یکبار آقای خاتمی با آنها ملاقاتی نکرد!»

در این فاصله عده دیگری دستگیر شدند. شکنجه گران و بازجویان پرونده قتل‌های زنجیره ای برای توجیه آنکه چرا جز رهبر هیچ اطلاعاتی را در اختیار کس دیگری قرار نداده‌اند، عدم پخش نکات پرونده را وسیله‌ای برای کشف عاملین و رابطین آنان وانمود کرده و می‌نویسند:

«با توجه به حفاظت دقیقی که در خصوص عدم انعکاس اقاریر متهمین قبلی بدست آمده بود، این عده (جدید دستگیر شدگان) از عمق اطلاعات بدست آمده در خصوص محفل و جنایات آنها بی اطلاع بوده و تقریبا اکثر آنها در کمال ناباوری در روزهای اول به تناقض گویی دچار شدند که دیری نپایید به تسلیم اطلاعاتی تبدیل شد.»

با گذشت یکسال از حادثه قتلها به جز خبر خودکشی سعید امامی هیچ اطلاعات دیگری از سوی سازمان قضایی نیروهای مسلح در مورد دستگیرشدگان و دلایل دستگیری و نتایج بدست آمده از بازجویی ها منتشر نگردید. این امر فشار افکار عمومی را بر روی سازمان قضایی افزایش داد.

برای کاهش و مقابله با این فشارها، سرانجام در آبان ماه ۷۷ فیلمی از اقارير متهمان تهیه، سانسور و گزینش شد و برای پخش در اختیار رادیو و تلویزیون قرار گرفت و حتی زمان نمایش آن نیز اعلام شد. در واقع سازمان قضایی نیروهای مسلح در نظر داشت با نمایش این فیلم، روایت منحرفی که از انگیزه های متهمان پرونده قتل‌ها ساخته بود را روی دست اصلاح طلبان بگذارد؛ بنحوی که موضوع برای همیشه مغشوش باقی بماند. با اعلام تهیه این فیلم و فشار برای پخش بخش‌هائی از آن از تلویزیون لاریجانی فضای سیاسی کشور تا مدتها تحت تاثیر مبارزه بر سر نمایش یا عدم نمایش این فیلم قرار گرفت. نمایندگان طرفدار اصلاحات در مجلس شورای اسلامی بشدت با نمایش آن مخالفت کردند، تا جائی که سازمان قضایی نیروهای مسلح ناگزیر شد ابتدا فیلم اعترافات را در مجلس به نمایش بگذارد تا بلکه زمینه را برای پخش تلویزیونی آن آماده کند. در تمام این دوران جناح راست و بیش از همه موتلفه اسلامی، که همیشه از اخبار شکنجه‌گاه‌ها بیش از دیگران با اطلاع است(!) خواهان نمایش فیلم شد. نشریه "شما"، ارگان موتلفه اسلامی مخالفت طرفداران رئیس جمهور را با نمایش این فیلم نشانه همکاری آنان با باند سعید امامی تبلیغ کرد. برای اینکه بدانیم مضمون این فیلم به اصطلاح اعترافات چیست و در چه سطحی است فقط کافی است به گوشه هایی از اعترافات مصطفی کاظمی معروف به موسوی، در متن جزوه ۸۰ صفحه‌ای توجه کنیم. مصطفی کاظمی در اعترافات خود از جمله میگوید:

«اجداد ما یهودی زاده هایی بودند که با هدایت انگلیس یهودی بودن خود را مخفی کرده و با ایجاد فرقه بهاییت به این مسلک گرویدند..... ما در اصل یهودی هستیم ولی به مسلک و فرقه سیاسی بهائیت گرویده ایم. یعنی مجموعه ای بی اعتقاد و خبیث که جز تخریب اسلام هدف دیگری نداریم و اکثرا نیز خود را به دروغ سید معرفی می‌کنیم. ما از حدود ۱۲ سالگی می‌دانستیم بهائی هستیم و از حدود ۱۸ یا ۱۹ سالگی فهمیدیم که در واقع یهودی هستیم. خود من هم که از سال ۱۳۶۲ با هدایت عمویم علی جعفر وارد کمیته شدم در ایران خود را بهایی میدانم. اصولا تا محفل سعید اعلام موجودیت رسمی نکند همه ما بهایی تلقی میشویم چون بهاییت سمبل دشمنی با نظام دینی در ایران است»

این نمونه ای از اعترافات و در واقع لاطائلاتی است که زیر نظر رهبر جمهوری اسلامی تهیه شده و حزب موتلفه اسلامی مدعی بود که مخالفت رئیس جمهور و طرفداران وی با پخش آنها نشانه وابستگی آنان به باند سعید اسلامی است! این هذیان گویی ها که سراسر جزوه ۸۷ صفحه ای انباشته از آن است در عین حال نشان دهنده پیوند معنوی بازجویان متهمان قتلهای زنجیره ای با سازمان ضد بهاییت و انجمن حجتیه نیز هست. صرف یهودی بودن هیچ جرمی نیست و هر مجرمی چه یهودی و چه مسلمان مجرم است۰ جرم هم از جاسوسی تا آدم کشی جرم است۰ اما اگر رهبر جمهوری اسلامی تا این حد نسبت به یهودی بودن و شجره یهودی افراد حساسیت دارد چرا از اداره ثبت‌احوال و اسناد شجره‌نامه اجداد "عسگراولادی" را مطالبه نمی‌کند، که بعد از ترک یهودیت و گرویدن به اسلام، پسوند "مسلمان" را به فامیل خود اضافه کردند تا کسی در مسلمانی آنها تردید نکند؟

اما شکنجه گران مدعی هستند که «فیلم تهیه شده،– به دلیل تبرئه آقای دری (نجف آبادی)– در جلسه ای در شورای عالی امنیت ملی توسط عناصر مرموزی چون علی ربیعی (عباد) و پور نجاتی و امین زاده هُو شد و علیرغم وجود استدلالهای بسیار قوی مجوز پخش نگرفت!»

فیلمی که از اعترافات متهمان قتل‌های زنجیره ای تهیه شده بود در واقع نتیجه معکوس داد. اگر تا آن روز حداقل تردیدی درباره انگیزه های سازمان قضایی نیروهای مسلح از پنهان کردن اخبار و عدم اجازه ملاقات با متهمان پرونده وجود داشت این تردیدها نیز از بین رفت. محمد خاتمی در یک سخنرانی علنا اعلام داشت که پرونده قتلهای زنجیره ای به انحراف رفته است. وی ضمنا دریک مصاحبه مستقیم تلویزیونی اعلام نمود که پس از انحلال کمیته تحقیق اولیه از میسر پرونده و بازجویی ها هیچ اطلاعی ندارد.

اعتراضات طرفداران اصلاحات به مسیر پرونده قتلهای زنجیره ای رهبر را وادار کرد تا مجددا در تاریخ ۷۸/۹/۱ جلسه ای را برگزار کند. در این جلسه رهبر ضمن تایید اصل "کیس" –یعنی مسیر پرونده– ناگزیر شد خواست رئیس جمهور برای تعیین هیئت جدیدی برای بازخوانی پرونده را بپذیرد. البته با شروطی به شرح زیر:

۱– این هیئت با متهمین ملاقات نداشته باشند؛

۲- بهیچوجه حالت بازجویی جدیدی بوجود نیاید؛-
۳- اعضا هیئت جدید بازخوانی کـه بـه پیشـنهاد وزیـر اطلاعـات و آقـای خاتمی تعیین میشوند جمعا به تایید بازجویان اولیه پرونده ، آقـای نیـازی و ریاست قوه قضاییه برسند؛
۴- بازجویان اولیه پرونده و نتایج اقدامات آنـها زیـر سـئوال نـرود۰(یعنـی تهیه‌کنندگان همین فیلم شکنجه متهمان)
و بالاخره جمع بندی گروه جدید بصورت گزارش با رعایت کـامل حفـاظت تقدیم روسای دو قوه مجریه و قضاییه گردد.

پس از چند روز هیات سه نفره جدیدی بـرای بـازخوانی پرونـده تشکیل شد. این سه نفـر پـس از ملاقـات بـا روسـای دو قـوه بـه محـل نگهداری متهمین رفته و مطالعه پرونده ها را در زمستان ۱۳۷۸ آغاز کردند که ۴۵ روز ادامـه یـافت. پـس از مطالعـه پرونده‌هـا، هیـت جدیـد از ارائـه مضمون گزارش خود به بازجویان سابق و حتی هاشمی شـاهرودی رئیـس قوه قضاییه خودداری کرده و اعـلام داشـت تنـها در جلسـه ای بـا حضـور رئیس جمهور گزارش را قرائت خواهد کرد. گزارش همین هیئت است کـه کل پرونده ساخته شده توسط بازجویان سازمان قضایی نیروهای مسـلح را پوچ و غیرواقعی ارزیابی کرد.

در اسفند ماه ۱۳۷۸ بازجویان سازمان قضایی نیروهای مسلح منتظر نظریـه روسای قوای اجرایی و قضایی ماندند. رئیس جمهور حتی حاضر به ملاقات با آنان نشد. اما هاشمی شاهرودی آنها را به نشستی دعوت کرد که حـدود ۵ ساعت به درازا کشید. شاهرودی به بازجویان پرونده یک هفتـه فرصـت داد تا گزارش نهایی را تهیه کنند. به نوشته بازجویان پرونده قتلهای زنجیره ای در طی این مدت یک هفته تحقیقـات محلـی و بازجوئی‌هـای مکمـل تحقیقات نیز ادامه یافت و «نتایج بسیار ارزشـمندی طـی ایـن مـدت کـم بدست آمد که دیگر در اختیار گروه بازبین نیز به دلیل ختم مـاموریت آنـها قرار نگرفت۰ این تحقیقات مستندات محکمه پسندی است کـه محکمـات این پرونده بی بدیل را قابل دفاع در هر دادگاهی مینماید» به ایـن ترتیـب آنچه در ظرف یکسال انجام نشده بود ناگهان در ظرف یک هفته انجام شد و دلایل محکمه پسند بدست آمد!

از این دوران و پس از اعلام گزارش هیت بررسی منتخـب رئیـس جمـهور است که زمان به زیان بازجویان سابق پرونده متهمان قتلـهای زنجـیره ای به جریان می‌افتد و احتمالا از همین زمان است که اندیشه انتشار جزوه ۸۷ صفحه ای برای نشان دادن اراده آنان برای نجات خود به هر قیمـت لازم در ذهن آنان شکل می‌گیرد.

از این تاریخ است که ضمنا برای نخستین بار امکان ملاقات بـا متهمان پرونده بوجود می‌آید، بطوری کـه مـروی معـاون اول رئیـس قـوه قضاییه به محل نگهداری متهمین مراجعه کـرده، بـا بازجویـان و یکـی از متهمین یعنی« فهیمه دری نوگورانی» همسر سعید امامی ملاقات میکنـد. زنی که بازجوئی از وی در زندان سازمان قضائی نیروهای انتظامی، مطـابق فیلم ویدئوئی موجود از این بازجوئی‌ها سندی است تـاریخی! نویسـندگـان جزوه ۸۷ صفحـه ای مدعـی هسـتند کـه نـامبرده همـه اتـهامات وارده را پذیرفت اما اظهار تعجب کردند که چرا روز بعد وی را بـرای ۴ سـاعت بـه دفتر رئیس قوه قضاییه بردند. نتیجـه ایـن جلسـه ۴ سـاعته آن اسـت کـه بدستور مروی بازجویان متهمان پرونده قتلهای زنجیره ای مکلف به خـروج از بازداشتگاه برای همیشه شدند.

اما در این زمان هنوز یک هفته مهلت تهیه گزارش نهایی تمـام نشده و بازجویان همچنان به تکمیل گزارش خود مشغول بودند که نتیجـه آن در تاریخ ۷۸/۱۲/۱۰ در ۵۲ صفحه و حدود ۱۶۰۰ صفحه پیوست در سه نسخه برای رهبر ، رئیس جمهور و رئیس قوه قضاییه ارسال گردید.
این گزارش دیگـر دردی را نمیتوانسـت درمـان کنـد. از سـازمان قضـایی نیروهای مسلح خلع ید شده و کمیتـه جدیـدی مرکـب از حجـت الاسـلام احمدی از قوه قضاییه و حمید سرمدی از سوی رئیس جمهور کلیه پرونـده ها را تحویل گرفتند.

در بیرون، بازجویان متهمان قتلهای زنجیره ای از سـوی همکـاران سـابق خود مورد شماتت و تهدید قرار گرفتند. این وضع به گفته نویسندگان جزوه ۸۷ صفحه ای « فضای وهم الودی ایجاد نمود کـه حتـی آخریـن تحلیـل مقام معظم رهبری در جمع کارکنان وزارت اطلاعات در ماه مبـارک سـال جاری که از فتنه سعید اسلامی و باند او ، تعبـیر دنـدان فاسـدی کـه بـاید کامل برکنده شود نموده بودند نیز به فراموشی سپرده شد»

فرجام پرونده

فرجام مرحله اولیه پرونده قتلهای زنجیره ای بزرگترین ضربه به نظم غیرپاسخگویی بود که رهبر در طی ۱۰-۱۲ سال رهبری خود بنا نهاده و بیش از پیش در تحکیم آن می‌کوشد. این فرجام در عین حال بحران این نظم و پایان یافتن تدریجی تلاشهای رهبر برای مصونیـت از پاسـخگویی همیشگی را نشان داد. حکمی که در محکمه دل رهبر صـادر شـده بـود و شکنجه گران دسـتگاه اطلاعـاتی کشـور مـامور تحقـق آن گشـته بودنـد سرانجام نتوانست بر خواست جامعه و مبارزه آن برای تحول تحمیل شـود، حتی دادگاهی که متهمین را محکوم کرد نیز نتوانست مستند به اعترافـات زیر شکنجه حکم صادر کند و حکم رهبر که بر مبنای آن عوامـل خـارجی در قتل‌ها دست داشته‌اند را تـائید کنـد و ایـن حکـم در دل رهـبر و بـرای خودش ماند! پرونده نیز علیرغم حکم دادگاه مختومـه نشـد و نمی‌توانسـت بشود۰ بعد از ایـن دادگـاه و صـدور حکـم هـم بحـث پـیرامون قتل‌هـای زنجیره‌ای ادامه یافت و همچنان نیز ادامه دارد۰ بحثی که تا آمران مستقیم این قتل‌ها به محاکمه کشیده نشوند نمی‌تواند خاتمه یابد۰

فرجام ایـن مرحلـه از پرونـده قتل‌هـای زنجـیره ای در ضمـن بی‌وفایی نظم غیردمکراتیک را به وفاداران خود نشان داد. سـعید امـامی و همکاران وی قربانی همان روش‌هایی شدند که خود بکار گرفتنـد، توسعه دادند و به هنجار عادی زندگی در زیر سایه حکومت ولایت فقیـه و شـیوه اداره امنیتی کشور تبدیل کردند. آنان خود قربانیان نخسـتین ضربـه هـایی شدند که بر دیواره این نظم وارد آمد۰ ضربه‌های دیگر، قربانیان تـازه‌ای را طلب خواهد کرد۰ فردای تاریخی نوبت کیست؟

ادامه کار۰۰۰

اکنون، همان‌ها که در شکنجه بازجوها و همکاران گذشته خـود دست داشتند، در اداره اماکن تهران و زیر نظر سازمان اطلاعـات و امنیـت جدید و غیر قانونی که برپا شده و از سـوی قـوه قضائیـه و دفـتر رهـبری حمایت می‌شود دوباره به کـار گرفته‌شـده‌اند و باحتمـال قریـب بـه یقیـن، درکنار تعـدادی از آنـها کـه شـکنجه شـدند در کـار احضـار و بـازجوئی از هنرمندان و روزنامه‌نگاران دست دارند۰ روی یکدیگر را بوسـیده‌اند و عـهد اخُوت گذشته را علیه دگراندیشان تجدید کرده‌اند!

لحظه موعود برای تکرار ربودن‌ها و قتل‌ها و اگر بتوانند قتل‌عام در زندان‌ها را انتظار می‌کشند!

مصاحبه مهم "خلیل‌زاد"، عضو ارشد شورای امنیت ملی امریکا و مشاور ویژه رئیس جمهور امریکا

دوحکومت درایران عمل می‌کنند!

امریکا می‌بیند که در ایران دو حکومت وجود دارد. یکی دولت خاتمی و یکی هم دولت دیگری که دولت خاتمی از کارهای آن با اطلاع نیست!

خلیل‌زاد یک دیپلمات افغانی است که اکنون عضو مشاور ارشد شواری امنیت ملی امریکا را دارد. در بسیاری از طرح‌هائی که در ارتباط با افغانستان و منطقه اکنون اجرا می‌شود، نقطه نظرات او در نظر گرفته می‌شود. او بیش از سه دهه در امریکا بسر برده و اکنون شهروند امریکاست و در برخی شرکت‌های بزرگ نفتی امریکا نیز سمت مشاور دارد. از خلیل‌زاد بعنوان مشاور ویژه رئیس جمهور کنونی امریکا نیز نام می‌برند. دیپلماتی در دهه ۵۰ زندگی است و گفته می‌شود هدایت دولت موقت افغانستان نیز با اوست. به افغانستان می‌رود و باز می‌گردد و نقش سفیر ویژه امریکا در کابل را نیز دارد. علاقمندان می‌توانند به شماره ۱۱۴ راه‌توده، برای اطلاع بیشتر از نقش و موقعیت خلیل‌زاد در امور افغانستان مراجعه کنند.

بدنبال سخنان تهدید آمیز رئیس جمهور امریکا و بالا گرفتن بحث پیرامون خطر حمله نظامی امریکا به ایران، رادیو بی.بی.سی با وی گفتگوی تلفنی کرد. خلیل زاد با تسلط کامل به اوضاع ایران و مطلع از برخی ارتباطهای امریکا و دولت کنونی افغانستان با دو دولت (بقول خود وی) حاضر در جمهوری اسلامی مسائل بسیار مهمی را در ارتباط با سازمان القاعده و طالبان و ارتباط آنها با جمهوری اسلامی مطرح کرد. او برای نخستین بار فاش ساخت که اسناد و مدارک مربوط به حضور القاعده در ایران را در اختیار مقامات ایرانی گذاشته شده‌است. او با صراحت کامل جمعی از فرماندهان سپاه پاسداران و بویژه "سپاه‌قدس" را مسئول دخالت در امور کنونی افغانستان کرد.

پس از این مصاحبه، که علیرغم کوتاهی آن، سرشار از اخبار و اطلاعات پشت صحنه است، دستگیری برخی از رهبران القاعده و طالبان در ایران شروع شد و دولت رسما این دستگیری‌ها را تائید کرد.

پس از این گفتگوی مهم و اعلام دستگیری تعدادی از افراد القاعده در ایران، برخی روزنامه‌های طرفدار اصلاحات نیز اطلاعات تازه‌ای را در ارتباط با نقش مخالفان اصلاحات در تحریک امریکا برای حمله نظامی به ایران منتشر کردند. از جمله روزنامه نوروز برای نخستین بار نوشت که پس از سخنرانی تهدید آمیز رئیس جمهور امریکا، در مشهد، بصورت تحریک آمیز جلسه برخی علمای افغانی مخالف دولت موقت افغانستان را جهت ورود به عملیات تشکیل داده‌اند!

دو سخنرانی و اظهار نظر ذوالقدر قائم مقام سپاه پاسداران از یک سو و اظهار نظر علی‌شمخانی وزیر دفاع دولت خاتمی که بدستور رهبر این سمت را در کابینه خاتمی برعهده دارد، عملا نشان داد که عملیات تحریک آمیز در مشهد، در تهران نیز از سوی فرماندهان نظامی دنبال می‌شود. این فرماندهان نظامی امریکا را تهدید به مقابله به مثل نظامی کردند. روزنامه نوروز به قلم آقای "باستانی" نوشت که این فرماندهان و خط دهندگان پشت سر آنها می‌کوشند موش در کار دولت خاتمی بدوانند و بوش را تحریک و تشویق به حمله به ایران کنند. آنها بر این تصورند که با دخالت نظامی امریکا در ایران موقعیت بشدت متزلزل مخالفان اصلاحات تقویت خواهد شد.

(در ارتباط با برخی اخطارها و خواست‌های امریکا از جمهوری اسلامی به همین شماره راه‌توده، در قسمت اخبار پشت پرده مراجعه کنید!)

برای آگاهی دقیق از اخباری که خلیل‌زاد فاش کرده و مبنای اعلام دستگیری فرماندهان القاعده در ایران شده، عین مصاحبه بی.بی.سی را در زیر می‌آوریم. بمنظور امانت‌داری، تغییری در لغات و اصلاحات افغانی این مصاحبه داده نشد، که تصور می‌کنیم با کمی دقت می‌توان معانی آنها را متوجه شد.

حادثه آفرینی‌های برخی فرماندهان سپاه، سپاه محمد و سپاه قدس

گفتگوی" بی. بی. سی" با "زلمه خلیل زاد" عضو ارشد شورای امنیت ملی آمریکا و مشاور رئیس جمهور آمریکا در امور افغانستان

بی بی سی: ***آمریکا برای اثبات ادعاهای خود چه مدارکی و شواهدی به دولت ایران تسلیم کرده است؟***

خلیل زاد:«در ایران در قسمت افغانستان دو حکومت وجود دارد ، یکی آنکه از طرف رئیس جمهور و وزارت خارجه تعقیب میشود و در آن میگویند که طرفدار دفتر عبوری و تغییراتی که در افغانستان آمده میباشند و می خواهند که در امور افغانستان مداخله ای نشود و پلان بُن به قسمی که موافقه شده عملی شود و افغانستان به کشوری مستقل و دمکراتیک تبدیل شود. اما همزمان دسته دیگری هستند در حکومت ایران یا حکومت دیگری که در ایران هست، که فعالانه می خواهند این دستگاه عبوری (حکومت موقت) را ضعیف بسازند و به گروههایی که با دفتر عبوری همکاری نمی کنند

کمک می کنند و هم اشخاصی را که از آنها تحت عنوان "سپاه محمد" یاد میشود روان کرده اند ،که آنها در ایران تربیت شده اند و همچنان از قوای قُدس ایرانی هم به مناطق مختلف افغانستان روان شده اند. و بالاخره چیز آخری که من می‌خواهم در این قسمت بگویم و آن اینست که ایران همچنان با بعضی از طالب‌ها و بعضی از اشخاص القاعده همکاری کردند که آنها از افغانستان بیرون بیآیند و به ایران بروند و از ایران به ایشان اجازه داده اند که به کشورهای دیگر سفر کنند. بعلاوه افغانستان، در سیاستهای دیگری هم مشکلی وجود دارد و آن اینکه در قسمت شرق میانه که ایران یک کشتی پر از اسلحه را می خواسته به فلسطین و اسرائیل روان کند که آن هم گیر آمد و اسلحه های زیادی را هم در این وقتها به لبنان و قسمت جنوب لبنان روان کردند که شامل راکت‌های کاتیوشا میباشد و می خواهند که جنگ بین لبنان و اسرائیل و مشکلات داخلی بین اسرائیل و فلسطینی‌ها را هر چه گرمتر بسازد. و در تعقیب شدن پروگرام‌های اسلحه ای ایران بخصوص اسلحه اتمی و موشکهای مختلف که شما به آنها اشاره کردید، آن‌جا هم مشکل دوام دارد. ما همچنان نگرانی‌هایی داریم در قسمت سیاست‌های داخلی ایران. در چند ماه گذشته به نظر میرسید که امیدواری‌هائی وجود داشت که مردم ایران با انتخاب دوم آقای خاتمی می‌خواستند به طرف آزادی هر چه بیشتر بروند، که تندروها فشارها را بالای کسانی که تغییر می‌خواستند زیادتر ساختند. یک تعداد از روزنامه ها را بستند و همچنان یکی از اعضای پارلمان را بندی کرده بودند و به صورت عموم قدمهائی برای آزادی و دمکراسی بیشتر به قسمی که باید و به قسمی که مردم ایران می خواستند پیش ببرند به آن قسم پیش نرفته.»

بی بی سی: شما در مورد حضور شبکه القاعده اشاره کرده اید و همچنین بار دیگر در مورد اینکه گویا دخالت هایی توسط ایران صورت گرفته، اما مقامات ایران با شدت این را رد می کنند. وزیر اطلاعات ایران آقای یونسی چند روز پیش گفت که هیچ نیروی القاعده وجود ندارد. حتی آقای خرازی نامه ای به دبیر کل سازمان ملل نوشته بود که از آمریکا خواهان شواهد در این مورد شده بود. این پاسخ‌های ایران برای شما قانع کننده بود یا اینکه شما هنوز پای فشاری دارید که نیروهای القاعده مثلا هنوز در آنجا هست و ایران به دخالتهای خود ادامه می دهد؟

خلیل زاد:« بنظر میرسد، همانطور که پیشتر عرض کردم، که دو حکومت در ایران وجود دارد، این احتمال زیاد است که یکی از این حکومتها از کارهایی که حکومت دیگر می کند اطلاعی نداشته باشد. ما برخی از اطلاعاتی که پیرامون وجود افراد القاعده در ایران داشته ایم را با مقامات ایرانی از طریق کانال بلژیک که در آنجا با آنها پیرامون مسائل افغانستان بحث می‌کنیم در میان گذاشتیم. و حتما از ما کته (همچنین) بیشتر خود ایرانی ها خصوصا آن کسانی که در این کارها نقش دارند، مثلا **سپاه پاسداران، بخصوص قوای قدس سپاه پاسداران اطلاعات لازم و کافی را دارند.** در باره وجود و فعالیت گروه القاعده در ایران و سفر بعضی از آنها به کمک این سپاه به خارج از ایران، ما در این که این قسم از کارها صورت گرفته وصورت میگیرد هیچ شکی نداریم. تماسهایی با برخی از طالب‌ها گرفته شده و طرح شده که طالب‌ها از سپاه کمکهایی بگیرند. ما می‌دانیم که ایران در گذشته مخالف طالب‌ها بود. اما این تندروهایی که با مشاهده وقایع رخ داده در افغانستان خود را در خطر می بینند، وقایع و تغییرات به وجود آمده را مثبت نمی شمارند و حال در سیاستشان در قبال طالب‌ها تغییر ایجاد شده و می خواهند با بعضی از طالب‌هائی که هنوز هم در صحنه هستند در تماس باشند و آنها را تقویت بکنند. رابطه القاعده با سپاه چیز جدیدی نیست، زیرا در گذشته هم رابطه هایی وجود داشته و تعدادی از اعضای القاعده که به افغانستان رفته اند از راه ایران سفر کرده اند و از راه ایران نیز از افغانستان بیرون آمده اند. چیزی که شما اشاره کردید که ممکن است تغییراتی در سیاستهای ایران در این ارتباط پیش بیآید، خوب، ببینیم که در عمل چه میشود. آیا باز هم به اعضای القاعده اجازه ورود به ایران را میدهند ویا آندسته که در ایران هستند را به افغانستان یا کشورهای دیگر مثل آمریکا تسلیم می‌کنند. اینها آن تغییرات مثبتی است که ما امیدواریم در سیاست ایران رخ بدهند.»

بی بی سی: *بعضی از مقامات ایران پنهان نکردند و مطبوعات ایران هم که گویا در پشت سر تمام این حرفهایی که شما می گویید گویا طوری که گفته شده حلقه های دست راستی آمریکاست، که می‌خواهند به نحوی بهانه ایجاد کنند وعده ای هم شخصا می‌خواهند علیه شخص شما بعنوان طراح یک سیاست آمریکا در منطقه چیزهایی را مطرح بکنند پاسخ شما به این نوع از اتهامات چیست؟*

خلیل زاد:« ما میخواهیم برای مردم ایران بصورت عموم این نکته را مطرح بسازیم که هدف از این گفتار ضعیف ساختن ایران نیست، هدف از این گفتار ترغیب برای حمله به ایران نیست. هدف از این گفتار اینست که حقایقی که ما می بینیم و قسمی که می بینیم هم خوب وهم بدش را مطرح بکنیم تا مردم ایران و مردم دنیا و مقامات رسمی ایران متوجه آن شوند و در باره این کارهایی که میشود بحث صورت بگیرد. به این امید که تغییرات در جهت مثبت صورت بگیرند. هیچ اجنت بخصوص شخصی یا اجنت بخصوص یک دسته در آمریکا نیست. هدف ایرانی هست که مردم ایران میخواهند؛ تا جایی که ما اطلاع داریم ایرانی که یک رُل مسئولیت‌دار در منطقه و دنیا بازی کند و هر چه به طرف یک سیستمی که در آن آزادی باشد و وضع اقتصاد ایران هرچه بهتر شود و به آن راه ایران پیش برود. هدف نهفته یا پنهانی مطرح نیست.»

بی بی سی: یعنی شما بطور قطعی میگویید که حمله ای علیه ایران یا علیه تاسیسات معین در ایران در حال حاضر مطرح نیست؟

خلیل زاد:«نه، فعلا هیچ پلانی برای حمله به ایران وجود ندارد. هدف از این گفتار این امیدواریست که مطابق خواهشات مردم ایران تغییرات مثبتی در سیاست یکی از دو حکومت ایران صورت بگیرد.»

حامد کرزای پس از ملاقات با خلیل‌زاد عازم تهران شد!

خلیل زاد، پس از این مصاحبه و در آستانه سفر حامد کرزای به ایران، به افغانستان سفر کرد و نقطه نظرات امریکا، در ارتباط با مناسبات ایران وافغانستان را در اختیار وی گذاشت۰ گفتگوی نسبتا طولانی و دو نفره کرزای و محمدخاتمی در ایران و در کاخ سعدآباد تهران نمی‌توانست متاثر از دیدگاه‌های خلیل‌زاد نباشد۰ خبر این گفتگوی دو نفره را یک سایت جدید اینترنتی بنام "پیک" از قول منابع آگاه سیاسی ایران اعلام کرد۰

وقتی از دشواری پیشرفت اصلاحات سخن می‌گوئیم باید به خاطر داشته باشیم، که هنوز کسانی مراکز حساس قدرت را در اختیار دارند که تا انتخابات ۷۶ هم بر سر قدرت و مسئولیت بودند!

گفتگوی محمدعلی عموئی

پیرامون اصلاحات در جمهوری اسلامی و تاخیر اصلاحات در اتحاد شوروی

آینده اصلاحات

در گرو آگاهی مردم!

اطلاع رسانی و عمق بخشیدن به آگاهی مردم، اصلاحات را تضمین می‌کند!

برای تشریح اصلاحات و بیان موانع سر راه، باید روی مهم‌ترین عنصر اصلاحات، یعنی ایجاد فضای باز و آزادی بیان تکیه کرد. من با این نظر آقای خاتمی موافقم که تا نرویم به سمت تولید، مشکلات بیکاری حل نمی‌شود. در کار بازاری و تجاری اشتغال بوجود نمی‌آید. سمت و سوی سرمایه در کشور ما رو به تجارت و دلالی دارد نه تولید.
باید به طور جدی به وضع دشوار اقتصادی مردم توجه شود. نقد عملکرد اقتصادی اصلاح طلبان از سوی نیروهای مخالف اصلاحات از منظر مخالفت با پیشرفت است. نقد برنامه اقتصادی دولت را باید هرچه سریعتر خود اصلاح طلبان بدست بگیرند. نقد اقتصادی و سایسی دولت به هیچ وجه تضعیف دولت نیست.

کتاب "پروسترویکا و اصلاحات" به کوشش "کورش رحیم‌خانی" در تهران منتشر شده‌است. این کتاب را انتشاراتی "ندای امروز" در بهار ۱۳۸۰ چاپ کرده و حاوی نقطه نظرات و دیدگاه‌های چند شخصیت شناخته شده در جامعه ایران است. از این کتاب، بخش اعظم نقطه نظرات محمدعلی‌عموئی را، با حذف سئوالات مطرح شده در مصاحبه، برگزیده‌ایم که در زیر می‌خوانید. عناوین را راه‌توده به مسئولیت خود برگزیده‌است:

– انفجار بمب در هیروشیما و ناکازاکی صرفا خودنمایی و اعلام قدرتی بود به اتحاد شوروی که به ظاهر جزو متفقین و متحد ایالات متحده و انگلیس بود، که علیه فاشیسم میجنگیدند، ولی در واقع امریکا به خوبی متوجه بود که دوران پس از جنگ و سیاست پس از جنگ سیاست چالش عظیم امپریالیسم و سوسیالیسم است. به خودی خود پیداست که این پیام به معنای این است که شما با کشوری دارای سلاحهای کشتار جمعی روبرو هستید و بنابراین، در هر مذاکره ای باید تسلیم پیشنهاد و نظرات کشورهای سرمایه‌داری باشید. اتحاد شوروی به کمک دانشمندانش، با وجود تمام دشواریها و مشکلاتی که جنگ برای کشور و برای نیروی انسانی اش به وجود آورده بود، موفق شد آزمایشهای اتمی و پس از آن ازمایش هسته ای را با موفقیت انجام دهد.

این دقیقا پیامد همان برنامه تحمیل سیاست تسلیحاتی است، سیاستی که جهان را از یک تعادل و پیشرفت موزون خارج می‌کند و همواره تهدید یک جنگ اتمی و هسته‌ای را روی سر کشورهای سوسیالیستی سهل است، بلکه بر سر تمامی جهان باقی میگذارد. در برابر این سیاست اتحاد شوروی نیز برای اینکه امپریالیسم نتواند از تفوق نظامی خودش برای امحای اردوگاه سوسیالیست استفاده کند به ناچار تن به رقابتی تسلیحاتی داد. ناگفته پیداست که برای کشوری مثل اتحاد شوروی هزینه تامین چنین برنامه سنگین تسلیحاتی در واقع به معنای توقف پیشرفت در عرصه های دیگر اقتصادی، اجتماعی و ارائه خدمات به مردم است. ولی به رغم تمام آنچه درباره عمل بیرونی گفته شد و عمیقا اعتقاد دارم که بدون تردید تاثیر منفی و مخرب بسیار زیادی در روند پیشرفت به طرف آرمانها و اهداف سوسیالیسم داشت، آنچه به نام فروپاشی در شوروی مطرح می‌شود صرفا ناشی از این عامل مخرب بیرونی نیست. اگر بستر مناسبی در داخل وجود نداشته باشد، اگر در درون غده چرکینی وجود نداشته باشد، اگر سوء مدیریتی وجود نداشته باشد، تاثیرات عوامل بیرونی با تمامی آثار مخربش، تعیین کننده نیست.

اگر عوامل درونی، سوء مدیریت و بستر مناسبی در داخل اتحاد شوروی وجود نداشت، تاثیرات عوامل بیرونی نمی‌توانست منجر به فروپاشی شود!

اتحاد شوروی از لحاظ درونی دچار مشکلات عدیده ای بود. غالبا به استالینیسم اشاره می‌شود و به بروکراسی حاکم بر شوروی. از آپاراتچیک ها و نومن‌کلاتورها یاد می‌شود.

به گمان من، تلاش شوروی اساس نامش را وامدار تمهید داهیانه ای بود که برای چگونگی اداره جامعه انجام شد. وقتی که بعد از انقلاب اکتبر به پیشنهاد لنین " نام کشور شوراها" به این سرزمین داده شد، این صرفا یک تغییر نام ساده نبود. مسئله این بود که این جامعه بایستی از پائین تا بالا توسط نمایندگان مستقیم مردم اداره شود. اینکه مردم حق تعیین سرنوشت خود را داشته باشند فقط شعار نبود. تعیین سرنوشت صرفا این نیست که نمایندگانی را انتخاب کنند. تعیین سرنوشت عبارت از این است که مشارکت و نقش واقعی در گذر امور کشور داشته باشند، چه در برنامه های کوتاه مدت، چه برنامه های میان مدت و چه برنامه های دراز مدت.

آنچه اتحاد شوروی از آن محروم شد انسان جامعه سوسیالیستی بود. امیدوارم این جمله به غلط تعبیر نشود. برای نخستین بار در تاریخ بشر، انقلاب توانست ستم تاریخی و دیرپای استثمار فرد از فرد را در جامعه شوروی منسوخ کند. آموزه های فرهنگی، آموزه های اجتماعی، دستاوردهای انقلاب که موجب شده بود شهروند اتحاد شوروی از حقوق قابل توجهی برای اداره زندگی اش برخوردار شود نباید نادیده گرفته شود. خیر، در اتحاد شوروی تامین زندگی خانواده ها یا شهروند، در قلمرو شهر و روستا، تقریبا در همه قلمروها تضمین شده بود.

نحوه اداره جامعه، نحوه عملکرد حزب حاکم، که حزب کمونیست اتحاد شوروی بود، حالتی داشت که به این حزب و به این دولت حالت دشواری را داده بود. ارائه خدمات، تامین نیازهای ضروری سبب شده بود که مردم تصور کنند دولت سوسیالیستی وظیفه اش فقط سرویس دادن است و فقط باید خدمت کند.

اداره جامعه شوروی به آنجا کشیده بود که مردم تصور می‌کردند وظیفه دولت سوسیالیستی فقط دادن سرویس و خدمات است!

واقعیت این است که حزب در برخوردش با دیگر نهادهای اتحاد شوروی بجائی کشیده بود که به عنوان آقا بالاسر عمل می‌کرد، یعنی همواره حالت رهنمود دادن داشت نه شرکت دادن نهادها و جمع کردن مجموعه نظرات و جمع بندی آنها دریک نظر و نتیجه واحد. مدیریت امور توسط حزب کمونیست پابرجا بود ولی چگونگی آن اهمیت دارد. عملکرد حزب موجب شد آن مشارکتی که حکومت شوراها از طریق شرکت نمایندگان مردم در شوراها می‌خواست تامین کند و از آن طریق به تربیت انسان جامعه سوسیالیستی دست بزند برآورده نشود. این مشارکت حالت صوری پیدا کرد. شوراها به صورت چرخ پنجم درآمدند. تنها حزب بود که تصمیم را اتخاذ می‌کرد. از دموکراسی سوسیالیستی، که جزو جدایی ناپذیر جامعه سوسیالیستی است، خبری نبود.

کار به آنجا کشید که ما شاهد ایجاد فاصله‌ای بین حزب و دولت با توده مردم باشیم. حتی آثارش را در میزان بهره وری کار می‌بینیم. با وجود آن بروکراسی دوره استالین، حتی با وجود آن نوع فشار بر نیروهای مورد ظن و آن دادگاه های دهه ۳۰ و تلفات انسانی قابل توجهی که صرفا به علت سوظنی که استالین نسبت به پاره ای رقبایش در درون حزب کمونیست داشت به وجود آمد، شور انقلابی و مشارکت مردم و بها دادن به این مشارکت موجب شد دستآوردهای بسیار عظیم و سرعت پیشرفت در دهه های اول اتحاد شوروی زیاد باشد. اما همچنان که زمان می‌گذشت، امیدها برای آن ارمانی که مردم به طور انبوه برای آن حرکت کرده بودند و واقعا نیرو و توان آن را هم داشتند که حتی کوه را از سر راه بردارند، کمتر می‌شد. رفته رفته این شیوه مدیریت و نادیده گرفته شدن دموکراسی سوسیالیستی لاقیدی را بین نیروی کار جامعه به وجود آورد. بی‌تفاوتی به جایی رسید که حتی مثلا از عهده حل مشکل الکلیسم هم برنیآیند. چگونه ممکن است حزبی که یکی از راهکارهای همیشگی اش انتقاد و انتقاد از خود است، زمانی که نیروی کار کشورش در کنار ماشین‌آلات و در سر ساعت کار است، آثار الکل در چهره آنان نمایان باشد؟

در نتیجه، بهره وری به جای ۸ ساعت، اگر خیلی دست بالا گرفته شود چیزی در حدود یک ساعت هم بعید بود. تصادفی نیست که رکود همه جانبه ای را اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی در دهه ۷۰ تجربه می‌کند. نرخ رشد در دهه ۷۰ نزدیک به صفر رسیده بود. یعنی جامعه کثیرالعده اتحاد شوروی در دهه ۸۰ از جیب می‌خورد. اینها همه آن بخش از مسایل درونی است که بستر مناسبی فراهم می‌کند تا آن تهاجم همه جانبه امپریالیسم در همه عرصه های اقتصاد، سیاست، تسلیحات و ... بتواند ثمربخش باشد.

ساختار سوسیالیستی اصلاح پذیر بود، ساختار حکومتی نتوانست اصلاحات را پیش ببرد!

به گمان من نقد اشتباهات یکی از اصولی است که در مارکسیسم به طور اصولی مورد توجه بوده است. مارکس در آثارش صریحا اعلام میکند که هر انقلابی بایستی بارها خودش را اصلاح کند. پاره ای تصور می‌کنند همین قدر که تحولات اجتماعی منجر به انقلاب و دگرگونی در جامعه شد کار تمام است. در واقع انقلاب آن سد بزرگی را که بر سر راه پیشرفت وجود دارد بر می‌دارد ولی از آن به بعد کوششها همه در جهت ساختن آن جامعه ای است که مورد نظر بوده است. این ساختار جامعه سوسیالیستی نیست که اصلاح ناپذیر است، بلکه اشکال در به وجود آمدن آن ساختار حکومتی است که حتی اگر ضرورت اصلاحی را هم متوجه شود از عهده اجرایش برنمی‌آید.

ما در همان بدو انقلاب، در دهه ۱۹۲۰ می‌بینیم که وقتی جامعه با مشکلات اقتصادی و اجتماعی مواجه شد بلافاصله برنامه "نپ" را مورد توجه قرار دادند. عده ای می‌گویند که این برنامه بازگشت به سرمایه‌داری و قدرت یافتن دوباره بورژوازی بود. خیر، به خوبی درک می‌شود در سیاست اقتصادی نوین سخن بر سر خروج از "کمونیسم جنگی" و کمک کردن به بنیه اقتصادی بود، که زمینه مساعدی را برای یک حرکت آرام مهیا کند و زمینه اجرای بسیاری از وظایفی را که این حکومت جوان باید انجام بدهد فراهم کند. یکدفعه به پله بالای نردبان نمی‌توان رسید ناچار باید گام به گام به پیش رفت.

بعد از برنامه اصلاحی "نپ" تصمیمات کنگـــره بیســتم، در اواخر دهه پنجاه گام بزرگی برای رفع موانع موجود بر سو راه سوسیالیسم بود، که ناکام ماند!

در واقع پس از سیاست اصلاحی نپ در دهه بیست، تصمیمـات کنگره بیستم، که در اواخر دهه پنجاه برگزار شد، دومین خیز مهمی بود که اتحاد شوروی در جهت اصلاح راهکارها و رفـع موانـع حرکـت بـه سـوی اهداف سوسیالیسم برداشت. بروکراسی سخت در هم تنیـده، بـرای جـهت گـیری بـه سـوی دموکراسـی و خـروج از آن نیـازمند کـار بیشـتر، زمـان طولانی‌تر و از همه مهمتر ارتباط گسترده تـر بـا صاحبـان و اقعـی کشـور، یعنی توده مردم بود.

گذار از این دوران گذار را حزب کمونیست با فعال کردن شوراها و شرکت دادن هر چه بیشتر مردم در امور کشوری می‌بایست انجام میـداد، اما با کمال تاسف، بهترین و صادق‌ترین نیروهـای جـوان و کـارآزموده، در جنگ جان باخته بودند و کشور بزرگترین دستمایه اش را در نـبرد بـر ضـد فاشیسم از دست داده بود. آنچـه بـه عنـوان کـادر حزبـی جـای خـالی آن فداکاران را پر کرد همـان فرصـت طلبـانی بودنـد کـه بعدهـا بـا عنـاوین آپارتچیک ها و نومن‌کلاتورها خوانده شدند. اینان اصلاح امور را در تقویـت موقع و مقام خویش یافتند و فضای اصلاحـات را نـه در ارائـه خدمـت بـه جامعه، که در حفظ کرسـی مسـئولیت خویـش پیـش بردنـد و ایـن روش خودخواهانه را بی‌توجه به وظایفی که در قبال مردم داشتند تا به آنجا ادامه دادند که جامعه از پیشرفت بازماند. بدین ترتیب رکودی همه جانبه پدیدار و جامعه دستخوش بحرانی فراگیرشد. بار دیگر، در دهه هشتاد شاهد حرکـت تازه ای از درون حزب به ابتکار رهبری آن "آندروپف" بودیم. آندروپـف بـه مقتضای موقعیت و تجربه طولانی‌اش به درستی عمـق بحـران اجتمـاعی جامعه شوروی را دریافت و کوششهایی را برای سوق دادن رهـبری حـزب کمونیست در جهت اجرای سیاستهایی آغاز کرد که نه تنها خروج از رکـود اقتصادی، که باز شدن فضای سیاسی و پر کردن خلا ناشی از دوری مـردم از دولت را موجب می‌شد، اصلاحاتی که نه تنها برای رفع موانع و مفاسـد، که برای بقای موجودیت اتحاد شوروی و پیشرفت سوسیالیسم بـه صـورت ضرورتی اجتناب ناپذیر درآمده بود.

آنچه پس از آن گورباچف با نامهای پرسترویکا و گلاسنوست در پیـش گرفـت، اندیشـه ای بـود کـه در دوره آنـدروپـف در رهـبری حـزب کمونیست اتحاد شوروی مطرح شده بود؛ اما به تصور مـن، نـه گورباچـف ظرفیت و توان انجام چنیـن کـار عظیمـی را داشـت و نـه همراهـانش بـا انگیزه های واقعی اصلاحات زیر پرچم پرسترویکا رفته بودند.

"آندروپف" با آگاهی و تسلط بر مشکلات کشـــور شـوراها اصلاحات را در دستور کار خود قرار داد. گورباچف بعدهـا اندیشه‌های اولیه آندروپف را بصورت شعار مطرح کـرد. او توان و ظرفیت چنین کار عظیمی را نداشت و همراهـــانش نیز با انگیزه اصلاحات زیر پرچم پروسترویکا نرفته بودند!

عده ای اصلاحات را در بازگشت به سرمایه‌داری می‌دیدند. آنان برای دستیابی به این هدف به جنبـش اطـلاح طلبـی پیوسـتند و در صـف مقدم پیشگامان پرسترویکا قرار گرفتند. اما رهبران صـادق ایـن اصلاحـات واقعا به درستی احساس می‌کردند که نبود آزادی منجر به عـدم مشـارکت مردم و در نتیجه محروم شدن یک جامعه و یک نظـام از تـوان و ظرفیـت بالای قوه مردم و در بهترین شرایطش محـدود بـه اسـتفاده از امکانـات و ظرفیت های یک عده از نخبه های جامعه می‌شود، یعنی اصلاحاتی از بالا و آمرانه! به خوبی پیداست که نمی‌شود توان و ظرفیت یک جامعه چندیـن ده میلیونی را به پتانسیل چند صد نفری محدود کرد. اصلاح طلبان واقعـی در چنین شرایطی ضروت ایجاد فضای باز سیاسی را به منظور بهره‌گیری از تمامی ظرفیت‌های بالقوه انسانی در دستور کار قرار می‌دهند.

زندگی پراتیک اجتماع، زمینه خلق و اصلاح بسیاری از نظراتـی را فراهم میآورد که در بـدو پیدایـش، تصـور می‌شـود پاسـخگوی تمـامی مشکلات است، اما تنها در عمل است که نواقص و کاستی‌های آن نمایـان میشود. وجود نظرات و پیشنهادهای اصلاحی چیزی است و میـدان یـافتن اینگونه نظرات برای ابراز وجود و به کارگیری آنها چیز دیگری است. جـان مطلب در همین نکتـه اسـت. درک وجـود و امکـان حضـور فعـال تمـامی صاحبان اندیشه، پیدایش و رشـد زمینـه جامعـه ای چنـد صدایـی و ایجـاد فرهنگ پذیرش "غیرخود" توان تحمل نظرات مخالف، یا به عبـارتی آنچـه امـروزه "تسـامح و تسـاهل" گفتـه میشـود، نیـازمند وجـود فضـایی بـاز و دموکراتیک است تا انسـانهایی دموکـرات و آزاداندیـش را بـه وجـود آورد. جوامعی که در طول تاریخ دراز مدتشان هرگـز واجـد تجربـه "دموکراسـی" نبوده اند، به رغم آن انقلاب بنیـان برافکـن و پیچیـدن طومـار تزاریسـم، چگونه می‌توانستند با یک دگرگونی ساختار سیاسی – اقتصادی و گذر تنها چند دهه، پوسته سخت برآمـده از هـزاران سـال خودکـامگی و اسـتبداد را بشکنند و معیارهای دموکراتیک را قانونمند کنند؟! بی جهت نبود که لنیـن نظام شورایی را به منظور تامین مشـارکت در تصمیـم گـیری، نظـارت بـر اجرای تصمیم ها، ارزیابی نتیجه سیاستگذاریها و سرانجام نقد و اصلاح آن ابتکار کرد. اما نادیده گرفته شدن نقش واقعی شوراها و تعقیب سیاسـتهای آمرانه در طول چند دهه، چنان مردم را نسبت بـه دولـت بیگانـه کـرد کـه وقتی بحران به اوج رسید و هواداران بازگشت به نظام سرمایه‌داری ماهیت "اصلاح طلبی" خود را آشکار ساختند، باز کردن ناگـهانی فضـا در زیـر نـام گلاسنوست به مثابه رها سازی فنر فشرده ای بود که آزادی را بـه هـرج و مرج عنان گسیخته مبدل کرد و شرایط را به سود طرفداران بـازگشـت بـه سرمایه‌داری و تاثیرگذاری قطعی مجموعه عوامل بیرونی فراهم کرد.

آنچه در باره اصلاح پذیر بودن کاپیتالیسـم گفتـه می‌شـود نـیز بدان گونه نیست که ما شاهد تمهیداتی در این نظـام باشـیم کـه توانسـته باشد خود را از شر نواقص و معایبش رهانیده باشد. این نکته درست اسـت که سرمایه‌داری توانسته است در طول حیات چند صد سـاله‌اش بحرانـهای بزرگی را از سر بگذراند و با یک سلسله تدابیر گوناگون به پیشرفت خویش تداوم بخشد. اما از یاد نبریم که بحران‌ها همواره با ورشکستگی موسسـات ضعیف‌تر و حجیم تر شدن اقویا، تشدید فشار به کشورها و بازارهای دیگـر، انتقال بحران به سایر کشورها و ایجـاد جنـگ و خونریـزی در تمـام نقـاط مختلف جهان از سر گذشته است. به رغم تمـامی ایـن تدابـیر و بـا وجـود پتانسیل عظیم جهان سـرمایه‌داری، کـه ناشـی از غـارت و اسـارت دیگـر کشورهاست، هم اکنون اندیشمندان همین نظـام زنـگ خطـر را بـه صـدا درآوده، هشدار می‌دهند که در صورت ادامه روند کنونی، جامعـه بشـری در معرض خطر است. انبوهی ثروت، تراکم وسـایل پیشـرفته تولیـد و تـامین حداقل رفاه در جامعه ای کـه بیـش از ۸۰ درصـد ثروتـها در تصـاحب ۲۰ درصد جمعیت است، به هیچ وجه نشانه توانایی نظام سـرمایه‌داری در حـل

مشکلات و اصلاح امور نیست. افزون بر فاصله عظیم درآمدها و مشکلات مادی، از آن مهمتر، سلامت روانی جامعه دستخوش بحرانی عمیق است.

حضور فعال تمامی صاحبان اندیشه، نیازمند وجود فضایی باز و دموکراتیک است تا انسانهایی دموکرات و آزاداندیش به وجود آیند.

بالا رفتن آمار گروه بی‌خانمان‌ها و بیماران روانی، تعمیم از خودبیگانگی، غربت و حس تنهایی در میان جمع، تهدیدهایی است که زندگی انسان جامعه سرمایه‌داری را پوک و عاری از نشاط و سرزندگی کرده است. برخی از صاحبان سرمایه تا کنون بحران‌ها را با موفقیت از سر گذرانده اند اما نظام سرمایه‌داری و جوامع مبتنی بر استثمار همچنان دستخوش بحران اجتماعی هستند و با گذر زمان این بحران ژرفتر و همه‌گیرتر میشود. اینکه امثال "برژینسکی" عامل فروپاشی را امریکا میدانند، نوعی بزرگنمایی توان و قدرت سیاستگذاران امریکا و مطلق کردن آثار مخرب تبلیغات، از نوع تبلیغات *رادیو آزادی*، است.

تلاش بیهوده برای یافتن مشابهت بین خاتمی و گورباچف

تلاش برای یافتن مشابهت هایی بین گورباچف و آقای خاتمی بی‌مورد و خالی از وجه است. آنان که دست به چنین مقایسه‌ای می‌زنند به گمان من با علل اساسی آنچه در اتحاد شوروی گذشت (و میگذرد) و نظرات گورباچف چندان آشنا نیستند.

۲۰ سال پس از انقلاب (۵۷) ، مردم بارها علاقمندیشان را به شرکت در تعیین سرنوشتشان نشان داده اند. در دعوتها برای همه پرسی قانون اساسی، در دعوت برای شرکت در انتخابات، در داوطلب شدن برای مقابله با دشمن متجاوز به کشورشان. اما وقتی که تمام این اقدامات و آن همه شور و نشاط منجر به دخالت واقعی‌شان در تعیین سرنوشتشان نشود، بنابراین در یک انتخابات میگویند ما این افرادی را که تا حالا بوده اند نمی‌خواهیم و به کسانی دیگر که جزو آنان و در چارچوب آنان نبوده اند رای می‌دهند. این رای، رای شناخته شده ای نیست.

خود به خود بحث به آنچه در کشور ما میگذرد کشیده شد و به صف‌بندی اصلاح طلبان و مخالفان اصلاحات.

مخالفان اصلاحات از وضع موجود جامعه سود می‌برند!

ضرورت اصلاحات لاجرم به ذهن کسانی میرسد که از وضع موجود رنج میبرند و احساس می‌کنند موانعی بر سر راه پیشرفتشان هست. اصلاح هم عبارت است از برداشتن این موانع از سر راه پیشرفت جامعه. این تعریف به خودی خود بیانگر این واقعیت است که کسانی که از وضع موجود سود می‌برند و کسانی که حفظ وضع موجود به نفعشان است مخالف اصلاحات و هرگونه تغییر و تحول هستند. وقتی که در یک کشور میزان بیکاری روز به روز ابعاد گسترده تری پیدا میکند، وقتی شرایط اقتصادی – اجتماعی هیچ گونه چشم اندازی برای بهبود نشان نمی‌دهد، یعنی وقتی ما می‌بینیم افزون بر خیل عظیم بیکاران کنونی، سال به سال در حدود ۸۰۰ هزار تا یک میلیون و پانصد هزار نیروی کار جدید به بازار کار اضافه می‌شود و میزان سرمایه‌گذاری برای امر اشتغال به قدری ناکارآمد است که حتی اگر به فرض محال توان ایجاد کار برای ۸۰۰ هزار نفر هم باشد میزان بیکاری باز به نصف تقلیل می‌یابد، وضع همین می‌شود که هست! البته به خوبی می‌دانیم با بودجه و امکانات کنونی اصلا امکان ایجاد اشتغال ۸۰۰ هزارتایی نیست. وقتی که وضع اقتصادی مملکت چنان است که همواره لایه نازکی از جامعه از رانت‌های اقتصادی کلان بهره می‌برد، لاجرم کسانی که در معرض عوارض و پیامدهای یک چنین برنامه پراشکالی هستند، ضرورت اصلاحات را به میان میآورند.

اگر روند اصلاحات را تنها در محدوده کسانی که جزو نخبگان مملکت هستند محدود نکنیم و به خاطر داشته باشیم که اصلاحات در درجه اول خواست بر حق توده مردم است و آنان هستند که بار فقر، بیکاری، تبعیض و نبود آزادی را بر دوش می‌کشند، اصلاحات می‌تواند از نیروی عظیمی برخوردار باشد. در واقع این فشار درونی در آن اعماق جامعه است که ضرورت اصلاحات را به نظر نخبگان جامعه میرساند، آنچنان که وقتی در خرداد ۷۶ در انتخابات ریاست جمهوری کاندیدای جدیدی به نام آقای خاتمی به میدان می‌آید و با شعارهای معینی که زبان حال مردم است مورد توجه قرار می‌گیرد. اصلاحات را آقای خاتمی نیآورد، ایشان این ایده را از جامعه گرفت، آن را از خواست و مطالبات بر حق مردم دریافت کرد و به صورت برنامه اش مطرح کرده و می‌کند.

نسبت به اصلاحات و آینده آن خوشبینم، اما در این اظهار نظر دچار ساده‌اندیشی نیستم!

مردم به واقع در سال ۷۶ خواستار هوای تازه بودند. مردم به واقع خواستار این بودند که این اتفاق بیفتد. طرح حقوق معینی درکشوری که درصد جمعیتی جوانانش اینقدر بالاست و نیمی از مردم مملکت، یعنی زنان ، مطالباتی دارند که همواره نادیده گرفته شده است، در چنین وضعتی بها دادن به اینها در قیاس با کم بها دادن مسئولین دوران قبل از اصلاح طلبی، خود به خود زمینه ساز اصلی پیدایش اندیشه ضرورت اصلاحات بود. این اندیشه مورد توجه کاندیدایی قرار گرفت که آن را در برنامه‌اش گنجاند. اینکه واقعا برای پاسخگویی به این مطالبات چقدر پتانسیل و ظرفیت هست، باید بگویم که اگر ما اصلاحات را صرف تصمیمات و اقدامات بالایی‌ها نبینیم، بلکه اصلاحات را در چارچوب حرکت انبوه مردمی ببینیم که صمیمانه و مصمم خواستار بهبود وضع و رفع موانع پیشرفت هستند و نمایندگان این مردم به واقع نمایندگانشان باشند نه نمایندگان صوری، آنگاه به گمان من یک جریان خواهان اصلاحات در کشور ما پتانسیل و توان لازم را برای پیشبرد اصلاحات خواهد داشت. در این اظهار نظر و در این اظهار خوشبینی نسبت به آینده اصلاحات به هیچ وجه گرفتار ساده اندیشی نیستم. به خوبی واقف هستم که اصلاحات با چه موانع عظیمی روبروست. در روند تغییرات اندکی که طی دو – سه سال اخیر در ساختار حکومتی کشورمان ایجاد شده است، بسیاری از نیروهایی که پیش از انتخابات ۷۶ مسئولیت‌هایی داشته اند همچنان بر سر کار هستند. شاید به نظر برسد در حالی که دو قوه از سه قوه مملکت (یعنی قوه مقننه و مجریه) در اختیار اصلاح طلبان است، پس قاعدتا کارها باید با توان وظرفتی خیلی بیشتری پیش برود، ولی به گمان من هر ایرانی واقف به امور سیاسی کشور برای وقوف بر چگونگی توازن قوا ، نیاز به مطالعه و بررسی خیلی زیادی ندارد. او به خوبی می‌فهمد که مراکز قدرت بسیار زیادی وجود دارند که خارج از حوزه اختیارات و امکانات قوه مجریه عمل میکنند. با اینکه هنوز مرکب شعار "مجلس در راس امور است" خشک نشده و طنین آن در بیان اصلاح طلبان به گوش میرسد، در حالی که

محدودیتهای چشمگیری در قوه مقننه دیده میشود، شاهد قانونگذاری در دیگر نهادها هستم.

خوب ، وضع از این قرار است که اشاره شد. ولی من جوهر توازن قوا و خوشبینی را در آگاهی و مشارکت مردم میدانم. به همان نسبت که مردم حضور داشته باشند ، انهم حضور آگاهانه ، رفع موانع با دشواری کمتری عملی میشود. برای تحقق این آگاهی، ضرورت کوشش برای اطلاع رسانی و عمق بخشیدن به میزان آگاهی مردم در باره آنچه به نام اصلاحات خوانده میشود، واجد اهمیت بسزایی است. اینکه اصلاحات چیست ، چه مانعی بر سر راه دارد و چه چیزی را می‌خواهد تصحیح کند باید برای همگان روشن شود. برای این امر به گمان من باید تکیه روی مهمترین عنصر اصلاحات ، یعنی ایجاد فضای باز به منظور تحقق آزادی بیان باشد. این مطلب از اهمیت زیادی برخوردر است. اکنون در جامعه ما واقعا وضع زندگی و وضع اقتصادی و اعاشه مردم بسیار دشوار است و باید به طور جدی مورد توجه قرار گیرد.

آقای خاتمی در سخنان اخیرشان نکات جالبی را مطرح کردند. اشاراتی در آن بود بدین مضمون که گفته میشود دین از دست رفته، آزادی از دست رفته، فقر بیداد می‌کند، امنیت از بین رفته، یعنی سیمائی تیره را نمایش میدهد. اما آیا این عوارض ناشی از همین دو – سه سال اخیر است؟ درست است که وضع اقتصادی مردم بد بوده و بدتر شده است و واقعا بیکاری بیداد میکند، ولی در حقیقت تا در این مملکت به تولید بها داده نشود، هیچ یک از مشکلات بیکاری، فقر حل شدنی نیست. تنها در این زمینه است که می‌توان اشتغال به وجود آورد. آخر در کار بازاری و تجارت که نمی‌شود اشتغال به وجود آورد. کشاورزی هم که تکلیفش روشن است! افزون بر دیگر عوامل، با مکانیزاسیون جزیی تعداد زیادی نیروی روستایی به شهرها مهاجرت می‌کنند. سمت و سوی جریان سرمایه در کشور ما رو به تجارت و دلالی دارد نه تولید. سرمایه در پی حداکثر سود است. وقتی نرخ سود تجارت اینقدر بالاست، طبعا سرمایه هم می‌رود آن طرف که سودش آنجاست. مردم باید آنقدر آگاه بشوند که بدانند تا آزادی نباشد و به اندازه کافی در باره این مسائل آزادانه سخن گفته نشود، این مشکلات هم برطرف نمی‌شود. پاره ای هم امروز به اصلاح طلبان ایراد میگیرند که وضع اقتصاد خراب است، به اقتصاد بپردازید. بدون تردید توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی باید همگام پیش بروند. نقد عملکرد اقتصادی اصلاح طلبان (قوه مجریه) به نظر من توسط مجموعه ای از نیروهای ضد اصلاح طلب از منظر مخالفت با پیشرفت است که صورت می‌گیرد و مسئله دشواری شرایط اقتصادی مردم را مطرح می‌کنند. آنان به هیچ وجه دلسوز مردم و دلسوز کسانی که گرفتار فقر و بیکاری‌اند، نیستند. به گمان من ، عرصه نقد برنامه‌های اقتصادی دولت را باید اصلاح طلبان به دست بگیرند. آنان باید متوجه باشند که نقد هر یک از عرصه های سیاسی یا اقتصادی دولت به هیچ وجه به معنای تضعیف یا تخریب نیست. اتفاقا آن دیگرانند که با هدف تضعیف و تخریب دولت به نقد پرداخته اند و این روزها شرایط دشوار اقتصادی را بهانه اعمال فشار به دولت یافته‌اند.کارهای دولت بدون تردید واجد نقاط ضعف است و باید به نقد کشیده شود. در این قلمرو کارشناسان مسائل اقتصادی و مسائل اجتماعی باید صحبت بکنند و اشکالات را مطرح بکنند. به محض اینکه در باره نقد فلان سیاست یا نقد فلان برنامه دولت مسئله ای پیش کشیده میشود، اینجا و آنجا چنان مطرح می‌شود که گویا نظر به براندازی است، یا نظر به تضعیف و تخریب است. به هیچ وجه چنین چیزی مورد نظر نیست. همین اصطلاحی که آقایان تحت عنوان "استراتژی آرامش فعال" مطرح کرده‌اند، بسیار خوب است، اما فعالیتش کجاست؟ حفظ ارامش ضروری است، هیچ گفتگو ندارد. ضرورتش مفهوم و کاملا هم درست است، چون تشنج زایی تنها به سود مخالفین اصلاحات است و به گمان من مخالفین اصلاحات منبع و منشا، خلق تشنجات هستند و حفظ آرامش وظیفه نیروهای اصلاح طلب و وظیفه تمام کسانی است که به روند پیشرفت علاقمند هستند. آنان باید برای حفظ آرامش واقعا هزینه کنند، همچنان که تا کنون نیز هزینه کرده اند. اما نباید فراموش کرد که "آرامش فعال" نمی‌تواند تنها حفظ آرامش باشد، نیمه دیگری نیز دارد. دشورایها و هزینه هایی که اصلاح طلبان به ناچار باید تحمل کنند مربوط به مقوله "فعال " بودن است. جستجوی راهکارهای مناسبی که بتوان با پرهیز از تشنج آفرینی روند اصلاح طلبی را پویا و مرتبط با جنبش اجتماعی و مطالبات بر حق مردم کند مسئله اساسی اصلاح طلبان است.

اخبار جنبش اصلاحات در ونزوئلا

در پی اعلام نظرات "پاول"، وزیر امور خارجه امریکا –در یک مصاحبه مطبوعاتی– که طی آن دولت ونزوئلا را به دلیل ملی کردن صنایع نفت خود مورد انتقاد قرار داد، دو نفر از افسران نیروی هوائی ونزوئلا به طوی علنی خواهان استعفای هوگوچاوز، رئیس جمهور منتخب آن کشور شدند. رهبران اتاق بازرگانی و نخبگان سیاسی و اقتصادی ونزوئلا که سیاست‌های جدید اقتصادی رئیس جمهور آن کشور را مغایر منافع و سلطه خود می‌دانند از فرصت استفاده کرده و بخشی از اقشار مرفه شهری– طبقه متوسط– را به خیابان آوردند چاوز با استفاده از برنامه هفتگی "الو رئیس جمهور" که در مستقیما به سئوالات شهروندان پاسخ می‌گوید، به گفتگو با مردم پرداخت و اهداف اقتصادی دولت را با استفاده از زبان مردم تشریح کرد. نیروهای مسلح ونزوئلا با صدور بیانه‌ای حمایت کامل خود را از دولت چاوز و سیاست‌های او در زمینه ملی کردن صنایع نفت، افزایش مالیات بر واحدهای تولیدی مشترک با سرمایه‌گذاران خارجی، اصلاحات ارضی واقعی و محدود کردن سرمایه خارجی به ۴۹ درصد سرمایه واحدهای تولیدی حمایت کردند. در این بیانیه همچنین گفته شد که اعتراض این دو افسر نیروی هوائی، بخشا می‌تواند به این دلیل باشد که ترفیع درجه آنها، ماه گذشته بامخالفت چاوز روبرو شده بود.

نیروهای سیاسی– مردمی ونزوئلا، ضمن اعلام حمایت خود از دولت چاوز، حملات اخیر امریکا و متحدان داخلی آن به دولت را در رابطه با بحران اقتصادی در آرژانتین ارزیابی کردند. براساس این ارزیابی‌ها، مدل تحولات اقتصادی در ونزوئلا چیزی نیست که آن را از گرسنگان و بی‌چیزان آرژانتین که با عواقب سیاست‌های نئولیبرالی از نزدیک آشنا هستند بتوان پنهان کرد.

(با توجه به اهمیت جنبش اصلاحات در ونزوئلا و مشابهت‌های آن با جنبش اصلاحات در ایران، راه‌توده می‌کوشند تا اخبار مربوط به این کشور و جنبش آن را بصورت منظم منتشر کند.)

رقابت دو سلسله سلطنتی برای حاکمیت بر ایران!

در ارتباط با سخنان تهدید آمیز ریاست جمهوری امریکا علیه ایران و احتمال حمله نظامی محدود و یا گسترده امریکا به ایران اظهار نظرهای گوناگونی شده‌است. از جمله این اظهار نظر، نقطه نظراتی است که رضاپهلوی در مصاحبه‌های مطبوعاتی و گفتگوهای رادیوئی خود، در این مدت مطرح کرده‌است. این اظهارات، در عین حال که سخنان و مواضع رئیس جمهور امریکا علیه ایران را تائید می‌کند، بصورت تبلیغاتی از ایشان می‌خواهد که دست نگهدارد و ایران را بمباران نکند!

ماهیت این تعارفات نه تنها از لابلای اظهار نظرهای وی نمایان است، بلکه از نوع فعالیت‌های تشدید شده سلطنت طلب‌ها در خارج از کشور، از فردای حضور نظامی امریکا در افغانستان بی‌نیاز از توضیح است. در داخل کشور نیز طرفداران ولایت مطلقه فقیه، که دنبال سلطنت شجره‌ای از روحانیون شیعه هستند است و خود را احیاء کننده سلطنت امام هشتم و وارث سلسله صفویه می‌دانند، از به میدان بازگشتن این رقیب بیم زده شده و توطئه‌هائی را تحت پوشش مقابله با سلطنت طلب‌ها، علیه اصلاحات و با هدف قبضه قدرت و برقراری اختناق سازمان داده‌اند. طرفداران ولایت مطلقه که سرسخت‌ترین مخالفان جنبش مردم و اصلاحات به حساب می‌آیند، درحالی از به میدان آمدن مدعی و رقیب بیم زده شده‌اند، که توده مردم و طرفداران جنبش و اصلاحات چنین بیمی ندارند، زیرا شانسی برای هیچکدام نمی‌بینند. هر دو رقیب روی حمایت امریکا و انگلیس حساب می‌کنند و وجه مشترک مخالفت آنها با اصلاحات و دولت خاتمی نیز یکسان است. مخالفان اصلاحات که برای برقراری یک دیکتاتوری سراسری و بستن دفتر انقلاب ۵۷ روی جلب حمایت انگلیس و امریکا حساب می‌کنند، اکنون از آن بیم دارند که سلطنت طلب‌های خارج مورد نظر قطعی امریکا و انگلیس قرار گرفته باشند!

از میان مصاحبه‌ها و گفتگوهای رضاپهلوی، مصاحبه‌ای که از وی در یکی از روزنامه‌های آلمانی‌زبان منتشر شد، در حقیقت چکیده دیدگاه‌ها و تاکتیک‌های کنونی سلطنت طلب‌هاست. این دیدگاه به دخالت مستقیم امریکا در امور ایران، نظارت امریکا بر برگزاری یک انتخابات و... است. این دیدگاه متکی به مخالفت‌های مخالفان اصلاحات با منتخبین و انتخاب‌های مردم در سال‌های اخیر و جلب افکار عمومی است. به این ترتیب، دو سلطنت خواه و ولایت مطلقه خواه، یکی می‌خواهد با دخالت مستقیم امریکا و در یک رای گیری زیر نظارت امریکا سلطنت را به ایران باز گرداند و دیگری می‌خواهد با بگیروببند و سرکوب جنبش خود را یگانه طرف معامله در ایران اعلام داشته و سازش همه جانبه با امریکا و انگلیس را پیش ببرد و سلطنت مذهبی را جانشین جمهوری کند!

در ادامه بخش‌هائی از مصاحبه رضا پهلوی را می‌خوانید که در بالا به آن اشاره شد. پیشنهاد وی برای یک انتخابات تحت نظارت در ایران، تقریبا مشابه همان طرحی‌است که گفته می‌شود امریکا به عراق پیشنهاد کرده و رسما به دولت این کشور ابلاغ کرده‌است. مطابق این طرح صدام حسین باید کنار برود، یک دولت موقت قدرت را بدست گیرد و سپس تحت نظارت امریکا یک انتخابات انجام شود. این طرح شباهت‌های اجتناب ناپذیری با همان طرحی دارد که اکنون در افغانستان در حال اجراست و به این ترتیب مشخص می‌شود که نسخه واحدی برای منطقه وجود دارد.

رضاپهلوی:
انتخابات تحت نظارت سازمان ملل!

روزنامه BZ که از جمله دو روزنامه معروف جنجالی (بلواری) آلمان است، که در برلن منتشر می‌شود. این روزنامه در شماره یکشنبه ۲۷ ژانویه خود متن مصاحبه‌ای را با رضا پهلوی در پاریس به چاپ رساند. این مصاحبه را "جورج گافرون" با همراهی "حسین یزدی" انجام داده‌است. (برگردان **"مارتینا شهبازی"**- برای پایگاه اینترنتی گویا)

- اعیحضرتا بیش از بیست سال است که در تبعید بسر میبرید ۰ آ یا میتوانید تصور بکنید که روزی بتوانید به عنوان شاه ایران به تهران باز گردید ؟

× ۰۰۰من میتوانم تصور بکنم که حتی به عنوان یک شهروند ساده در ایران زندگی بکنم ۰ یادآوری میکنم که تصمیم در باره شکل حکومتی باید تحت نظارت سازمان ملل انجام گیرد.

– موقعیت ایران را در حال حاضر چگونه ارزیابی میکنید ؟

– اوضاع همچنان مانند سابق وخیم است ۰ وضعیت اقتصادی بسیار فاجعه آمیز است۰ فشار و سرکوب حکومت ملاها در این اواخر شدیدتر شده است۰ مرتجعین محافظه کار مانند همیشه همه رشته امور را در دست خود متمرکز کرده اند۰ نمایندگان معترض مجلس و روزنامه نگاران راهی زندان شده اند، نیروهای امنیتی همه جا حضور دارند و سانسور بیداد میکند ۰ مجموعه اینهاست که مردم راخشمگین کرده‌است۰

– غربیها بین "بازها " مانند خامنه ای و " کبوتر ها " مانند پرزیدنت خاتمی تفاوت قائلند ۰ به نظر شما کدام نیرو در دراز مدت نیروی قویتر خواهد بود!

× من این ارزیابی را در غرب بسیار ساده لوحانه میبینم ۰ به پنج انتخاب اخیر نظری بیندازید۰ خاتمی موفق شد آراء زیادی را به خود اختصاص دهد۰ او حتی در دوره دوم هم رئیس جمهور شد، اما در طی این همه سال هیچ چیز در ایران تغییر نکرده است ۰ نگونبختی در کشور من همین به اصطلاح "حکومت الهی اسلامی " است۰ همه چیز تحت انقیاد و اراده ملاها قرار گرفته است ۰ ما از سال ۱۹۷۹ به بعد با یک حکومت خودکامه و تروریست مواجه هستیم.

– فکر نمیکنید که دولتهای غربی را دستکم گرفته‌اید ؟

× لطفا منافع اقتصادی وپیشنهادهای وسوسه انگیزی که در این ارتباط در تهران وجود دارد را در نظر بگیرید ۰ آینده نگری من این است که کسانیکه به منافع کوتاه مدت اقتصادی می اندیشند تاوان بدی خواهند پرداخت، و این شامل حال سیاستمداران ساده نگر غربی هم میشود که تصور میکنند میتوانند تاثیری بر رهبران حکوت داشته باشند۰

– غرب بطور مشخص چه رویه ای را باید در رابطه با ایران در پیش بگیرد؟

× یگانه راه موثر که بتواند حکومت ملاها را سر عقل بیآورد بایکوت جمهوری اسلامی است۰ **(بقیه در صفحه ۲۵)**

ریشه‌های مشترک حزب "زحمتکشان" مظفربقائی و "موتلفه اسلامی" حاج حبیب‌الله عسگراولادی

مردم می‌پرسند:

برنامه‌های اقتصادی دولت اصلاحات به کجا ختم خواهد شد؟

هیچ دولتی، در هیچ برنامه‌ای حق ندارد آنچه با مالیات مردم به مالکیت ملی در آمده، خصوصی کند، حتی اگر تحت عنوان فروش به مردم باشد. مایملک ملی و مالکیت مردم را مگر می‌توان به خود مردم دوباره فروخت؟!

الف۰ آذرنگ

مخالفان جنبش اصلاحات، چه درعرصه سیاسی و چه در عرصه تبلیغات اقتصادی، برای فریب مردم می‌کوشند شعارها و خواست‌های مردم را در الفاظ و کلمات رنگارنگ، در مقاطع مختلف بکار بگیرند. این بخش از عوامفریبی‌های مافیای قدرت در جمهوری اسلامی را چند نویسنده با سابقه انجمن حجتیه مانند "امیرمحبیان" و "کاکاوند" در روزنامه رسالت و "صفارهرندی" در روزنامه کیهان تئوری پردازی می‌کنند. در صحنه فعالیت حزبی و سیاسی نیز، در آستانه چند انتخاباتی که طی ۵ سال گذشته پشت سر گذاشته شده، رهبران موتلفه اسلامی، گروهبندی ائتلافی رسالت (مدرسه حقانی، جامعه روحانیت مبارز، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم) که دست پیدا و نا پیدای سازمان حجتیه در پشت همه آنهاست، به مقتضای فضای سیاسی حاکم برجامعه، با همین هدف شعار سیاسی و اقتصادی انتخاب کرده‌اند. آنها اکنون بلندگوی خواست‌های اقتصادی جامعه شده‌اند و می‌کوشند مردم را به شورش اقتصادی علیه دولت بکشانند. تلاش آنها برای کشاندن اعتراضات اخیر معلمین به آن سمت و سوئی که خواست آنها بود، از جمله این تلاش‌هاست و هرگاه که در جریان سازماندهی و یا نقش آفرینی در اعتراضات و تجمعات عقب نشینی کرده‌اند از بیم دامنه یافتن این اعتراض‌ها و ختم شدن آن به قیامی سراسری علیه خود آنها بوده‌است!

در این میان، اصلاح طلبان حکومتی که طیفی ناهمگون را تشکیل می‌دهند و کارگزاران برنامه تعدیل اقتصادی در بخش اقتصادی آن صاحب نفوذ هستند، بجای پرداختن به ریشه‌های بحران اقتصادی، گفتن واقعیات اقتصادی به مردم و بسیج آنها برای دگرگونی بنیادین در ساختار اقتصادی کشور به سود توده‌های مردم، تنها به پاسخ‌های تبلیغاتی به مخالفان اصلاحات و تبلیغاتچی‌های آنها بسنده کرده‌اند. یکی از حربه‌های تبلیغاتی اصلاح طلبان حکومتی برای خنثی سازی حملات تبلیغاتی کنونی مخالفان اصلاحات، که مشکلات اقتصادی کشور را برجسته کرده و انگشت اتهام را متوجه دولت خاتمی می‌سازند بکار بردن صفت «پوپولیست» برای نویسندگان و تبلیغاتچی‌های مخالفان اصلاحات‌است که در بالا نام برخی از آنها ذکر شد.

در پی انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری و از زمان انتخابات مجلس ششم، استفاده از شعارهای اصلی جنبش دوم خرداد که بازتاب خواست‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، اکثریت مردم ایران است، به یکی از مهمترین ابزار تبلیغاتی مخالفان اصلاحات تبدیل شده‌است. با توجه به بحث‌هائی که از جانب برخی روشنفکران درون جبهه دوم خرداد پیرامون این تاکتیک مرحله‌ای به گوش می‌رسد و باتوجه به پایداری توده‌های مردم در حفظ یکپارچگی جنبش و هوشیاری آنها در برابر این تبلیغات ارتجاع، به نظر می‌رسد که تبلیغات عوامفریبانه مخالفان اصلاحات بیشتر از آنکه بر مردم عادی اثر گذاشته باشد بر برخی از مباحث روشنفکران درون جنبش موثر افتاده‌است.

در این مباحث بجای توجه به ضرورت افشای ماهیت عوامفریبانه اینگونه تبلیغات، غارتگران و دروغ گویان سیاسی "پوپولیست" خوانده شده و شعارهای اصیل انقلاب وجنبش کنونی و خواست‌های به حق مردم، که ارتجاع آنها را دستمایه عوامفریبی خود کرده‌است، مورد بازبینی روشنفکرانه و غیر واقعی قرار می‌گیرند.

پوپولیسم

"پوپولیسم" به معنای اخص کلمه، به آن جنبش سیاسی اطلاق می‌شود که در دهه ۸۰ قرن نوزدهم در ایالات متحده امریکا بیرون از بازی‌های دو حزب سیاسی طبقات حاکم، یعنی احزاب دمکرت و جمهوریخواه شکل گرفت. بدنه اصلی این جنبش را کشاورزان مناطق جنوبی، میانه و غربی امریکا تشکیل می‌دادند. طی دهه‌های ۷۰-۸۰ قرن نوزدهم کشاورزان این مناطق، در نتیجه کاهش قیمت تولیدات کشاورزی و افزایش هزینه تولید(مانند نرخ بالای بهره و هزینه استفاده از راه‌آهن برای انتقال تولیدات کشاورزی به بازار) در آستانه ورشکستگی کامل قرار داشتند۰

در نتیجه عدم توجه سیاستمداران دو حزب دمکرات و جمهوریخواه به مشکلات و شرایط زندگی کشاورزان، آنها برای پیگیری خواست‌ها و بهبود شرایط زندگی خود، تشکیلاتی بنام "اتحادیه دهقانی" را تاسیس کردند۰ در سال ۱۸۹۱ "اتحادیه دهقانی" در نشست مشترکی با نمایندگان اتحادیه‌های کارگری و جمعیت‌های اصلاح طلب شهری، بر سر ایجاد یک حزب سوم، مذاکره و تبادل نظر کرد۰ یکسال بعد "حزب پوپولیست" توانست ۹ نماینده به کنگره امریکا بفرستد و فراکسیون پارلمان خود را تشکیل دهد۰

چهار سال بعد، در انتخابات ریاست جمهوری ۱۸۹۶، حزب دمکرات بسیاری از شعارها و بخش اصلی برنامه حزب پوپولیست را اقتباس کرد۰ این مانور سیاسی حزب دمکرات و خودداری "حزب پوپولیست" از معرفی نامزد مستقل و اعلام حمایت رهبری آن از نامزد حزب دمکرات، آغاز کننده روندی بود که در سال ۱۹۰۸ به انحلال و استحاله آن در حزب دمکرات انجامید۰

با این وصف، حتی پس از انحلال تشکیلاتی "حزب پوپولیست" نفوذ آن در جامعه ادامه یافت و بسیاری از اهداف این جنبش مردمی شکل قانون به خود گرفت۰ اهدافی مانند انتخاب مستقیم نمایندگان مجلس سنا از طرف مردم!

ایفای حق رای زنان، حق مراجعه به رفراندم که به مردم امکان می‌دهد مستقیما و خارج از پارلمان، وضع قوانین جدید و یا تغییر در قوانین جاری را پیشنهاد کرده و در معرض مراجعه به آراء عمومی قرار دهد؛ وضع قوانین مالیاتی نسبی و مترقی (مالیات به نسبت در آمد) و روزکار ۸ ساعت۰

امروزه، در فرهنگ سیاسی امریکا و رسانه‌های خبری سرمایه‌داری، واژه "پوپولیست" در رابطه با سیاستمداران، رهبران سیاسی واحزابی بکار گرفته می‌شود که در چالش وضع موجود و سلطه نخبگان حاکم، مستقیما به مردم روی آورده و خواست‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی توده‌های مردم را در راس برنامه برنامه سیاسی خود قرار می‌دهند. واژه "پوپولیست" مترادف با واژه "مردمی" بکار گرفته می‌شود. رسانه‌های خبری امریکائی رهبران ملی ومردمی مانند دکتر مصدق در ایران، خوان پرون در آرژانتین و هوگو چاوز در ونزوئلا را رهبرانی پوپولیست لقب داده‌اند.

عوامفریبی

عوام فریبی و یا مردم فریبی، بمثابه یکی از اساسی‌ترین شیوه‌ها و طرز عمل سیاسی احزاب، سیاستمداران و دولت‌های ارتجاعی و ضد مردمی«عبارتست از اغوای مردم از طریق دادن مواعید و شعارهای فریبنده و دروغین. عوام فریب کسی است که با ادعا و دروغ و وعده‌های بی‌پایه و بی پشتوانه و با تحریف حقایق سعی می‌کند مردم را بسوی خود بکشد و موافقت، تحسین و پشتیبانی آنها را جلب کند.»

در شرایط تحولات انقلابی، بعلت حضور گسترده مردم در صحنه سیاسی و امکان طرح و پیگیری خواستها و شعارهای آنها، استفاده از شیوه و طرز عمل عوامفریبانه از طرف نیروهای مخالف تحولات شدت می‌یابد. دراین شرایط، سیاستمداران و روشنفکران وابسته به احزاب مخالف اصلاحات وتحولات «با هدف اغوای مردم از راه سخنان فریبنده، تکرار شعارها و خواست‌های مردم، از طریق دادن وعده‌های شیرین و طرح شعارهای به ظاهر انقلابی، فریبنده منعکس کننده خواست‌های مردم، از طریق ایراد سخنان به ظاهر مبارزه جویانه وتحول طلب ولی بی محتوا، بدون هیچگونه پشتوانه عملی، پیگیر و اصولی» سعی در انحراف افکار عمومی و ایجاد سردرگمی در صفوف مردم می‌کنند.(واژه‌نامه سیاسی، نوشته زنده یاد امیر نیک آئین)

با توجه به آنچه در بالا، در رابطه با تعریف و تفاوت اساسی این دو واژه گفته شد، روشن است که بکار بردن واژه "پوپولیست" یامردمی برای توصیف شیوه و طرز عمل عوام فریبانه مخالفان اصلاحات و مردم، از جنبه نظری خطا و نادرست و در عمل ماهیت عوام فریبانه ادعاهای این نیروها را پنهان می‌کند.

از حزب زحمتکشان تا موتلفه اسلامی

حزب زحمتکشان مظفربقائی نخستین "حزب‌سیاسی" در تاریخ معاصر ایران بود که بکارگیری و استفاده از شیوه و طرز عمل عوامفریبانه را همه جانبه و در رابطه با مقابله با نفوذ حزب توده‌ایران و نیروهای ملی و مذهبیون طرفدار جنبش ملی دهه ۳۰ بطور گسترده در دستور کار خود قرار داد.

حزب زحمتکشان صرفا برای آن تشکیل شد تا در جنبش ملی شدن نفت حربه را از نیروهای سیاسی مردمی گرفته و سردرگمی در صفوف مردم را دامن بزند. بقائی بهترین رژیم برای ایران را نظام سلطنتی می‌دانست با این وجود، این مانع نمی‌شد که در اوج جنبش ضد سلطنت، شعار نیروهای مردم را بکار نگیرد. این حزب با طرح شعارهای رادیکال تر از شعارهای حزب توده‌ایران، خود را حامی زحمتکشان معرفی می‌کرد تا نشان دهد حتی از حزب توده‌ایران هم رادیکال‌تراست. شعار "نصرمن الله و فتح قریب" سر می‌داد تا حمایت روحانیون را بدست آورد و با شعار "ما برای راستی و آزادی قیام کرده‌ایم" در صدد فریب نیروهای ملی بود. البته تاریخ نشان داد که بقائی و حزبش به هیچ اصل و ارزشی اعم از چپ، ملی یا مذهبی اعتقاد نداشتند. تاریخ و عملکرد بقائی و حزبش نشان داد که سیاستمداران، روشنفکران و احزاب سیاسی می‌توانند در عین بی‌اعتقادی و در عین ضدیت با آرمان‌های مردم، شعارهای مردم را تکرار کنند.

سناریوی فریب مردم از طریق طرح شعارهای مورد حمایت آنها، از جانب نیروهای مخالف اصلاحات با شدت در جنبش کنونی نیز مطرح است. پس از افشاگری‌هائی که در رابطه با قتل‌های سیاسی معروف به قتل‌های زنجیره‌ای در جامعه بوجود آمد- بویژه پس از قتل فجیع داریوش فروهر رهبر حزب ملت ایران- درمجموعه تبلیغات انتخاباتی مجلس ششم، رهبران موتلفه با طرح شعارهای "ملی‌گرا" به میدان آمدند تا مردم را بفریبند. شعارهائی مانند "راستگو باشیم"، "پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک"، "ایران ای مرز پرگُهر" و استفاده از علامت باستانی "فروهر". این شعارها متعلق به حزب نوظهوری بود بنام "چکاد آزاد اندیشان" که یکی از رهبران موتلفه اسلامی و رئیس دانشگاه آزاد اسلامی بنام "عبدالله جاسبی" آن را سرهم‌بندی کرده بود. پس از انتخابات و شکست سنگین موتلفه در آن بساط این حزب نیز جمع شد. وقتی معلوم شد عبدالله جاسبی رئیس دانشگاه آزادی اسلامی در زمره بنیانگذاران این حزب است و مهمتر از این، وقتی معلوم شد کاندیداهای این حزب در ظاهر ملی‌گرا، همان نامزدهای جمعیت‌های موتلفه هستند که متهم به انواع توطئه‌ها و جنایات در جمهوری اسلامی هستند، مردم در پای صندوق‌های رای، پاسخ قاطعی به این عوام‌فریبان دادند.

عین همین سناریو در مجموعه انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری، از سوی موتلفه اسلامی به اجرا گذاشته شد. این بار، همان چهره‌ها جهت کسب رای جوانان و اقشار مرفه و نیمه مرفه شهری با شعار انگلیسی که می‌گفت «دانش قدرت است» به میدان آمدند. ملی گرایان دروغین انتخابات مجلس ششم، بجای استفاده از "توانا بود هر که دانا بود" شاعر حماسی ایران فردوسی، همین مضمون را از زبان فرانسیس بیکن انگلیسی مورد استفاده قرار دادند. این بار هم رای کوبنده و قاطع مردم نشان داد که ملی‌گرایان و آزاد اندیشان تقلبی به اندازه کافی برای آنان شناخته شده هستند.

در زمینه اقتصادی در پی سخنرانی معروف "علی‌ربیعی" مشاور امنیتی محمدخاتمی در اواخر اسفند ۷۹، در رابطه با پدیده آقازاده‌ها و شکل گیری یک طبقه جدید، سیاست‌های عوامفریبانه ارتجاع وارد فاز جدیدی شد. در فاصله چند روز بعد از ایراد این سخنرانی، دفتر رهبری "فرمان ۸ ماده‌ای" برای مبارزه با مفاسد اقتصادی را صادر کرد. مطبوعات وابسته به مخالفان اصلاحات از قبیل کیهان، رسالت، سیاست روز، شما، قدس، جامجم، جمهوری اسلامی و غیره که هر کدام به نوعی اگر سخنگویان رسمی غارتگران اقتصادی و مافیای تجاری نباشند وابستگی مالی و سیاسی با این غارتگران و مافیا دارند ناگهان به مدافعان دو آتشه "عدالت اجتماعی" و منادیان عدالت طلبی تبدیل شدند. امیر محبیان که نوشته‌ها وتحلیل‌های هواداران ریگانیسم و تاچریسم در امریکا و انگلیس را با رنگ و لعاب اسلامی ترجمه و بازنویسی می‌کند، سوار بر این موج، در سرمقاله‌های روزنامه رسالت به دفاع از "مطالبات ملی و جنبش‌های اجتماعی" (۲۹ مرداد ۸۰) به دفاع از "جنبش کارگری، سیاست و پیچیدگی" (۲۴ مرداد ۸۰)، دفاع از "جنبش اصلاحات عدالت‌گرا" (۱۲ دیماه ۸۰)، دفاع از "پدیده مطالبات صنفی معلمان" (۷ بهمن ۸۰) برخاست! تمامی این ادعاها در روزنامه رسالت که مستقیما وابسته به مافیای قدرت و تجارت در جمهوری اسلامی است به قلم وی منتشر شد!

بعد از قلم فرسائی‌های امثال محبیان در روزنامه رسالت، حجت‌الاسلام علیزاده رئیس دادگستری تهران از بالای منبر قدرت و سرکوب، به سخنگوی مبارزه با مفاسد اقتصادی تبدیل شد.

حجت‌الاسلامی که هنوز پرونده زمین‌خواری خود او در سرخس باز است و نتیجه تحقیق و تفحص مجلس سوم در این زمینه بدستور پدرخوانده علیزاده، یعنی آیت‌الله واعظ طبسی متوقف و بایگانی شده‌است!

خطر کجاست؟

مردم با رای خود در همه انتخابات ۵ سال گذشته نشان داده‌اند که "انقلابیگری" ، "اسلام‌گرائی"، "ملی‌گرائی" و "آزاد اندیشی" عوامفریبان را به خوبی می‌شناسند. آیا چنین شناختی از "عوام‌فریبی"های مخالفان اصلاحت در زمینه اقتصادی هم وجود دارد؟ آیا می‌توان اطمینان داشت که مخالفان اصلاحات که این بار پشت شعارهای هواداری و حمایت از "عدالت اجتماعی" پنهان شده‌اند، در اغوای مردم شکست خواهند خورد؟

متاسفانه در نتیجه عملکرد مجموعه‌ای از عوامل عینی و ذهنی، در شرایط کنونی نمی‌توان با اطمینان از شکست نهائی این تاکتیک مرحله‌ای ارتجاع سخن گفت و یا خطری که دراین زمینه متوجه جنبش است را نا دیده گرفت. مهم‌ترین عامل عینی، وضع نا مساعد زندگی مردم و فقر و بیکاری است که ابعاد آن روشن‌تر از آن است که در اینجا نیاز به یادآوری آن باشد. عامل عینی دیگر عملکرد برنامه‌های اقتصادی دولت برآمده از جنبش اصلاحات است. برنامه سوم اقتصادی که توسط دولت در شهریور ۱۳۷۸ به مجلس ارائه شد، بلندپروازانه‌ترین وگسترده‌ترین طرح خصوصی‌سازی و دولت زدائی درتاریخ صنعتی شدن ایران و حتی بسیاری از کشورهای در حال توسعه و پیشرفته سرمایه‌داری است. خصوصی سازی صنایع نفت و گاز، راه‌آهن و پست و تلگراف و حذف انحصار دولت در صنایع قند و شکر، چای و دخانیات اقدامی بی‌سابقه در تاریخ اقتصادی ایران است. دولت اصلاحات اقدام به اجرای سطحی از سیاست تعدیل کرده‌است که حتی در مقایسه با برنامه‌های اقتصادی دولت گذشته هم بی‌سابقه‌است. خصوصی سازی راه‌آهن و پست و تلگراف نه تنها در جهان سوم، بلکه در بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری غرب هم بی‌سابقه است. این ها از جمله خدماتی است که به عنوان ثمره مبارزات اجتماعی شهروندان و زحمتکشان و نه توسط بازار، در بسیاری از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری توسط دولت اداره می‌شوند و اساسا مالکیت آن بدلیل مالیاتی که مردم برای آنها به دولت‌های گذشته پرداخته‌اند متعلق به مردم‌است. کسی نمی‌تواند مالکیت مردم را خصوصی کند و یا برای فروش به سرمایه‌داران نام این کار را واگذاری به مردم و یا فروش به مردم بگذارد. در کجا و کدام زمان می‌توان مال مردم را به مردم فروخت؟ تازه اگر به مردم فروخته شود، در حالیکه همه می‌دانند آنها که توان اینگونه خریدها را دارند مردم نیستند!

به این ترتیب، مردم حق دارند نگران مسیری باشند که برنامه اقتصادی دولت اصلاحات پیش می‌برد و بپرسند: **پایان کار کجاست؟**

عوامل ذهنی

در رابطه با عوامل عینی فوق، عامل ذهنی برخورد محافلی در جبهه اصلاحات به "عوام‌فریبی‌های اقتصادی ارتجاع وجود دارد. برخوردی که نه تنها قادر به افشای ماهیت فریبنده و دروغین شعارهای عدالت طلبانه مخالفان اصلاحات نیست، بلکه دانسته یا نادانسته به روند شناخت تجربی خود مردم هم از عوام فریبی‌های اقتصادی ضربه می‌زند. اصلاح طلبان از نقد سیاست‌های اقتصادی دولت وتعمیق شناخت مردم پرهیز کرده و در این زمینه ابتکار عمل را به نیروهای مخالف اصلاحات واگذار کرده‌اند. نقد عملکرد اقتصادی قوه مجریه توسط مجموعه‌ای از نیروهای ضد اصلاحات از منظر مخالفت با پیشرفت است و مسئله دشواری شرایط اقتصادی مردم را با این هدف مطرح می‌کنند. آنها به هیچ وجه دلسوز مردم و دلسوز کسانی که گرفتار فقر و بیکاری‌اند نیستند. عرصه نقدبرنامه‌های اقتصادی دولت را باید اصلاح‌طلبان به دست بگیرند. آنها باید متوجه باشند که نقد هر یک از عرصه‌های سیاسی یا اقتصادی دولت به هیچ وجه به معنای تضیف یا تخریب نیست.

در کنار سیاست پرهیز و عدم استقبال از نقد برنامه اقتصادی دولت، تاکتیک مخالفان اصلاحات با عوامفریبی‌ها و شعارهای عدالت طلبانه آغاز می‌شود. این یورش تبلیغاتی و گمراه کننده وقتی فاجعه بار می‌شود که طرفداران اصلاحات بجای افشای غارتگری‌ها و کنار زدن نقاب‌ها و فاش سازی ماهیت شعارهای اغواگرانه و دفاع از عدالت اجتماعی واقعی و بیرون کشیدن اقتصاد کشور از چنگ مشتی دلال و تاجر، از مواضع لیبرالیسم اقتصادی به مقابله با این یورش بر می‌خیزند و تصمیمات اقتصادی خود را با لیبرالیسم اقتصادی همسو و هماهنگ می‌کنند.

این تاکتیک و نتایج برنامه‌های اقتصادی دولت می‌تواند، با توجه به تشدید فقر و بیکاری در جامعه در صحنه عمل باعث تضعیف روند اصلاحات واقعی و موقعیت اصلاح طلبان واقعی در حاکمیت شود. پاسخ به این عوامفریبی ارتجاع و مخالفان اصلاحات، تصمیمات اقتصادی در جهت تقویت حاکمیت مردم است و نه با یک برچسب "پوپولیسم" به طراحان حمله به مواضع اقتصادی ضعیف دولت و سپس ادامه راهی که طی کرده و می‌کنند! توده مردم نمی‌دانند پوپولیسم چیست، اما می‌دانند که کمرشان در زیر بار فشار اقتصادی خم شده‌است. مردم پاسخ عوامفریبی‌های سیاسی مخالفان اصلاحات و غارتگران اقتصادی را در چند انتخابات گذشته دادند، اما این بیم همچنان وجود دارد که مافیای قدرت با تبلیغات عوامفریبانه اقتصادی و به قولی "پوپولیسم" اغواگر ، سرانجام به سرمنزل مقصود برسد و بتواند بر موج سوار شده و مسیر جنبش و اصلاحات را منحرف سازد.

هوشیار باشیم!

بقیه مصاحبه رضا پهلوی از صفحه ۲۲

– در باره عواقب ناشی از آن میتوان نظرات متفاوتی داشت . تجربه نشان میدهد که عواقب ناشی از چنین اقداماتی بیشتر متوجه مردم شده است تا گروه حاکم. و تازه این خطر را بوجود می آورد که حکومت و مردم به هم نزدیکتر شوند!

× این حرفها را در باره "میلوسویچ"؛ رژیم آپارتاید و حکومت ساند نیستهای تحت رهبری ارتگا هم گفته می‌شد . اما همیشه خلاف آن از آب در آمد. تحریم به مردم تحت ستم نشان میدهد که دنیای آزاد به فکر آنهاست و این به آنها نیرو می بخشد و باعث تضعیف دیکتاتورها میشود.

– فکر میکنید حکومت ملاها تا چه مدت دوام بیآورد ؟

× جواب میتواند قابل بحث باشد. اما من فکر میکنم که حکومت ملاها تا سه سال آینده بپایان برسد.

– اشتباهی که غربیها در حال حاضر میتوانند مرتکب شوند چیست ؟

× حکومت کنونی برای منطقه خطر بسیار بزرگی است، زیرا سرنخ تروریسم جهانی در اینجاست . در اینجا سلاحهای کشتار دسته جمعی تولید میشوند و جنگجویان فناتیک اسلامی از اینجا تغذیه مالی میشوند . اما من نسبت به یک حمله نظامی بر علیه ایران هشدار میدهم، زیرا میتواند باعث تقویت ملاها شود واحساسات ناسیونالیستی را دامن زند .

پیک هفته راه‌توده

۱۴ بهمن ۱۳۸۰

• بحث از اینجا آغاز نمی‌شود که امریکا می‌تواند به ایران حمله کند یا نه، بلکه از ضرورت کوتاه سازی دست مافیای ثروت و قدرت از حاکمیت جمهوری اسلامی، بعنوان ستون پنجم دشمنان استقلال ایران آغاز می‌شود!

• در آستانه سالگرد پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، باید با صراحت از فاجعه سیاسی– اقتصادی ۱۱ سال رهبری "علی‌خامنه‌ای" سخن گفت!

• هرگونه تعلل و سستی در ضرورت تشدید افشاگری اقتصادی و سیاسی پیرامون جبهه مخالفان جنبش مردم، عملا به سود توطئه‌های امریکا و سلطنت طلب‌ها تمام خواهد شد!

زمینه‌سازان حمله امریکا به ایران را باید از حاکمیت به زیر کشید!

زمان بررسی ملی کارنامه ۱۱ سال رهبری "علی‌خامنه‌ای"، که در آن ارتجاع و غارتگری شانه به شانه هم قدرت را قبضه کردند و برخی فرماندهان نظامی برگزیده او در سپاه پاسداران و بسیج، در کنار نمایندگان فرمانده کل قوا در نیروهای نظامی در بزرگترین توطئه‌ها نقش ایفاء کردند فرا رسیده‌است!

دو تهدید پیاپی رئیس جمهور ایالات متحده علیه ایران و قرار دادن میهن ما در کنار دو کشور عراق و کره شمالی و زمینه‌سازی و زمینه سنجی برای حمله نظامی به آنها موجی از واکنش‌ها را بدنبال آورده‌است.

تهدید صریح امریکا برای حمله نظامی به ایران به‌هیچ وجه غیر قابل پیش‌بینی نبود، چه پیش از حوادث انفجاری نیویورک و حمله نظامی امریکا به افغانستان و چه پس از سرنگونی طالبان و تشکیل دولت جدید در افغانستان، چه پیش از استقرار نیروهای نظامی امریکائی، انگلیسی و آلمانی در این کشور و چه پس از آن. تمامی تحلیل‌ها و سرمقاله‌های دوران اخیر راه‌توده حاوی نقطه نظرات و استدلال‌هائی در این زمینه بوده‌است. نقطه نظراتی که همراه با پیشنهادها و راه‌حل‌های ارائه شده در آنها برای جلوگیری از چنین حمله‌ای و راه‌های خنثی سازی توطئه‌هائی که موجودیت و تمامیت ارضی میهن ما را تهدید می‌کند همچنان به قوت خود باقی است.

ما به سهم خویش و **بنام حزب توده‌ایران**، بسیار خرسندیم که بخش‌هائی از این نقطه نظرات، در روزهای اخیر در تحلیل‌ها، بیانیه‌های احزاب، سخنرانی‌های سخنرانان مجلس ششم، جناح‌های حکومتی طرفدار جنبش و اصلاحات و مقالات اساسی برخی روزنامه‌های طرفدار جنبش اصلاحات بیان شده و می‌شود.

از نظر ما، برجسته‌ترین و محوری‌ترین مسئله‌ای که بعنوان راه‌حل جلوگیری از دخالت نظامی امریکا در امور داخلی ایران، در روزهای اخیر مطرح شده، همانا ضرورت پاسخگوئی به خواست توده‌های مردم برای تحولات و بسیج عمومی مردم در پشت دولت و نهادهائی است که مستقیما متکی به آراء مردم هستند. وزن و اعتبار دو اطلاعیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و جبهه مشارکت ایران اسلامی در ارتباط با تهدیدهای نظامی امریکا علیه ایران، در آن صراحت و قاطعیتی است که در همین زمینه دارند. اعتبار این صراحت و قاطعیت، آنجا افزوده می‌شود که جنبش کنونی مردم ایران را ادامه انقلاب ۵۷ و خواست‌های جنبش را خواست‌های اساسی و تحقق نیافته آن انقلاب می‌داند.

پرتگاهی که ایران، اکنون و در آستانه **سالگرد انقلاب بزرگ ۵۷** در لبه آن قرار گرفته، حاصل مستقیم خیانت به آرمان‌های انقلاب ۵۷ از یکسو و انواع توطئه‌های خونین و سرکوبگرانه علیه جنبش اصلاحات از سوی دیگراست. توطئه‌هائی که از ابتدای پیروزی محمدخاتمی در انتخابات ۷۶ تاکنون در ایران و علیه جنبش مردم جریان داشته است و اکنون امریکا در نقش جمع کننده محصولی که مافیای اقتصادی–حکومتی در جامعه به بار آورده وارد میدان شده تا دفتر انقلاب ۵۷ را برای همیشه ببندد.

امروز، دیگر شرایط و لحظاتی نیست که تنها بتوان با صدور یک اطلاعیه و چند سخنرانی وظیفه خود را – چه بعنوان اصلاح طلبان حکومتی و چه اپوزیسیون خارج از حاکمیت – خاتمه یافته تلقی کرد. حوادث بی وقفه در حال وقوع است. کلی‌گوئی‌ها، پرسه زدن در اروپا برای جلوگیری از یورش نظامی امریکا به ایران، نطق‌های پوچ و تکراری در نماز جمعه‌ها، دیدارهای فرمایشی و ملاقات‌های چاپلوسانه کوچکترین اعتباری

ندارد. آنهم از زبان ودهان کسانی که مردم آنها را مخالفان مستقیم جنبش خود می‌شناسند، آنها را در هر انتخاباتی طرد کرده‌اند، آنها را برگزیده خویش نمی‌دانند. این از روی اتفاق نیست که رئیس جمهور جنگ طلب ایالات متحده بر همین نکته انگشت گذاشته‌است۰ او با بیان اینکه «**عده‌ای انگشت شمار که منتخب مردم هم نیستند، در برابر میل به آزادی مردم ایران ایستاده‌اند**» در حقیقت می‌کوشد به افکار عمومی مردم ایران چنین القاء کند، که «دخالت نظامی امریکا در ایران در حمایت از خواست مردم برای برکناری طرد شدگان مردم در انتخابات سال‌های اخیر است!» و این همان حاصلی است که مخالفان اصلاحات و خائنین به انقلاب ۵۷ برای میوه چینی امریکا فراهم ساخته‌اند۰

سخنان تهدید آمیز رئیس جمهور امریکا برای زمینه سازی حمله نظامی به ایران، به بهانه تولید سلاح‌های کشتار جمعی در ایران، ۴۸ ساعت قبل از آن از دهان گرداننده واقعی کاخ سفید " دیک چینی"، معاون ریاست جمهوری در یک مصاحبه تلویزیونی و با اعلام اینکه جمهوری اسلامی حامی سازمان "حماس" در فلسطین است بیان شده بود۰ این تهدیدها اکنون در اشکال دیگری از سوی وزیر دفاع امریکا "رامسفلد" و وزیر خارجه این کشور "پاول"، تحت عنوان نقش ایران در دخالت در امور داخلی افغانستان پی‌گرفته شده‌است۰

اینکه اروپا و امریکا بر سر منافع خود در ایران کدام تضاد را با یکدیگر دارند و از این تضاد چگونه باید استفاده کرد و در عین حال عدم تمایل روسیه به استقرار نظامی امریکا در مرزهای شمال و شمال غربی ایران را باید در محاسبات گنجاند، هرگز نقش تعیین کننده در جلوگیری از فاجعه‌ای که برای ایران در نظر گرفته شده ندارد۰ آنچه که می‌تواند زمینه استفاده از همه این موقعیت‌ها، برای جلوگیری از دخالت نظامی در امور داخلی ایران و نابودی استقلال کشور ما را ممکن سازد، در درجه نخست و بدون کوچکترین تردید و تزلزلی بستگی مستقیم به حل مسئله بسیار مهم تضاد مردم با حاکمیت بسود حاکمیت مردم دارد۰ یعنی حل مسئله حاکمیت در جمهوری اسلامی و محکم سازی پشت جبهه مقاومت در برابر توطئه‌های خارجی۰ به تعبیری دیگر، مقاومت در برابر توطئه‌های خارجی در گرو پیروزی جنبش مردم بر مافیای اقتصادی–تجاری حاکم در جمهوری اسلامی است۰ مافیائی که در برابر بخش انتخابی حاکمیت ایستاده و از سنگر انتصاب و ولایت در برابر انتخاب و جمهوریت دفاع می‌کند۰ به این ترتیب مردم ایران و جنبش توده‌ای برای رفرم و اصلاحات انقلابی در دو جبهه درگیری مبارزه‌ای تاریخی هستند: **خطر خارجی و خطر داخلی!**

یک جمع‌بندی ابتدائی از مجموع اعلامیه‌ها، سخنرانی‌ها و زمزمه‌های سیاسی که از فردای نخستین تهدید رئیس جمهوری امریکا شروع شد ضرورت پاسخگوئی به چند سئوال گرهی و مهم را مطرح می‌سازد۰ سئوالاتی که پاسخ به آنها سمت گیری مبارزه در بطن و کنار جنبش مردم و نحوه مقابله با خطر خارجی را نمایان می‌کند:

آیا خطر داخلی و تهدید خارجی جدا از یکدیگر هستند؟

از نظر ما به هیچ وجه اینگونه نیست و هرگز نیز در طول تاریخ چنین نبوده‌است۰ در تمام سال‌های گذشته، بویژه در دهه دوم جمهوری اسلامی و تحت رهبری منتخب مجلس خبرگان "علی‌خامنه‌ای" که غارت و ارتجاع شانه به شانه هم در ایران حرکت کرده و سنگرهای قدرت حکومتی را فتح کردند، همین غارتگران و مرتجعین نقش ستون پنجم دشمن را بازی کرده‌اند. آنها در موقعیت جدیدی که با تهدید نظامی ایران توسط امریکا پیش آمده نیز خواهند کوشید برای حفظ قدرت و ثروتی که به جیب زده‌اند با دشمن خارجی به تفاهم و تقسیم ثروت و قدرت دست یابند۰ این یک حکم عمومی و تاریخی برای هر حکومتی‌است که پشت به مردم حرکت می‌کند، جمهوری اسلامی نیز، در مقایسه با نمونه‌های تاریخی تافته جدا بافته‌ای نیست که این امر تاریخی شامل حال آن نشود۰ بنابراین **دشمن داخلی خطرناک‌تر از دشمن خارجی است!**

مصالحه به بهانه خطر خارجی محتمل است؟

این نیز پرسش و زمزمه‌ایست که گاه در مطبوعات و برخی محافل سیاسی،– بویژه از سوی توطئه‌گران و طرد شدگان مردم– در قالب نزدیک شدن دو جناح از ترس خطر خارجی مطرح می‌شود!

چنین امری نه ممکن و نه مقدور است، چرا که رفرم و اصلاحات در حاکمیت و در نبرد جناح‌های حاکم خلاصه نمی‌شود، بلکه بدنه پرقدرت اصلاحات و رفُرم در خانه‌های مردم و در خیابان‌هاست۰ بدنه‌ای که در جستجوی فرصتی برای یافتن سر و سرهائی از میان خود نیز هست! بنابراین، هر نوع مصالحه‌ای به طرد مصالحه کنندگان از سوی مردم خواهد انجامید. چنین مصالحه‌ای به هیچ وجه نمی‌تواند به معنای وحدت ملی تبلیغ شود، چرا که چارچوب وحدت ملی را مردم و جنبش مردم تعیین می‌کنند، نه کسانی که در رهبری و در ارگان‌های حکومتی از جنبش مردم حمایت کرده‌اند و می‌کنند.

تهدید نظامی امریکا عملی است؟

در این مورد نیز، چه مفسرانی از داخل کشور و چه تحلیل‌گرانی در خارج کشور نقطه نظراتی پیرامون موقعیت جهانی ایران و اختلاف نظر میان اروپا و امریکا را بعنوان یک مانع بازدارنده مطرح می‌کنند۰ این تحلیل‌گران و مفسران بهتر است پیش از آنکه در باره توان و یا ناتوانی سیاسی امریکا برای حمله به ایران و اختلاف امریکا و اروپا برسر حمله نظامی به ایران صحبت کنند، زمینه‌های داخلی اجرای انواع توطئه‌های خارجی و از جمله حمله نظامی را بررسی کنند تا گامی در جهت آگاهی مردم و بسیج آنها برداشته باشند۰ باید هر چه وسیع‌تر و دقیق‌تر با دشمن داخلی آشنا شد۰ در این صورت است که امکان به زیر کشیدن مخالفان جنبش از مسند قدرت، در صحنه باقی نگهداشتن مردم و تقویت عزم و اراده ملی برای دفاع از میهن فراهم می‌شود۰(۱)

آیا جناح راست با مخالفت امریکا و انگلیس روبروست؟

زمینه این پرسش را، هم جمله رئیس جمهور امریکا در نطقی که در برابر کنگره کرد و در بالا آن را آوردیم بوجود آورده‌است و هم سخنان "جک استرو"، وزیر خارجه انگلستان۰

وزیر خارجه انگلستان پس از تکرار سخنان تهدید آمیز جورج بوش در ارتباط با ایران راهی امریکا شد۰ او پس از ملاقات و گفتگو با وزیر خارجه امریکا گفت: «ما ضمن هشدار جدی به جناح راست در جمهوری اسلامی، طرفدار ادامه سیاست گفتگو با دولت خاتمی و اصلاح طلبان هستیم۰»

این سخنان وزیر خارجه انگلستان تائیدی بود بر ارزیابی راه‌توده از ماجرای پخش نوار اعترافات زیر شکنجه برخی ماموران وزارت اطلاعات و امنیت۰ این ماموران که به اتهام دست داشتن در قتل‌های زنجیره‌ای دستگیر شده بودند با هدف منحرف ساختن تحقیقات واقعی، در دادستانی نظامی از سوی عده‌ای دیگر از مامورین وزارت اطلاعات و امنیت و بازجوهای دادستانی نظامی تحت شکنجه قرار گرفتند۰ آنها را مجبور ساختند تا خود را مامور اسرائیل معرفی کرده و به فساد جنسی در رابطه‌ای

مابین خود اعتراف کنند، تا بدین وسیله انگیزه‌های اصلی قتل‌ها و طراحان و مجریان واقعی آنها به فراموشی سپرده شوند. ارزیابی راه‌توده پیرامون این نوار در صفحه ۴۰ راه‌توده ۱۱۴ منعکس شد. به موجب این ارزیابی پخش بخشی از نوار اعترافات از سوی بنگاه سخن‌پراکنی انگلستان "بی.بی.سی"، را می‌توان قطع امید انگلستان از جمعیت موتلفه اسلامی برای قبضه حاکمیت در جمهوری اسلامی تلقی کرد. جمعیتی که نشانه‌های نفوذ سنتی انگلستان در آن و رابطه برخی رهبران آن با انگلستان کتمان ناپذیر است و به سبک حزب رستاخیز آریامهری، همچنان خواب و خیال برقراری یک حکومت فاشیستی را در سر دارد. همگان می‌دانند که زندان‌های جمهوری اسلامی از ابتدای پیروزی انقلاب ۵۷ بصورت سنتی در اختیار این جمعیت بوده، کمیته‌های انقلاب به فرماندهی محسن رفیقدوست و آیت‌الله شیخ مهدوی کنی تحت نفوذی و هدایت آن بوده، بسیج بعد از جنگ و فرماندهی آن همچنان در اختیار این جمعیت است، روحانیون محفل حقانی که در نهادهای قضائی، امنیتی و ستادهای نماز جمعه حضور دارند عمدتا وابسته به آن هستند و برخی فرماندهان سپاه پاسداران نیز در شبکه تجاری–پولی آن سهیم‌اند.

اما قطع امید احتمالی انگلستان از جمعیت موتلفه اسلامی برای حاکمیت مطلق در جمهوری اسلامی نه به معنای ناتوانی این جمعیت برای مانورها و توطئه‌های دیگر جهت دفاع از حاکمیت خود در جمهوری اسلامی است و نه به معنای حمایت انگلستان و امریکا از اصلاحات و اصلاح‌طلبان حکومتی در جمهوری اسلامی. این سخنان عمدتا متکی به آشکار شدن چهره موتلفه اسلامی و رهبران آن در جمهوری اسلامی و مقاومتی است که توده‌های مردم در برابر این جمعیت و متحدان مرتجع و غارتگر آن در جمهوری اسلامی می‌کنند. حتی بدلیل همین شناخت مردم، در کنگره اخیر جمعیت موتلفه اسلامی قرار بود حاج حبیب الله عسگراولادی جای خود را به چهره دیگری از میان رهبران این جمعیت بدهد تا بلکه موتلفه اسلامی از زیر ضربه افکار عمومی بیرون کشیده شود!

سخنان وزیر خارجه انگلستان و رئیس جمهور امریکا حمایت از اصلاحات واصلاح طلبان است؟

پاسخ صریح به این سئوال نیز منفی است، زیرا اصلاحات و رفرُمی که در چارچوب آرمان‌های انقلاب ۵۷ باشد نمی‌تواند مطلوب نظر امریکا و انگلستان باشد. اما این پاسخ به معنای آن نیست که نتوان و نباید در صحنه سیاسی با سنجیده‌ترین مانورها، از این موقعیت به سود اصلاحات و طرد بازندگان و منفورین مردم از حاکمیت استفاده کرد.

احتمالات، خطرات و توطئه‌ها، از همین لحظه به بعد می‌تواند تشدید شود. محتمل ترین این توطئه‌ها و احتمالات کدام است:

- در ابتدا، طرد شدگان مردم و مافیای غارت و حکومت پشت نقاب ضرورت اتحاد در برابر خطر خارجی و با تشدید این تبلیغ که «امریکا و انگلستان با ما مخالفند، پس ما به حق هستیم»، موقعیت خود را در حاکمیت حفظ کرده و منتظر فرصت برای یورش شوند.
- برای بیرون کردن رقیب از صحنه بصورت ضربه‌ای وارد میدان شوند و به دولت، مجلس و مطبوعات حمله بیآورند. هدف از این حمله، که می‌تواند در عین حال مقابله با سخنان ریاست جمهوری امریکا و وزیر خارجه انگلستان تبلیغ شود، نشان دادن خود به عنوان یگانه نیروی حکومتی برای هرنوع مذاکره و تفاهم است. قطعا آنها بزرگترین امتیازات نظامی، اقتصادی و سیاسی را برای جلب حمایت انگلستان و امریکا پیشنهاد خواهند کرد. دفاع از ثروت و قدرت، امری نیست که نه آنها به این آسانی از آن گذشت کنند و نه قدرت‌های خارجی برای پیشبرد سیاست‌های نظامی–اقتصادی خود در حاکمیت جمهوری اسلامی به آن بی‌توجه باشند. امتیاز می‌دهند و امتیاز می‌گیرند! نوکری را می‌پذیرند تا در زیر سایه اربابهای جدید از ثروت و قدرت خویش محافظت کنند.

یلتسین از پشت صحنه وارد خواهد شد؟

این یکی از محوری‌ترین پرسش‌ها برای احتمالات آینده‌است. یعنی اینکه در صورت وقوع یک حرکت کودتائی مافیای قدرت و غارت در جمهوری اسلامی علیه دولت، مجلس و جنبش مردم، آیا آنها خواهند توانست حاکمیت خویش را در سراسر ایران تثبیت کنند؟

از نظر ما چنین امری، که در نوع خود نوعی «بناپارتیسم» است، آنچنان دشوار است که از درون آن یا جنگ داخلی بیرون خواهد آمد و یا دزد سومی از درون آن سر در خواهد آورد که همانا یک یلتسین داخلی است!

این یلتسین که می‌تواند پشت انواع نقاب‌ها پنهان شده و بعنوان نجات‌بخش و مورد حمایت امریکا وارد میدان شود، وعده امنیت و رفاه اقتصادی را خواهد داد. حتی پیدا شدن سر و کله یلتسین داخلی می‌تواند تحت فشار خارجی و از درون یک رفراندوم و انتخابات تحت نظارت امریکا و متحدانش بوقوع پیدا شود. (۲) و یا حتی از درون یک جنگ خانگی بیرون بیآید. جنگی که ایران را تجزیه ارضی خواهد کرد. اگر شانسی برای بازگشت سلطنت طلب‌ها بتوان تصور کرد، محاسبه‌ایست که آنها روی این جنگ می‌کنند، زیرا، در ایران امروز آنها– بدون پیوند با مطرودترین بخش حاکمیت جمهوری اسلامی– حتی در یک رفراندوم تحت نظارت امریکا هم شانسی ندارند. پیام اخیر فرزند شاه سابق ایران به خلق آذربایجان و پوزش طلبی وی از آذربایجانی‌ها بدلیل کم توجهی پدر وی نسبت به مردم آذربایجان و اظهارات وی مبنی بر انجام یک رفراندوم تحت نظارت سازمان ملل، همین نظر را تقویت می‌کند.

از نظر ما، توطئه سرکوب هر نیروی داخلی و مورد حمایت جامعه و مردم با هدف جلوگیری از تغییر ترکیب عمومی حاکمیت نیز همین تاکتیک را دنبال می‌کند و ما در جریان یورش به مطبوعات و دستگیری‌های اخیر و محاکمات فرمایشی که ترتیب داده‌اند همین امر را شاهدیم. آنها می‌کوشند با این یورش‌ها و بیرون کردن مردم از صحنه، در نهایت جلوی تشکیل یک جبهه گسترده واقعی و ملی را بگیرند و پشت سنگر را برای حمله امریکا خالی کنند! پیوند مافیای حاکم در جمهوری اسلامی با سلطنت طلب‌ها را از این طریق هم می‌تواند دنبال کرد!

عوارض حمله نظامی به ایران

بدون هر نوع پرده پوشی می‌توان دید و گفت که بخشی از سلطنت طلب‌ها، از فردای سقوط طالبان و حضور امریکا در افغانستان چمدان‌های خود را بسته‌اند تا پس از حمله نظامی امریکا به ایران به کشور بازگشته و حکومت را بدست بگیرند. این امید را تهدیدهای اخیر رئیس جمهور امریکا برای دخالت مستقیم در امور داخلی ایران بسرعت تقویت کرده‌است. تائید سیاست جنگ طلبانه رئیس جمهوری امریکا در ارتباط با ایران، از سوی فرزند شاه سابق و سرنگون شده‌ایران حکایت کاملی از این امید و انتظار است.

امروز بدون آنکه ایجاد ارعاب و وحشت در میان مردم هدف باشد، باید گفت که عوارض یک حمله نظامی به ایران، یعنی برباد رفتن صدها میلیارد دلار پول حاصل از فروش نفت، ویرانی کشور و دهها سال به

عقب باز گرداندن ایران۰ برای هرکس که در این باره تردید دارد، می‌توان دفتر خیانت بار کسانی را گشود که موجب ادامه جنگ ایران با عراق، پس از فتح خرمشهر شدند و بقول هاشمی رفسنجانی، که خود از متهمین درجه نخست این فاجعه است، یک هزار میلیارد دلار خسارت بر جای گذاشتند. آمار معلولین، خانواده‌های بی‌پرست، تن فروشی بسیاری از خانواده قربانیان جنگ، گورستان‌های آباد شده در سراسر ایران، شهرهائی از جنوب کشور که برای همیشه از جغرافیای ایران حذف شدند، رشد لجام گسیخته جمعیت، گسترش بی‌سابقه اعتیاد در جامعه و۰۰۰ را باید در برابر مردم قرار داد۰ مردم خود باید در باره آنها که زمینه یورش نظامی امریکا به ایران را در داخل حاکمیت جمهوری اسلامی فراهم می‌سازند تصمیم بگیرند. در عین حال، مردم باید بار دیگر با کسانی آشنا شوند که بعنوان ناجیان مردم می‌خواهند بر بال هواپیماهای نظامی امریکا به ایران باز گردند!

مرعوبین و دنباله روها کیستند؟

با همین صراحت می‌توان گفت و نوشت که برخی از نیروهای اپوزیسیون نیز، با این تصور که فشار امریکا در نهایت خود باعث کنده شدن جمهوری اسلامی از جائی که اشغال کرده خواهد شد پا سست کرده‌اند۰ آنها تصور می‌کنند با زور امریکا و انگلیس یک حکومت غیر دینی و طرفدار دمکراسی در ایران تشکیل خواهد شد۰ این طیف اگر به این حادثه دل نبسته و مبلغ آن نشده باشند، حداقل ناظر بی‌طرف شده‌اند۰ آنها بجای تشدید مبارزه با بخش طرد شده حاکمیت جمهوری اسلامی، تقویت جمهوریت و نفی انتصاب در برابر انتخاب و قرار گرفتن در قلب مبارزه‌ای که در کشور علیه بخشی از حاکمیت جمهوری اسلامی جریان دارد، منتظر حوادث و گذشت زمان باقی مانده‌اند۰ همین طیف زمزمه می‌کنند: سلطنت در ایران سابقه تاریخی دارد، اینها – سلطنت طلب‌ها– نیرو دارند و حمایت بزرگترین قدرت جهانی را هم با خود دارند، چرا نباید روی امکانات و احتمالات آینده پس از سرنگونی جمهوری اسلامی حساب کرد؟

همه این تخیلات و ارزیابی‌ها، حاصل نزدیک به دو دهه دوری از مبارزه جاری در کشور از یکسو و سرخوردگی ناشی از توطئه‌ها و یورش‌های بی وقفه مافیای قدرت و ثروت به جنبش مردم در سال‌های اخیر در داخل کشور است۰ این تصورات، احتمالات و نتیجه مقابله با جنبش مردم را باید با صراحت در مطبوعات داخل کشور به بحث گذاشت، پیرامون آنها نوشت و چشم و گوش‌ها را چنان باز کرد، که ارتجاع – چه از نوع سلطنتی و چه از نوع ولایتی– در آینده تحولات ایران جائی نداشته باشد!

کارگزاران امریکا و انگلستان در ایران کیستند؟

ما همچنان که بارها در راه‌توده نوشته‌ایم اعتقاد داریم که در جبهه مخالفان اصلاحات، هستند کسانی که آگاهانه و در ارتباط با سازمان‌های جاسوسی و سیاست‌گذاری استراتژیک امریکا و انگلیس در جمهوری اسلامی عمل می‌کنند و در قلب قدرت جای گرفته‌اند. آینده نشان خواهد داد که چه کسانی نقش امثال میراشرافی، مظفربقائی، شمس‌قنات‌آبادی و دیگران و دیگران را در حوادث ۲۳ سال اخیر ایران و زیر انواع شعارهای "ارزشی"، "اسلامی"، "ولایتی" و۰۰۰ برعهده داشته‌اند و کدام جنایات را مستقیما رهبری و هدایت کرده‌اند. بنابراین، دو گروه در جمهوری اسلامی کارگزار آگاه و غیر آگاه سیاست‌های امریکا و انگلیس هستند و در شبکه پرقدرت مافیای حکومتی گردانندگان پشت صحنه حوادث‌اند. ما یقین داریم که در میان شورای فرماندهان نظامی نیز نام کسانی در لیست کارگزاران مستقیم ثبت خواهد شد! و نخستین یورش نظامی به برخی پایگاه‌های نظامی جمهوری اسلامی مشخص خواهد شد که چه اطلاعاتی دقیقی از نهان‌ترین ارگان‌های نظامی– اطلاعاتی در اختیار انگلیس و امریکا بوده‌است و چه فرماندهانی کارگزار بوده‌اند!

ضرورت یورش به پایگاه طرد شدگان

برخلاف تبلیغات موذیانه‌ای که توطئه‌گران و مخالفان جنبش مردم پیرامون خطر خارجی و جلوگیری از افشاگری‌های مجلس ششم و مطبوعات راه‌انداخته‌اند، برای دفع خطر خارجی اتفاقا باید با صراحت و قاطعیت بیشتر به سنگرهای نظامی، امنیتی و اقتصادی این مافیا حمله برد. از کف دادن فرصت یورش به جبهه مخالفان اصلاحات و بسیج مردم برای طرد قطعی مشتی جنایتکار، غارتگر، زمینه ساز دخالت خارجی در امور داخلی ایران، اگر پشت کردن به جنبش و عدم درک موقعیت نباشد، یک سهل‌انگاری غیر قابل بخشش است. با قدرت تمام باید به سه سنگر امنیتی، اقتصادی و نظامی جبهه مخالف اصلاحات یورش برد!

۱– در این زمینه مراجعه کنید مصاحبه رادیوئی "محسن‌سازگارا"، بنبانگذار شرکت "جامعه و توس" با رادیو فرانسه در تاریخ ۱۴ بهمن۰

۲– مراجعه کنید به متن مصاحبه رضاپهلوی با روزنامه آلمانی BZ در سایت اینترنتی گویاء.

پیرامون سفر حامد کرزای به امریکا

گفته می‌شود: حامدکرزای، رئیس دولت موقت افغانستان، در جریان سفر خویش به امریکا اسناد و مدارکی را در ارتباط با حضور و نقش بخش‌هائی از سپاه پاسداران جمهوری اسلامی در جنگ‌های محلی اخیر در ولایت هرات و اسنادی که از ارتباط واحد قدس این سپاه با القاعده در دست است را به امریکا برده و تسلیم کرده‌است.

نقش بسیار مشکوک "اسماعیل‌خان" والی هرات و دوست قدیمی گلبدین حکمتیار که همچنان در ایران بسر می‌برد، در این عملیات و پرونده‌سازی‌ها همانقدر قابل دقت است، که نقش فرماندهان سپاه مستقر در خراسان و تحت امر واعظ طبسی در حادثه‌سازی‌ها.

پس از بازگشت حامد کرزای از سفر کوتاه خویش به امریکا، وزیر خارجه دولت موقت "دکتر عبدالله" برای ادامه مذاکرات و رایزنی‌ها با مقامات نظامی و سیاسی ایالات متحده در این کشور مانده‌است.

پسر واعظ طبسی کجاست؟

پیرامون حضور و یا خروج پسر آیت‌الله "واعظ طبسی" تولیت آستانقدس رضوی از ایران هنوز در هیچ نشریه‌ای در داخل کشور مطرح نشده و در مجلس ششم نیز کسی رسما دراین باره سئوال نکرده‌است. این درحالی است که در برخی محافل شایع‌است: او، پس از انگشت نهاده شدن روی فساد عظیم اقتصادی در آستانقدس رضوی و نقشی که در انتقال برخی فرماندهان طالبان و القاعده به داخل ایران داشته، ابتدا به شیخ نشین دوبی و سپس از این شیخ نشین با ویزای امریکا عازم ایالات متحده شده‌است. **سر بزرگ هر نوع فساد اقتصادی، قضائی و سیاسی در جمهوری اسلامی به آستانقدس رضوی وصل است و هیچ فرصتی را برای طرح صریح این مسئله نباید از دست داد.**

قربانیان طرح "اعتراف و توبه" ساواک شاهنشاهی، اعترافات زیر شکنجه در جمهوری اسلامی را اسناد معتبر تاریخی معرفی می‌کنند!

خانه‌اطلاعاتی "دائی یوسف"

اگر سازمان فدائیان اکثریت، درجهت تائید جنبش اصلاحات گام بر نمی‌داشت و این گرایش درست و خوشحال کننده، در سازمان مذکور رو به رشد نبود، امثال فتح‌الله‌زاده و پرویز قلیچ‌خانی به نیابت از همفکران سازمانی و شناخته‌شده و مشوقان نا شناخته آنها، کتاب "خانه دائی یوسف" را منتشر نمی‌کردند و برای مصاحبه‌هائی به سبک گفتگوهای حسین شریعتمداری با قربانیان زندان‌های جمهوری اسلامی به سراغ رهبران سابق و کنونی سازمان اکثریت نمی‌رفتند!

جنبشی که در کشور ما جریان دارد، یکی از حساس‌ترین و در عین حال، یکی از دشوارترین مراحل حیات خود را طی می‌کند. در کنار تهدیدات و خطراتی که در نتیجه عملکرد مولفه‌های داخلی وخارجی متوجه جنبش است، انبوهی از مسائل و موضوعاتی وجود دارد که گفتگو، رایزنی و مباحث خلاق، مثبت و سازنده پیرامون آنها می‌تواند راهگشای جنبش برای غلبه بر مشکلات و تضمین کننده ادامه حرکت جنبش به جلو باشد.

متاسفانه در حاشیه جنبش، افراد و جریاناتی وجود دارند که بدون توجه به انبوه مشکلات و خطراتی که متوجه جنبش است، به هر بهانه و مناسبتی، همچنان بر طبل توده‌ای ستیزی می‌کوبند. این افراد و محافل، با برپا کردن "آتش‌های کناری" که توجه به آنها خواه ناخواه بخشی از انرژی و امکانات جنبش را هدر می‌دهد، سعی دارند به ساده‌ترین شکل ممکن خود را مطرح کنند، تحریف تاریخ و بازی با "حافظه تاریخی" مردم خمیرمایه فعالیت‌های این محافل است.

در خارج کشور، پرویز "قلیچ‌خانی" کاپیتان تیم ملی فوتبال ایران در سال‌های پیش از انقلاب ۵۷، یکی از این افراد است که با پیگیری مصرانه توده‌ای ستیزانه، تحریف و انتشار اتهامات و دروغ‌های کوچک و بزرگ در باره اتحاد شوروی (حتی ۱۰ سال پس از فروپاشی آن) به کار بازی با "حافظه تاریخی" جنبش مشغول است.

چندی پیش، محفل انتشاراتی و مطبوعاتی وابسته به قتل‌های زنجیره‌ای کتاب "شورشیان آرمان‌خواه" را منتشر کرد، که هدف اصلی از مطالب مطرح شده در آنها، تحریف تاریخ حزب توده‌ایران و جلوگیری از گرایش رو به افزایش نسل جوان کشور به طرف حزب توده‌ایران و بازشناسی آن بود. بدنبال انتشار این کتاب، آقای قلیچ‌خانی نیز اخیرا به بهانه انتشار کتاب بی‌ارزشی بنام "خانه‌دائی‌یوسف"، سریال "شورشیان آرمان‌خواه" را با سوژه‌ای دیگر دنبال کرده‌است.(۱) وی با چند تن از رهبران سابق و حال سازمان فدائیان اکثریت باصطلاح گفتگو کرده است. از جمله این رهبران "فرخ نگهدار" دبیراول سابق سازمان فدائیان اکثریت است.

در این نوشته کوشش اینست که پس از نقد چند نکته از "گفتگوی پرویز قلیچ‌خانی با فرخ نگهدار" ضمن نشان دادن رابطه ارگانیک بین دو کتاب "شورشیان آرمان‌خواه" و "خانه دائی یوسف" اهدافی را که نویسندگان ومبلغان این دو کتاب، در رابطه با جنبش واقعا موجود در کشور دنبال می‌کنند بررسی شود.

فریب وجدان عمومی

در کنار و در ارتباط با "حافظه تاریخی" مردم، عنصری حساس، بی رحم و سختگیر به نام "وجدان عمومی" وجود دارد. مهم‌ترین خصلت این پدیده، ظرفنظر از مشخصه‌های یاده شده، دقت آن است. حافظه تاریخی مردم را با زیر پا گذاشتن "وجدان فردی" و پرنسیب‌های اخلاقی می‌توان موقتا به بازی گرفت اما نمی‌توان با تبلیغ هرچه گسترده‌تر– "وجدان عمومی" را فریب داد و یا قضاوت نهائی آن را تغییر داد. متاسفانه آقای قلیچ خانی و همفکران ایشان این واقعیت مهم را درک نکرده‌اند. وی در گفتگو با فرخ نگهدار، به شیوه گردانندگان مصاحبه‌های تلویزیونی جمهوری اسلامی، با طرح سئوالات و پیش فرض‌های نادرست و جهت دار، سعی می‌کند با هزینه کردن از اعتبار و حرمت فرخ نگهدار، مصاحبه را در مسیر دلخواه خود هدایت کند.

قلیچ خانی در این باصطلاح گفتگو، به دفعات و با ارتباط و بی‌ارتباط مسئله اعترافات برخی رهبران حزب توده‌ایران در زندان را در داشتن ارتباط با سازمان اطلاعات مرکزی اتحاد شوروی سابق پیش می‌کشد. او درجائی می‌گوید: « درگفتگوهای اکثر اعضای کمیته مرکزی حزب توده در زندان جمهوری اسلامی روشن شد که کا.گ.ب بیشتر امکانات را در اختیار حزب قرار می‌داده و " و در مقدمه یکی دیگر از سئوالات خود می‌افزاید: " حتما شما هم مسائل رهبران حزب توده را پس از دستگیری‌ها می‌دانید و اینکه چگونه کا.گ.ب توانسته بود با اکثر آنها رابطه بگیرد و صحت و سقم آن را هم خودشان مطرح کردند " این ترجیعبند به کرات تکرار می‌شود.

هر خواننده آشنا به گرایش‌های فکری و سازمانی آقای قلیچ خانی خیلی زود انگیزه ایشان را از این گفتگو درک می‌کند. دعوا نه بر سر کا.گ.ب و نه در تائید اعترافات زیر شکنجه (که در زندان‌های جمهوری سالامی در باره همگان نتایج یکسانی داشته و هنوز هم دارد) بلکه دعوا بر سر پر رنگ شدن تائید اصلاحات در سازمان اکثریت و حقانیت سیاسی آن سیاستی است که سازمان مذکور در پیوند و همراهی با حزب توده‌ایران آن را بعنوان یک مشی توده‌ای و مردمی پذیرفت. به همین دلیل نیز نمی‌توان پذیرفت که اصابت قرعه گفتگو بنام آقای نگهدار هم از سر اتفاق بوده‌است!

استناد به اعترافات زیر شکنجه، که اکنون شاهدیم در داخل کشور از سوی یک جنبش عظیم توده‌ای مهر باطل بر پیشانی آن خورده و طراحان و مجریان آن با نفرت عظیم ملی روبرو شده‌اند، اگر سقوط اخلاقی نباشد، نامش چیست؟ چه کسی امروز در ایران جسارت می‌کند اعترافات

زیر شکنجه مهندس عزت‌الله سحابی را به سندی تبدیل کرده و مثلا در خارج از کشور مستند به این اعترافات با دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی گفتگو کند؟ شاید آقای قلیچ‌خانی و همفکرانش بگویند: **ما!** اما این "ما" در هیچ جمع دارای اخلاق سیاسی و وجدان تاریخی دارای اعتبار نیست و راهی در آن ندارد. امتحان کنید، تا پاسخ‌تان را یکبار دیگر از مردم بگیرید!

آقای قلیچ خانی که خود از نخستین قربانیان طرح "اعتراف تحت فشار و شکنجه" در ساواک شاهنشاهی‌است و حضور ایشان در تلویزیون شاهنشاهی از افتخارات "پرویز ثابتی" معاون سیاسی ساواک شاهنشاهی بود، با کدام انگیزه‌ای می‌تواند به اعترافات زیر شکنجه دیگران بعنوان اسناد تاریخی استناد کند؟

قلم برای برخی یادآوری‌ها بر کاغذ نمی‌رود، اما گاهی گویا باید چنین کرد تا بلکه بتوان وجدانی خواب رفته را بیدار کرد. آقای قلیچ خانی ۲۹ سال پیش، در اسفند ۱۳۵۱، پس از ۱۴ روز بازداشت، که یقین داریم هرگز چنان زیر شکنجه و فشار قرار نگرفت که رهبران حزب توده‌ایران قرار گرفتند در یک گفتگوی مطبوعاتی و رادیو–تلویزیونی که ساواک ترتیب داده بود ضمن توبه و تعریف از "انقلاب سفید" از اعلیحضرت طلب عفو کرد. گفتند آزادش کنید اما دیگر فوتبال بازی نکند! و چنین هم شد. به ایشان توصیه می‌کنیم در همان شهر پاریس، به کتابخانه شهر سری بزنند و "اطلاعات هوائی" مورخ ۲۵ اسفند ۱۳۵۱ را ورق بزنند. اگر این مراجعه هزینه‌ای داشت، لطفا ایشان و دوستان و همفکرانش در مجله آرش بفرمایند تا یک نسخه برایشان پست کنیم. آن دنائت ساواک شاهنشاهی را به افتخاری برای دستگاه خوفناک شکنجه و اعتراف در جمهوری اسلامی تبدیل نکنید، که اگر چنین کنید، لااقل یک جنبش دانشجوئی را امروز در برابر خود خواهید یافت. جنبشی که دهها فعال آن در سال‌های اخیر در زندانی‌های جمهوری اسلامی بر سرشان همان رفته که بر سر رهبران حزب توده‌ایران رفت و این تازه جدا از مهر تائیدی است که بر شکنجه و اعتراف گیری از رهبران نهضت آزادی و دیگران می‌زنید، که همچنان در زندان‌های زیر فشارند.

مامور اطلاعاتی

"اتابک فتح‌الله زاده" نویسنده کتاب خانه دائی یوسف و پرویز قلیچ خانی نظرات و تبلیغات کسانی مانند «جورج ارول» در باره اتحاد شوروی را کپی کرده و پس از حمله تبلیغاتی به حزب توده‌ایران، آن را دستمایه حمله تبلیغاتی به فدائیان اکثریت کرده‌اند. زندگی پرفراز و نشیب مهاجرت تبدیل به سوژه تبلیغاتی علیه حزب توده‌ایران، فدائیان اکثریت و اتحاد شوروی شده است. مهاجرتی که در همه کشورهای غربی و در خانه‌های موقت پناهندگی در اشکال مختلف روی داده و آنچه در جمهوری‌های آسیائی اتحاد شوروی روی داده در مقایسه با آنچه در کشورهای غربی اتفاق افتاد نوبرانه نیست که کسی بخواهد دهان دیگری بگذارد! این نوع مسائل هم فقط شامل حال مهاجرین چپ نمی‌شود، انواع داستان‌ها در باره اولین دسته‌های مهاجرین بعد از پیروزی انقلاب بر سر زبان‌هاست و در محافل مختلف به خنده و زهرخند نقل می‌شود. تاریخ یک جنبش، یک انقلاب و مهاجرت یعنی این حوادث و رویدادها؟ فقط بعنوان یک نمونه توصیه می‌کنیم خاطرات "ب. کیا" را که ظاهرا یکی از افسران سلطنت طلب است که با ارتشبد آریانا و دیگر ژنرال‌های شاهنشاهی، پیش از حمله ارتش عراق به ایران، در ترکیه خواب بازگشت به ایران از طریق کردستان را می‌دیدند ورق بزنید.

"ارول" طرفدار تروتسکی بود و حمله تبلیغاتی به اتحاد شوروی را زمانی آغاز کرد که این کشور در استالینگراد برای بقای انقلاب و کشور با ارتش هیتلری می‌جنگید. در جریان جنگ علیه فاشیسم در اسپانیا در صفوف شبه نظامیان قرار گرفته و مخالفت با حضور کمونیست‌های سراسر جهان در این ارتش را سازمان داد. او در سال ۱۹۸۴ سناریوی تبلیغاتی"برادر بزرگ" را اختراع کرد. برادری که همه کس و همه چیز را زیر نظر دارد و همه خبر چین او هستند. چیزی شبیه همین تبلیغاتی که حالا آقای قلیچ‌خانی و نویسنده کتاب "خانه‌دائی یوسف" راه‌انداخته‌اند.

در اوت ۱۹۹۶، پس از فروپاشی اتحاد شوروی اسناد محرمانه دولتی انگلستان، پس از ۵۰ سال انتشار یافت. در این اسناد فاش شد که "ارول" تا دم مرگ برای سرویس جاسوسی انگلستان کار می‌کرده‌است و فعالیت‌های ادبی–مطبوعاتی او بر ضد شوروی و کمونیسم در چارچوب این همکاری صورت می‌گرفته‌است. خوشبختانه برای یافتن انگیزه‌های تبلیغاتی پیرامون کتاب "خانه دائی یوسف" به ۵۰ سال زمان نیاز نیست!

فرخ نگهدار در گفتگو با قلیچ خانی، بدرستی در باره "اتابک فتح‌الله زاده" نویسنده کتاب "خانه‌دائی یوسف" میگوید:

« بعد که این کتاب را خواندم، دیدم که قبل از هر چیز محصول یک کار اطلاعاتی است که در دوره معینی، با اهداف معینی جمع آوری شده‌است. آدم‌های عادی که توی تشکیلات ما بودند و با ما زندگی می‌کردند به این شکل در جستجوی جمع کردن این نوع اطلاعات از درون تشکیلات نبودند. مقداری شوکه شدم، چون این آدم که ما به او صفر می‌گفتیم، آدمی بود بسیار ساده و خاموش و کمتر می‌گفت و اصلا نمی‌نوشت.(دراینجا نگهدار یا نمی‌داند و یا نمی‌خواهد بگوید که ویراستار کتاب در پایتخت کشور سوئد "استکهلم" کیست!) در باره اینکه صفر چرا در آنجا کار اطلاعاتی می‌کرده و برای چه کسانی فاکت جمع می‌کرده و یادداشت بر می‌داشته من اطلاع درستی ندارم، وخود او هم به ما نگفته که برای چه کسانی این کار را انجام می‌داده‌است. من فقط می‌توانم براساس ارزیابی که از سرنوشت این فرد دارم و فعالیتی که داشته نظر بدهم. تحلیل من این است که صفر بواسطه روابطی که در پاریس و اروپا برقرار کرده بود، بتدریج تمایل به جریانی که بعدا تبدیل به "حزب دمکراتیک مردم ایران" شد پیدا کرده بود. وقتی که خود من یک بار به سوئد رفتم آنجا نمایندگی حزب دمکراتیک مردم ایران را داشت. در آن زمان افرادی که می‌خواستند حزب دمکراتیک مردم ایران را تاسیس کنند، برایشان مسئله مرکزی مقابله با حزب توده‌ایران بود.»

نگهدار در ادامه کتاب "خانه دائی یوسف" را بعنوان کار «افراد خاصی که از ۱۵ سال قبل به این کار گماشته شده بودند و تلاش می‌کردند و آنرا تولید کردند» بررسی می‌کند.

خوانندگانی که طی دهسال اخیر روند شکل‌گیری و تکامل زبان میانه جو و میانه گوی نگهدار را تعقیب کرده‌اند، از ارزیابی فوق بهتر می‌توانند به ماهیت ، انگیزه‌ها و اهداف نویسنده کتاب "خانه دائی یوسف" و مبلغین آن پی ببرند. بر اساس ارزیابی و تحلیل فرخ نگهدار، برخورد فتح‌الله زاده با نهاد ضد جاسوسی و ضد اطلاعاتی شوروی سابق و عملکرد آن در رابطه با جامعه مهاجرین و پناهندگان سیاسی ایرانی بهتر قابل درک است!چرا نباید به مسئله نفوذ در جامعه مهاجرین سیاسی ایرانی در اتحاد

شوروی، ضرورت مقابله و خنثی سازی فعالیت عناصر و شبکه‌های نفوذی و حفظ امنیت کشور میزبان و بطور غیر مستقیم حفظ امنیت فردی و سازمانی مهاجرین و پناهندگان سیاسی را در نظر داشت؟ به خدمت گرفته شدن برخی مهاجرین توسط سازمان‌های اطلاعاتی غرب و ...

نگهدار، یا با حسن نیت و یا براساس مناسباتی که سازمان اکثریت با حزب دمکراتیک مردم ایران، بعنوان اولین تشکیلات منشعب از حزب توده‌ایران در مهاجرت اخیر دارد می‌گوید: « من فکر می‌کنم که حزب دمکراتیک مردم ایران انتشار چنین کتابی را و چنین اطلاعاتی را که در دنیای دیگری می‌توانسته اهداف دیگری را برآورده کند، امروز زائد، غیر ضروری و مسئله ساز ارزیابی می‌کند، پس افراد خاصی که از ۱۵ سال قبل به این کار گماشته شده و تلاش کردند و زحمت کشیده و آن را تولید کردند، الان نمی‌توانند به راحتی از محصول کار خودشان دست بکشند.»

می‌توان برای این حسن نیت احترام قائل شد و یا حفظ مناسبات را بعنوان یک ضرورت سازمانی درک کرد، اما نمی‌توان این استدلال را پذیرفت!

چرا نباید فکر کرد که دریافت کنندگان نهائی این مجموعه اطلاعاتی، در ۱۵ سال گذشته مشغول استفاده از آن در رابطه با افراد و نیروهای مختلف بوده‌اند و انتشار زودرس آن را مناسب نمی‌دیده‌اند. احتمال دیگر آنست که با تغییرات اساسی در سیاست سازمان‌های اطلاعاتی غربی به سمت رسوخ در محیط‌های مهاجرین ایرانی، انتشار کتاب "خانه‌دائی یوسف" و تبلیغات پیرامون آن، هدف کاهش هوشیاری و یا افزایش بی‌تفاوتی مهاجرین ایرانی در مقابل این خطر را دنبال می‌کند؟

ماه گذشته روزنامه لوس‌آنجلس تایمز، طی گزارش مشروحی، تغییر در شیوه جمع آوری اطلاعات از جانب سازمان جاسوسی امریکا(سیا) در رابطه با ایران را بررسی کرد. بموجب این گزارش تاکنون امریکا با استفاده از ماهواره‌های تصویری و مخابراتی و ازطریق کنترل مخابرات رادیوئی و الکترونیک به جمع آوری اطلاعات در رابطه با ایران می‌پرداخت. در نتیجه این سیاست، ایستگاه جاسوسی سیا در آلمان که ۱۰ مامور تمام وقت داشت، در اواسط دهه ۹۰ تعطیل شد، اما اخیرا سیا به این نتیجه رسیده است که بهترین و موثرترین راه جمع‌آوری اطلاعات در باره ایران و تاثیر بر روند تحولات در آن، بکار گرفتن نیروی انسانی است و از اینرو نفوذ در مجامع و مراکز تجمع مهاجرین ایرانی در غرب، بعنوان یک اولویت و فوریت سازمانی در دستور کار سیا قرار گرفته‌است.(۴) با توجه به این تحولات، تبلیغات اخیر پیرامون رابطه کا.گ.ب با مهاجرین سیاسی ایرانی در شوروی سابق و سروصدای ویژه قلیچ خانی در این مورد سئوال برانگیز بنظر می‌رسد. انگیزه و دلیل واقعی این کتاب در شرایط کنونی هرچه باشد، باید در مقابل رشد بدبینی در میان مهاجرین سیاسی و غیر سیاسی واکنش نشان داد و اجازه نداد نیروی طرفدار تحولات و جنبش مردم در خارج کشور، متاثر از این ترفندها دچار انفعال ناشی از بی‌اعتمادی‌های درون سازمانی شود. به هیچ وجه این احتمال که انتشار این نوع کتاب‌ها و مصاحبه‌ها همین هدف، یعنی منفعل ساختن بخش چپ مهاجرت به سود بخش راست و سلطنت طلب آن را مورد نظر داشته باشد دور از واقعیت نیست. این انفعال پشت جبهه اصلاحات در خارج از کشور را تضعیف می‌کند.

بسیار بجا بود، اگر فرخ نگهدار با موشکافی بیشتر و بر پایه همان استدلالی که در بالا آمد، در مصاحبه با قلیچ‌خانی ابعاد این توطئه را بیشتر شکافته بود.

تعداد مهاجرین و پناهندگان ایرانی، نزدیک به دو میلیون تخمین زده می‌شود. اکثر قریب به اتفاق آنها تصویر و شناختی که از زندگی در مهاجرت دارند، براساس تجربه شخصی‌شان در کشورهای غربی است. تبلیغات قلیچ‌خانی و همفکران وی، با استفاده از این ویژگی جامعه بزرگ مهاجرین و پناهندگان ایرانی، در سایه نقزدن‌های حقیری مانند «چرا نگهدار در شوروی مسکن چهار اتاقه داشت و فتح‌الله زاده مسکن یک اتاقه" از یک طرف تفاوت بین مهاجرت به کشورهای غربی و مهاجرت به کشورهای سوسیالیستی سابق را پنهان کرده، از طرف دیگر به تحریف رابطه بین حزب کمونیست اتحاد شوروی و احزاب کمونیست و کارگری و جنبش‌های آزادیبخش می‌پردازد.

نگهدار در گفتگو با قلیچ‌خانی اشاره به مشکل ویزای سفر و یا اعتراض به ضبط و پست برنامه‌های فارسی بی.بی.سی از سوی مقامات کشور میزبان–اتحاد شوروی– می‌کند. بدون آنکه ضرورت به تکرار عقب ماندگی سیستم اداری کشورهای سوسیالیستی باشد، می‌توان همین کنترل و مقررات را میان اروپا و امریکا و در رابطه با مهاجرین ایرانی در محدوده اروپا–تا پیش از اروپای واحد– کرد. تفاوت فقط در مدرن بودن سیستم حفاظت و کنترل است، در آن سو آشکارا انجام می‌شد و در اینسو پنهان. آینده نشان خواهد که این کنترل، در اینسو–اروپا وامریکا– به مراتب سخت‌تر و علنی‌تر از دوران اقامت مهاجرین ایرانی در اتحاد شوروی سابق خواهد شد. برای قضاوت در باره دردسر و گرفتاری‌های مربوط به حل و فصل مسائل مربوط به مسکن رایگان در اتحاد شوروی سابق نیز، کافی‌است پای درد دل اکثریت ایرانیان مقیم اروپا و امریکا نشست که بیش از نیمی از وقت و زندگی فعال خود را صرف پرداخت کرایه مسکن اجاره‌ای می‌کنند و یکی از دلائل دور شدن بسیاری از فعال سیاسی سابق از سیاست و مبارزه، آنچنان که حتی فرصت گوش کردن رادیوهای خارجی را به آنها ندارند– چه رسد به ضبط و ارسال آن از مینسک به تاشکند و یا از اروپا به اتحاد شوروی سابق– همین کوشش کمر شکن برای تامین مخارج زندگی و معیشت و مسکن است.

در برابر ناظم حکمت و نلسون ماندلا

بدون تردید تبلیغاتی از این دست قادر نخواهد شد "وجدان عمومی" را فریفته و یا قضاوت نهائی آن را در رابطه با ماهیت پدیده مهاجرت سیاسی به کشورهای سوسیالیستی و یا رابطه حزب کمونیست اتحاد شوروی با جنبش‌های آزادیبخش و مترقی را تغییر دهد. چرا که بشریت مترقی و نیروهای سیاسی دمکرات و مردمی قضاوت خود را در این موارد اعلام کرده‌اند.

بشریت مترقی ناظم حکمت‌ها را نمونه و سمبل مهاجرین سیاسی می‌داند که در راه مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع و در دفاع از صلح، آزادی واستقلال کشور خویش، آنجا که تحت پیگرد قرار گرفتند به کشورهای سوسیالیستی پناه بردند. صدها هزار نیروی جوان در این کشورهای بصورت رایگان تحصیل کردند و برای خدمت به مردم به کشورشان بازگشتند؛ البته در میان این مهاجرین امثال اتابک فتح‌الله‌زاده هم حضور داشتند که فعالیت اطلاعاتی کردند.

همانگونه که در این شماره راه‌توده آمده‌است، "سازمان اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی ملل متحد" (یونسکو) بمناسبت یکصدمین سالگرد تولد ناظم حکمت شاعر مبارز، کمونیست و مهاجر سیاسی ترک، سال ۲۰۰۲ را سال ناظم حکمت اعلام کرده و مجموعه‌ای از فعالیت‌های فرهنگی را به همین مناسبت سازمان داده‌است. دولت ترکیه که در برابر کار انجام شده یونسکو قرار گرفته، سیاست نعل وارونه را در اینمورد بکار برده است. این دولت ادعا می‌کند که ناظم حکمت بر علیه اتحاد شوروی مبارزه می‌کرد و به همین دلیل هم استالین دستور قتل او را صادر کرد!

شبیه همین تبلیغات دولت ترکیه را نویسنده کتاب "خانه دائی‌یوسف" در باره اعضای فرقه دمکرات آذربایجان بکار گرفته و قلیچ‌خانی هم با آب و تاب آن را در برابر فرخ نگهدار تکرار می‌کند. قضاوت نهائی در باره رابطه حزب کمونیست اتحاد شوروی و جنبش‌های آزادیبخش، نه بر پایه تبلیغات دولت ترکیه، نویسنده خانه دائی یوسف و فعالیت‌های گزارش نویسی و خبرنگاری امثال قلیچ‌خانی، بلکه بر پایه نظرات و تحلیل‌های چهره‌هائی مانند نلسون ماندلا استوار خواهد بود.

اخیرا کتابی در بررسی تاریخ روابط "کنگره ملی افریقا" و اتحاد شوروی منتشر شده‌است که نلسون ماندلا مطالعه آن را به تک تک کادرها و اعضای کنگره ملی افریقا و جنبش رهائی بخش و دمکراتیک افریقای جنوبی و جهان توصیه کرده‌است.(۵)

ولادیمیر شوبین نویسنده کتاب، رابطه اصلی بین کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و جنبش آزادیبخش افریقای جنوبی طی سه دهه بود. این کتاب کامل‌ترین و آموزنده‌ترین کتابی است که تاکنون پیرامون تاریخ کنگره ملی افریقا ومبارزه آزادیبخش در افریقای جنوبی نوشته شده‌است. ماندلا در این‌مورد می‌گوید:« این کتاب فقط شرح رابطه بین مسکو و لوسکا نبوده، بلکه شرح تاریخ انقلاب افریقای جنوبی از طرف کسی است که بخش عمده زندگی‌اش را از نزدیک صرف حمایت از جنبش‌رهائی‌بخش مردم افریقای جنوبی کرده‌است.» با خواندن این کتاب، خواننده پی‌می‌برد که چرا فیدل‌کاسترو رهبر کوبا و نیکولای ریژکوف، آخرین نخست وزیر شوروی، «فروپاشی شوروی را بزرگترین فاجعه قرن نامیده‌اند»(صفه۳۹۰)

کمک همه جانبه شوروی به کنگره ملی افریقا، نقش کلیدی در پیروزی بر نژادپرستی مورد حمایت امپریالیسم داشت. « از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۹۱ شوروی ۱۵۰۱ کادر و مبارزه کنگره ملی افریقا را در موسسات نظامی، سیاسی خود آموزش داد. هزاران نفر دیگر در دانشگاه‌های شوروی از آموزش‌های آکادمیک و حرفه‌ای برخوردار شدند. میلیون‌ها دلار بصورت تسلیحات و ابزار نظامی و غیر نظامی در اختیار کنگره ملی افریقا قرار گرفت. اولیورتامبو رهبر محبوب کنگره ملی افریقا در سال ۱۹۷۱ گفت: «من موردی را بخاطرندارم که تقاضای کمک ما از طرف شوروی رد شده باشد»(ص ۱۰۹)

کریس هانی رهبر حزب کمونیست و از اعضای رهبری کنگره ملی افریقا که در آستانه استقلال و رهائی از آپارتاید به دست یک مهاجر سفید پوست اروپای شرقی ترور شد می‌گفت: «مردم افریقای جنوبی چگونه می‌توانند اتحاد شوروی را فراموش کنند. من وقتی ۲۱ ساله بودم و در سر زمین خودم مانند برده با من رفتار می‌شد برای آموزش نظامی به مسکو رفتم و مورد محبت قرار گرفتم.»(ص۶۴)

امریکا تا اوائل دهه ۹۰ میلادی "کنگره ملی افریقا" را یک تشکیلات تروریستی و دست نشانده و عامل مسکو معرفی می‌کرد. اگرچه کنگره ملی افریقا بر خلاف تبلیغات مخالفان و دشمنانش یک سازمان مارکسیستی نبود ولی نوعی هم‌آهنگی ایدئولوژیک بین آنها و اتحاد شوروی وجود داشت. بعنوان مثال نلسون‌ماندلا گفته بود:« من شخصا یک سوسیالیست هستم و به جامعه بدون طبقه باور دارم»(ص ۲۷۹). اتحاد بین کنگره ملی افریقا، حزب کمونیست افریقا و کنگره اتحادیه‌های کارگری افریقای جنوبی هنوز هم بعنوان پایدارترین نمونه روابط سیاسی بین نیروهای مختلف اجتماعی بر این کشور مهم و بانفوذ حاکم است.

برقراری روابط نزدیک بین کنگره ملی افریقا و اتحاد شوروی غیر قابل اجتناب بود. «هرگونه رابطه‌ای که قبلا بین حزب کمونیست افریقای جنوبی(و تا حدودی کنگره ملی افریقا) و اتحاد شوروی وجود داشت، پس از آغاز جنگ جهانی دوم و انحلال کمینترن کاملا قطع شد.»(ص۳۲)

« رابطه مستقیم بین حزب کمونیست اتحاد شوروی و کنگره ملی افریقا در آوریل ۱۹۶۳ برقرار شد.»(ص۴۸) از این تاریخ به بعد، این رابطه براساس احترام متقابل و بر خلاف کاریکاتوری که قلیچ خانی‌ها در آن کمونیست‌های شوروی را هدایت کننده جنبش‌های رهائی بخش و احزاب ملی و مترقی ترسیم می‌کنند ادامه یافت. قضاوت در باره مهاجرین سیاسی کشورهای سوسیالیستی و بویژه اتحاد شوروی را قلیچ‌خانی و فتح‌الله زاده نمی‌کنند و تاریخ هم در خانه دائی یوسف نوشته نمی‌شود. برای قضاوت باید رفت فلسطین و پای صحبت امروز یاسرعرفات و رهبران احزاب مترقی و کمونیست فلسطین نشست.

بر خلاف ادعای مطرح شده در مصاحبه قلیچ‌خانی با فرخ نگهدار و ادعاهای فتح‌الله زاده، بزرگترین ضربات به مهاجرین سیاسی در دوران گورباچف وارد آمد. به این جملات از کتاب مورد بحثما در باره کنگره ملی‌افریقای جنوبی با دقت توجه کنید، که حکایت از تیرگی روابط بین مسکو و کنگره ملی افریقا در دوران گورباچف دارد. شوبین می‌نویسد:«سال ۱۹۸۹ سرآغاز مرحله دوم حیات رژیم گورباچف بود که در آن شعار "تکامل سوسیالیسم" و "دمکراتیزه کردن" در عمل تبدیل به سیاست احیای سرمایه‌داری و غلبه تصمیم‌گری شخصی شد و "نواندیشی سیاسی" به وسیله‌ای جهت جلب حمایت غرب به هر قیمت ممکن تبدیل شد.»(ص ۳۴۰)

به نظر شوبین« سیاست گورباچف در زمینه "ایدئولوژی زدائی" و حمایت از ارزش‌های همه بشری سرپوشی بود بر روند سلطه ایدئولوژی سرمایه‌اری و پذیرش بدون نقد ارزش‌های غربی در سیاست داخلی و خارجی.»(ص۳۷۰)

این تحولات ناگزیر بر روابط شوروی با "کنگره ملی افریقا" اثر گذاشت. از سال ۱۹۸۹ تامبو رهبر این سازمان برای ملاقات با رهبری شوروی با انواع مشکلات روبرو می‌شد. «در این زمان درگیر کردن گورباچف با هر چیزی که به جنبش‌های آزادیبخش و کشورهای در حال توسعه مربوط بود روز به روز مشکل‌تر می‌شد. گورباچف به امید واهی دریافت اعتبار و انتقال فن‌آوری همه انرژی خود را بر روی ارتباط با غرب متمرکز کرده بود. او عملا از دیدار و ملاقات با رهبران افریقائی خود داری می‌کرد.»(ص ۳۴۱)

نویسنده با صرف دقت کافی دلائل این تغییرات عمده در سیاست شوروی را نشان می‌دهد. در حالیکه اتحاد شوروی از آغاز علیرغم مخالفت‌های امپریالیسم و رژیم‌های نژادپرست از کنگره ملی افریقا در همه زمینه‌ها حمایت کرده بود، در شرایطی که نلسون ماندلا در سال ۱۹۹۰ از زندان آزاد شد و به چهره‌ای برجسته درسطح جهان تبدیل شده بود و می‌رفت که به رهبری بلامنازع یکی از مهمترین و ثروتمندترین کشورهای جهان تبدیل شود، رهبران کرملین از دیدار رسمی با او خودداری می‌کردند. این درحالی بود که رئیس جمهور امریکا و رهبران احزاب سوسیال دمکرات اروپائی برای دیدار با ماندلا صف کشیده بودند.

در این سال‌ها بین شعبه بین‌الملل حزب کمونیست شوروی و وزارت امور خارجه گورباچف به سرپرستی شوارناتزه بر سر رابطه با جنبش رهائی‌بخش در افریقای جنوبی اختلاف بروز کرده بود. کریس‌هانی کادر برجسته کنگره ملی افریقا در دوم ماه مه ۱۹۸۹ طی یک سخنرانی در کمیته ملی کنگره ملی افریقا گفت: « حتی در اتحاد شوروی، برخی آکادمیسین‌ها و افرادی در وزارت امور خارجه نظراتی در جانبداری از پذیرش طرح رژیم نژاد پرست آپارتاید عنوان کرده بودند. اینها استدلال می‌کردند که در افریقای جنوبی رژیم دست بالا را دارد و جنبش نیز خسته و کم توان شده‌است. متاسفانه اینگونه نظرات تاثیر منفی بر بدنه جنبش داشته و برخی‌ها فکر می‌کردند که ما در پی سازش با رژیم هستیم.»(ص۳۵۲)

نویسنده با استناد به منابع موثق نشان می‌دهد که در این سال‌ها در دولت روسیه سمپانی نسبت به رژیم اقلیت سفید پوست در پرتوریا رو به رشد بود، زیرا« هر دو در صدد بودند ثروت و سلطه بخش کوچکی از جمعیت(۱۰ تا ۱۵ در صد) را به قیمت فقر و بی‌چیزی اکثریت قریب به اتفاق مردم روسیه و افریقای جنوبی تضمین کنند.»؛(۴۰۶). دلیل شرم آور دیگر برای این تحولات رشد گرایشان "خارجی ستیزی و نژاد پرستی علنی" در روسیه بود که به ابراز علنی حمایت و سمپاتی برای رژیم نژاد پرست افریقای جنوبی تبدیل می‌شد.» (ص۴۰۷)

باید امیدوار بود که با عبور پیروزمندانه جنبش کشورمان از مرحله بسیار حساسی که در آن قرار دارد، مردم ایران در آینده با اطلاع بیشتری چهره کسانی را بشناسند که با تحریف و تخطئه تاریخ جنبش انقلابی جهانی و انقلاب و جنبش کشور خودمان، برای گورباچف هورا می‌کشیدند. برای کسی که با ادعای ارتقاء سوسیالیسم در اتحاد شوروی قدرت را بدست گرفت اما در جهت نابودی سوسیالیسم در این کشور گام برداشت. تحولات جهانی با چنان سرعتی در حال تکامل است که نگران فراموش شدن گذشته نزدیک نباید بود.(بخش دوم این مقاله را در شماره آینده می‌خوانید)

پی نویس‌ها:

۱- آرش شماره ۷۵–۷۶

۲- آرش شماره ۷۹

۳- خوانندگان می‌توانند تزهای اصلی کتاب "خانه دائی یوسف" را با تزهای اصلی مندرج در آثار ارول در کتاب "مجموعه مقالات جورج ارول" ترجمه اکبر تبریزی، موسسه انتشارات پیک، تهران ۱۳۶۳ مقایسه کنند.

۴- لوس آنجلس تایمز ۱۶ ژانویه ۲۰۰۲

۵- کنگره ملی افریقا، نوشته ولادیمیرشوبین، دانشگاه کیپ غربی، افریقای جنوبی ۱۹۹۹. صفحات مورد استفاده درمتن مقاله مشخص شده‌اند.

جهان ادب و هنر

در انتظار نام‌های بزرگ!

ناظم‌حکمت‌ها، آرمسترانگ‌ها، لاهوتی‌ها، یانیس ریتوس‌ها

"سازمان اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی ملل متحد" (یونسکو) بمناسبت یکصدمین سالگرد تولید ناظم حکمت شاعر و کمونیست بزرگ ترکیه، سال ۲۰۰۲ را سال ناظم حکمت اعلام کرده و مجموعه‌ای از فعالیت‌های فرهنگی را به همین مناسبت در دستور کار خود قرار داده‌است.

طبقات حاکم ترکیه می‌کوشند این واقعه مهم فرهنگی را به ابزاری جهت تبلیغ ناسیونالیسم افراطی خود از یک طرف و تحریف هویت و زندگی ناظم حکمت از طرف دیگر تبدیل کنند. کانال‌های تلویزیونی و مطبوعاتی ترکیه با انکار جانبداری ایدئولوژیک و سیاسی ناظم حکمت او را شاعر "عشق" معرفی کرده و با توسل به تحریفات و دروغهائی که شبیه آن را در جمهوری اسلامی در رابطه با شاعر بزرگ توده‌ای "لاهوتی" شاهد بوده‌ایم می‌خواهد ثابت کند که ناظم حکمت بر علیه اتحاد شوروی مبارزه می‌کرده و به همین دلیل هم استالین دستور قتل او را صادر کرد!

نیروهای مترقی ترکیه به نوبه خود، با برگزاری جلسات فرهنگی، کنفرانس‌ها و کنسرت‌ها، ضمن بزرگداشت ناظم حکمت به معرفی هویت واقعی، افکار و زندگی او اقدام کرده‌اند. دراین فعالیت‌ها شعبه فرهنگی حزب کمونیست ترکیه، معروف به "خانه فرهنگی ناظم" نقش اساسی را عهده دار شده‌است. در اعلامیه حزب کمونیست ترکیه که به این مناسبت منتشر شده آمده‌است:« ناظم شاعر زحمتکشان، فقرا و ستمدیدگان سراسر جهان است. دهها هزار شرکت کننده در برنامه‌های "خانه فرهنگی ناظم" در آنکارا و استانبول از نزدیک با چهره واقعی ناظم، بمثابه یک کمونیست، عضو حزب کمونیست ترکیه، شاعری بزرگ، میهن پرستی صادق، دوست مهربان مردم سراسر جهان و یک شهروند مسئول اتحاد شوروی– کشوری که او سال‌ها مجبور به زندگی در آن شد– آشنا شدند.»

حزب کمونیست یونان نیز در پیامی به این مناسبت نوشت:«بیائید پیام ناظم حکمت را با دفاع از زندگی و آثار او و با تقویت مبارزه برای صلح، آزادی، دوستی بین‌ملت‌ها و برای سوسیالیسم به میان زحمتکشان جهان برده و شاهد ظهور ناظم حکمت‌ها، یانیس ریتوس، پابلو نروداها و لوئی آرمسترانگ‌های آینده باشیم.»

نامه‌ها و پیام‌ها

هلند– اخیرا دوستی را دیدم که بعد از ۱۶ سال سفری بـه ایـران کـرده و بازگشته بود٠ خبرها، شنیده‌ها و دیده‌های بسیاری را برایم تعریف کرد کـه بعضی از آنها را برایتان می‌نویسم٠ اگر خواستید می‌توانید منتشر کنید٠ این دوست من خیلی جوان بود که از ایران بیرون آمد٠ خدمت سربازی نکـرده بود و به همین جهت هم نگران رفتن و گیر کردن بـود٠ می‌ترسـید اجـازه ندهند از ایران خارج شود٠ خودش در این باره می‌گفت، هیـچ مشـکلی در ایران امروز نیست که با رشوه حل نشود، حتی خدمت سربازی٠ با پرداخـت پول به دفاتر نیمه مخفی که در ارتباط با بیت رهبری کارگشـائی می‌کننـد ماجرا حل شد و دو سال خدمت را توانستم بخرم و اجازه خروج بگیرم!

– به اطلاع این دوست گرامـی می‌رسـانیم کـه اطلاعـات او را بتدریـج در صفحه نامه‌ها و یا در افشاگری‌ها منتشر خواهیم کرد٠ ضمنا در ارتبـاط بـا دفاترکارگشائی و یا کارچاق کنی وابسته به بیت رهبری در شماره ۱۱۴ نـیز مطالبی را منتشر کرده‌ایم٠)

بلژیک– دوستان و رفقای راه‌توده، چـرا در فروشـگاه‌های ایرانـی بلژیـک نشریه شما را نمی‌توان پیدا کرد؟ من و دوستانی که با هم در اینجا ارتبـاط داریم تاکنون با لطف یکی از دوستانی که در آلمان زندگی می‌کنـد نشـریه راه‌توده را بدست آورده‌ایم. **ص.م**

– دوست گرامی، متاسفانه فروشگاه نشـریات ایرانـی در شـهرهای بلژیـک بسیار کم است. در پایتخت نیز این مشکل وجـود دارد و بـه همیـن دلیـل یکی از همکاران راه‌توده به کمک برخی علاقمندان این نشریه کار پخـش راه‌توده را بر عهده گرفته‌اند. این کار برای آن دوستان نـیز سـنگین اسـت، بویژه آنکه تعداد علاقمندان آن در بلژیک رو به ازیاد است. کار جمـع‌آوری قیمت نشریه، ارسال آن برای مرکز راه‌توده و دسترسـی دشـوار بـه توزیـع کنندگان همه و همه از دشواریهای کـار توزیـع راه‌تـوده در کشـور بلژیـک است. تاکنون چند تنی نشریه را آبونمان شده‌اند و بـه شـما نـیز می‌توانیـم همین توصیه را بکنیم؛ اما مطلوب‌ترین کار و کمک به ما آنست کـه شـما نیز آستین‌ها را بالا زده و محلی برای فروش نشریه در پایتخت پیدا کنید تا نظم کار فراهم آید. منتظر اقدام شما و مطلع کردن ما هسـتیم. دسـتتان را به گرمی می‌فشاریم.

امریکا– لس‌نجلس– علاقمندانی که از امریکا تماس تلفنـی گرفتـه و ضمن ابراز محبت نسبت به مصاحبه‌های راه‌تـوده بـا رادیـو صـدای ایـران خواهان ارسال منظم‌تر و وسیع‌تر راه‌توده شده‌اید؛ متاسـفانه محـل فـروش نشریه راه‌توده در شهرهای امریکا برای ما ناممکن است. تنها شـهری کـه نشریه را منظم و از سال‌های پیـش بـه فـروش می‌رسـاند و علاقمنـدان می‌توانند از طریق این محل حتی آبونمان شوند فروشگاه **"نشر کتـاب"** است. به دوستان و علاقمندانی که مایل به مراجعه به ایـن مرکـز هسـتند توصیه می‌کنیم که این فروشگاه را با فروشگاه همسایه آن "خانـه کتـاب" اشتباه نکنند. مسئولین "خانه‌کتاب" نه تنها محبتی نسبت به راه‌توده ندارند، بلکه تاکنون هر بار که ماموران پست اشتباها نشریه ارسال برای فروشـگاه نشرکتاب را به آنها داده‌انـد، آنـها ایـن نشـریات را در اختیـار "نشـرکتاب" نگذاشته و راسا اقدام به فروش آن کرده و پول حاصل از فروش آن را هـم علیرغم تماس‌های مکرر راه‌توده نداده‌اند!

دو نکته دیگر را در این زمینه لازم به توضیح می‌دانیم:

۱– پست امریکا از بعد از حوادث انفجاری نیویورک بسیار با تاخیر بسته‌ها بویژه وقتی به خط عربی و یا فارسی‌اسـت– می‌رسـاند و گـاه هـم نمی‌رساند! بنابراین در کار توزیع نشریه راه‌توده در امریکا این امر نـیز باعث تاخیر شده‌است، که تصور می‌کنیم ایرانیان مقیم امریکا با ایـن مشکل آشنا باشند. این مشکل در ارتباط با شماره ۱۱۳ اتفاق افتاد.

۲– آبونمان مستقیم نشریه راه‌توده از اروپا به امریکا، بدلیل گرانی هزینه پست برای علاقمندان گران تمام می‌شود، اما چنانچه کسانی مایل به پرداخت این هزینه باشند، با کمال علاقه این خواسـت آنـها را پاسـخ مثبت می‌دهیم.

مردم و ظالمان!

آلمان– برلین– یکی از علاقمنـدان و خواننـدگان قدیمـی راه‌تـوده در پیامی تلفنی نسبت به یکی از گزارش‌های راه‌توده از داخل کشور که بدنبال سقوط طالبان منتشر شده بود انتقاد کرده‌است. این خواننده گرامی در پیـام خود گفته‌است: اصطلاح "بعد از طالبان نوبت ظالمان" که در راه‌توده چـاپ شده بود، این فکر را تداعی می‌کرد که گویا سقوط طالبان با حضور نظـامی امریکا در افغانستان یک موهبت بوده‌است و مردم ایران هم برای سرنگونی جناح راست از چنین احتمالی استقبال می‌کنند.

برای رفع هرگونه شبهه‌ای خدمت این خواننده گرامـی و دیگـر علاقمندان راه‌توده توضیح زیر ضروری به نظر می‌رسد:

مواضع راه‌توده در برای خطر حملـه نظـامی امریکـا بـه ایـران، مواضعی بسیار روشن و قـاطع اسـت و بسـیار زودتـر از حضـور امریکـا در افغانستان، یگانه نشریه‌ای که خطـر نظـامی امریکـا و حملـه بـه ایـران را بی‌وقفه مطرح کرده بود، راه‌توده بود. همـه کسـانی کـه نشـریه راه‌تـوده و مواضع آن را دنبال می‌کنند این امر را تائید می‌کنند.

آن مطلبی که مورد نظر این خواننـده گرامی‌اسـت، مربـوط بـه گزارشی است که از داخل کشور و در باره حرف‌های مردم در کوچه و بازار، پس از سقوط طالبان وجود داشت و ما تصور می‌کنیم انعکـاس حرف‌هـا و سخنان مردم خود راهنمائی‌است برای درک بیشـتر اوضـاع داخـل کشـور. اینکه مردم به کمک امریکا برای سقوط طالبان نیاز داشته باشند، سـخن و نظری است که نه ما آن را قبول داریم، نه مردم طالب آن هستند و آن خبر چنین نظری را می‌خواسـت تداعـی کنـد. مگـر قبـل از حضـور امریکـا در افغانستان و سقوط طالبان، مردم در دوم خرداد ۷۶ رای به سـقوط ظالمـان ایران ندادند؟

طالبان، براسـاس گزارش‌هـائی کـه در تمـام شـماره‌های اخـیر راه‌توده خوانده‌اید و در این شماره نیز می‌خوانید، فاقد هرگونـه پایگـاهی در داخل افغانستان بود و اساسا از خارج به مردم افغانستان تحمیل شـده بـود. آنها که آن را آورده بودند، خودشان هم آن را بردند. این ربطی بـه اوضـاع ایـران نـدارد. اتفاقـا، همانگونـه کـه در سـرمقاله‌های راه‌توده‌هـای اخـیر خوانده‌اید، در مصاحبه سردبیر راه که در همین شماره راه‌توده منتشـر شـده نیز می‌خوانید و در پیک هفته بهمن ماه نیز بدقـت منعکـس اسـت، حملـه امریکا به ایران به سود طالبانیست‌های ایران است و به همین دلیل نیز آنها می‌کوشند امریکا را به ایران بیآورند، که دلائل و استدلال‌های این برداشت را در مصاحبه و پیک هفته می‌توانید دنبال کنید. طالبان ایران، نه با دخالت امریکا، بلکه با همت خود مردم ایران سقوط خواهد کرد و ما تصور می‌کنیم

نظر مردمی که در فردای سقوط طالبان در کوچه و خیابان‌های تهران شعار "بعد از طالبان نوبت ظالمان" را پیش بینی می‌کردند، پیش از آنکه متکی به دخالت‌های نظامی امریکا باشند، متکی به اراده خود هستند.

تصور می‌کنیم با این توضیح، بر آسودگی خیال خواننده گرامی راه‌توده، بابت مواضع قاطع راه‌توده در موارد ذکر شده در بالا را فراهم آورده باشیم. اگر آن اصطلاح و آن خبر (صرفا بیان و انتشار آنچه بر زبان‌های مردم بود و هست) حتی تداعی کننده برداشتی مشابه برداشت این خواننده گرامی بوده باشد، با این توضیح آن را اصلاح می‌کنیم و از نکته سنجی، هوشیاری و تذکر این خواننده گرامی راه‌توده نیز بسیار سپاسگزاریم.

باغ‌ها را گرچه دیوار و در است
از هواشان راه با یکدیگر است

فروش CD

راه‌توده به همت یکی از علاقمندان مبتکر و خوش‌ذوق خود، اخیرا برخی آثار باقی مانده از زنده یاد احسان طبری و شاعر امید و انقلاب سیاوش کسرائی را بر روی CD برده و جهت کمک به هزینه انتشار راه‌توده به هر کدام را به قیمت 5E در اختیار علاقمندان می‌گذارد. استقبال از این کار موجب تشویق مبتکر این اقدام شده و به همین دلیل قرار است بزودی CDهای دیگری نیز تولید شده و در اختیار راه‌توده برای فروش گذاشته شود. ما امیدواریم کیفیت روی جلد و حتی روی این CD ها را بتوانیم در حد انتظار طالبان آن بالا ببریم. یقین داریم علاقمندان راه‌توده و طالبان این CD ها امکانات محدود و توان مالی محدودتر راه‌توده را درک کرده و انتظارات از منتشر کنندگان راه‌توده را با این محدودیت‌ها تطبیق دهند. آنچه که ما اکنون در اختیار داریم به این شرح است: ۱– اشعار برگزیده احسان طبری ۲– شب شعر سیاوش کسرائی در دانشگاه تهران۳– آخرین شب شعر سیاوش کسرائی در کشور اطریش و در آستانه درگذشت جانگداز او ۴– سرودهای انقلاب ۵۷ که اشعار آن از احسان‌طبری، سیاوش کسرائی و هوشنگ ابتهاج است و برجسته‌ترین خوانندگان ایران آن‌ها را خوانده‌اند ۵– سرودهای حزب توده‌ایران.

مجموعه ترانه‌هائی که طی سه دهه بعد از کودتای ۲۸ مرداد تا آستانه انقلاب توده‌ای‌ها و هواداران حزب توده‌ایران سرودند و خوانندگان وقت ایران، نظیر سیما بینا، عهدیه، دلکش، الهه، شجریان و... آن‌ها را خواندند. این مجموعه شامل ترانه‌هائی مربوط به دوران بعد از انقلاب نیز می‌شود.

برای تهیه مجموع این CDها کافی است با شماره تلفنی که در صفحه آخر هر شماره نشریه اعلام می‌شود تماس حاصل کنید و یا از طریق پست– با استفاده از آدرسی که در صفحه آخر راه‌توده مندرج است– با راه‌توده تماس گرفته و برای خرید آنها اقدام کنید.

قابل توجه بازدیدکنندگان سایت راه‌توده

در ماه‌های اخیر، از نقاط مختلف اروپا و امریکا و همچنین از داخل کشور تماس‌هائی با راه‌توده برقرار شده و نسبت به دشواری باز کردن و ضبط راه‌توده گله‌هائی مطرح شده‌است. در باره این گله‌ها نیز نکات زیر یادآوری می‌شود:

۱– سایت اینترنتی راه‌توده نیز در دست بازآفرینی مجدد است و ظرفیت آن برای انتشار عکس و مطالب مشروح‌تر بزودی افزایش خواهد یافت. در حال حاضر کار ضبط با اکسپرور۵ و ۶ قابل انجام است، گرچه زمان می‌برد و این امر بویژه برای استفاده کنندگان داخل کشور دشواری‌های خاص خود را دارد.

۲– در کناب سایت راه‌توده، فعالیت‌های دیگری نیز در ارتباط به استفاده از اینترنت در دست تدارک است که بموقع توضیح ضروری و لازم داده خواهد شد.

۳– برای استفاده کنندگان از سایت راه‌توده در اینترنت شاید این توضیح چندان ضرورت نداشته باشد اما برای درک دقیق محدودیت‌های مالی راه‌توده باید گفت: راه‌توده هیچ منبع درآمدی جز تک فروشی راه‌توده و کمک‌های مالی بسیار محدود برخی علاقمندان مصمم و تزلزل‌ناپذیر در امر انتشار راه‌توده ندارد. صادقانه با علاقمندان راه‌توده در میان می‌گذاریم که حتی در یکسال و نیم اخیر بدلیل بیماری و کناره‌گیری ناشی از مشکلات شخصی یکی از دست‌اندرکاران مستقیم راه‌توده در سال‌های اخیر، بر دشواری‌های مالی راه‌توده افزوده نیز شده‌است. این مشکلات را در کنار استفاده رو به گسترش از اینترنت و کند شدن روند رشد تک فروشی راه‌توده نیز بگذارید تا با عمق مشکلات مالی نشریه بیشتر آشنا شوید. البته این دشواری آخر، تنها شامل حال راه‌توده نشده، بلکه کلیه نشریات فارسی زبان خارج از کشور و حتی داخل کشور را شامل شده‌است، و تازه ما خرسندیم که همچنان یکی از نشریات پیشتاز تک فروشی در خارج از کشور هستیم و کمترین بازگشتی را داریم.

می‌توانستیم استفاده از سایت اینترنتی راه‌توده را با کنترل و کارت بانکی کنیم تا از این طریق هزینه انتشار راه‌توده را تا حدی جبران کنیم، اما این امر نیز بدلیل محروم شدن استفاده کنندگان و بازدیدکنندگان راه‌توده در داخل کشور عملی نیست و شورای سیاست‌گذاری و سردبیری راه‌توده با آن موافقت نکرد. بدین ترتیب، حداقل انتظار از کسانی که راه‌توده را از طریق اینترنت دریافت می‌کنند، آنست که خود با آگاهی از مجموعه این دشواری‌ها و مشکلات "راه‌توده" را برای مجموعه فعالیت‌هائی که دارد از نظر مالی یاری کنند. ما آماده دریافت پیشنهادات علاقمندان چه از طریق ارتباط تلفنی و یا مکاتبه به آدرس و شماره تلفن اعلام شده در صفحه آخر نشریه هستیم. **صادقانه‌تر از این، گشودن سفره دل ناممکن بود!**

تاخیر در انتشار راه‌توده

مشکلاتی که در بالا به آن اشاره شد، انتشار نشریه را نیز شامل شده‌است و به همین دلیل در دیماه گذشته نشریه با تاخیر چند هفته‌ای منتشر شد و با انتشار شماره ۱۱۵ بعنوان دو شماره بهمن و اسفند، راه‌توده یک شماره در سال ۱۳۸۰ کمتر از پیش بینی معمول منتشر شد. همه امید ما آنست که با همیاری و همکاری علاقمندان به انتشار راه‌توده، مشکلات مالی نشریه برطرف شده و نظم ۱۰ ساله انتشار دوره دوم راه‌توده حفظ شود.

هشتمین کنگره حزب کمونیست روسیه:

کمونیست‌ها آماده تشکیل دولت ائتلافی‌اند!

کنگره حزب کمونیست فدارسیون روسیه، ضرورت تلاش همه جانبه برای جلب جوانان به حزب و پذیرش عضویت آنها را تصویب کرد. در سال گذشته ۱۸ هزار عضو جدید به حزب پیوسته‌اند که بخش عمده آن جوانان بوده‌اند.

هشتمین کنگره حزب کمونیست فدارسیون روسیه، پیش از نوبت مقرر و بصورت فوق‌العاده تشکیل شد. هدف از برپائی این کنگره ضرورت بررسی بحران تشدید شده اجتماعی، اقتصادی و سیاسی روسیه در یک سال گذشته اعلام شد.

در این کنگره اعلام شد که سیاست‌های رئیس جمهور فدراسیون روسیه، که مجموعه‌ای از رفرم‌های لیبرالی است، روسیه را به زائده اروپا تبدیل خواهد کرد. حکومتی که خود زائیده ارتشاء و فساد اجتماعی است نمی‌تواند از جنایت در کشور جلوگیری کند. درعین حال، نمایندگان مجلس فدراسیون روسیه به آلت دست حکومت تبدیل شده‌اند و فراموش کرده‌اند که نمایندگان مردم هستند و باید در مجلس مطابق خواست و منافع منطقه‌ای که از آن انتخاب شده و به مجلس راه‌یافته‌اند عمل کنند. در حال حاضر، جز فراکسیون حزب کمونیست و گروه نمایندگان بخش صنعت و کشاورزی دیگر فراکسیون‌ها و نمایندگان گروه‌ها در شورای دولتی، بطور واضح سیاست‌های ضد مردمی را پیش می‌برند. حمایت از منافع گروه‌های الیگارشی مالی و اجرای دستورات دستگاه رهبری دولتی، امروز به عمده‌ترین وظیفه نمایندگان شورای دولتی تبدیل شده‌است. بی‌اعتنا به کوشش حکومت روسیه برای خوش خدمتی برای اروپا، امریکا وناتو، کشورهای اروپائی، امریکا و اعضای ناتو پیوسته علیه منافع ملی روسیه عمل می‌کنند.

دولت روسیه در دانشگاه‌ها، باقیمانده دموکراسی را هم از بین برده‌است. این مسئله بطور مشخص در انتخابات پریمورسک، ایرکوسک، راستف، مسکو و سایر شهرها دیده می‌شود و ما شاهد یک نمایش مضحک در حمایت از حکومت شده‌ایم. حکومت، عملا حق انتخاب را از مردم سلب کرده‌است و نتیجه چنین سیاستی ادامه تنگدستی مردمی است که اجازه نمی‌یابند انتخاب دیگری بکنند. انحطاط روحی و اخلاقی همچنان رو به رشد است و کشور را به مرحله سقوط همه جانبه می‌برد.

تنها نیروی سیاسی که بطور مشخص خطوط درست و مشخص برای پیشرفت اجتماعی و اقتصادی را اعلام کرده‌است حزب کمونیست فدارسیون روسیه و دیگر هم پیمانهایش می‌باشد. تصویب و پیگیری "وظائف متناوب حزب کمونیست فدارسیون روسیه" در هفتمین کنگره، موجب اندیشه واصول سازماندهی و همبستگی نیروهای مخالف و سالم جامعه علیه رژیم حاکم شده‌است.

در **سال گذشته بیش از ۱۸ هزار تن که اکثریت آنان از نیروهای جوان جامعه بودند به عضویت حزب کمونیست فدراسیون روسیه در آمدند.** تعداد سازمان‌های اولیه حزبی، شهری و استانی رشد یافته‌است. نمایندگان کمونیست‌ها در حالی که در شورای دولتی در اقلیت هستند، قاطعانه از منافع ملت و کشور دفاع می‌کنند.

در مناطقی که تحت نفوذ حزب کمونیست فدارسیون روسیه است استانداران و مقامات محلی با معیار میهن دوستی و پایبندی به منافع مردم برگزیده شده‌اند. دراین مناطق وضع زندگی مردم عادی رو به بهبودی می‌رود.

در سطح جهانی اعتبار حزب کمونیست فدارسیون روسیه رشد یافته‌است. در یک سال اخیر روابط ما با احزاب برادر: چین، ویتنام، کوبا، آلمان، پرتقال و دیگر حکومتها نزدیک‌تر و محکم‌تر شده‌است.

نتایج آخرین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی سابق

سی و دومین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی سابق که در سال ۲۰۰۱ برگزار شد موجب متحد شدن نیروها در راه مبارزه برای بوجود آوردن حکومت یگانه و متحد، با در نظر گرفتن منافع زحمتکشان و همه مردم شده‌است. همانگونه که این کنگره از حزب کمونیست فدراسیون روسیه خواست تا اعلام کند، ما اکنون اعلام می‌کنیم که حزب کمونیست فدارسیون روسیه برنامه مشخصی برای رهائی کشور از بن‌بست در نظر دارد و آمادگی خود را برای ایجاد حکومتی ائتلافی به همراه یاران هم پیمانش که بتوانند این طرح را پیاده کنند اعلام می‌کند.

هشتمین کنگره فوق‌العاده حزب کمونیست مقرر می‌دارد:

– مبارزه سازش ناپذیر علیه دور جدید رفرم‌های لیبرالی مهم‌ترین وظیفه سیاسی حزب کمونیست فدارسیون روسیه است.

پیش به سوی تغییر اوضاع اجتماعی، اقتصادی با در نظر گرفتن منافع مردم زحمتکش. افزایش نیرو در محکم‌تر کردن همبستگی وسیع ملی با نیروهای میهن دوست و تشدید اعتراضات علیه رژیم حاکم. برنامه ریزی و اقداماتی در شهرها و استان‌ها برای پائین آوردن تعرفه‌ها و قیمت‌ها که همچنان ضربه سنگینی است بر منافع حیاتی دهها میلیون انسان زحمتکش.

– کمیته مرکزی حزب کمونیست فدراسیون روسیه و تمام تشکیلات حزبی، با در نظر داشت نتیجه‌گیری از هفتمین کنگره حزب فعالیت خود را ادامه می‌دهد.

– کمیته مرکزی حزب کمونیست فدراسیون روسیه باید فعالیت‌های خود را با برنامه ریزی در رابطه با دفاع از ملت روس، فرهنگ روس، که پایه و اساس حفظ و رشد کشور در اتحاد با ملیت‌های گوناگون است به جامعه ارائه دهد. باید در اکتبر ۲۰۰۲ عملیات و اقداماتی تحت عنوان "**دفاع از ملت روس و فرهنگ کبیر روسی در اتحاد با ملیت‌ها و جماهیر**" برگزار گردد.

– باید در نیمه اول سال جدید کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه مسائلی را در رابطه با آمادگی تشکیلات حزبی برای انتخابات شورای دولت ودیگر ارگان‌های دولتی بررسی کند.

– تشکیلات حزب باید فعالیت خود را در زمینه عضویت نیروهای جدید در حزب، بخصوص نیروی جوان جامعه بیشتر کند.

– بررسی پیشنهادات، انتقادات و نظرات نمایندگان کنگره به کمیته مرکزی حزب کمونیست فدارسیون روسیه سپرده خواهد شد تا به مسائل عنوان شده پاسخ داده شود و پیگیری لازم در اجرا و سازماندهی به عمل آید.

(۱۹ ژانویه سال ۲۰۰۲)

مصاحبه مفسر روزنامه پراودا "الکساندر درابکین" با پروفسور "ویکتور کُرگون" آگادمیسین علوم روسیه در بخش آسیا، پیرامون انترناسیونالیسم "سبز"

(پراودا ۱۶ ژانویه ۲۰۰۲)

نقش امریکائی انترناسیونالیسم "سبز" در جهان!

ترجمه: توکاسرداری

حامدکرزای یک بازرگان پشتون مقیم امریکا بود. پادشاه سابق افغانستان برای رهبری "لوئی جرگه" در نظر گرفته شده‌است.

س– در غرب، مردم فرزندان خود را از افتادن در دام سازمانی تحت عنوان "انترناسیونال سبز" می‌ترسانند. سازمانی که گویا طالبان آن را مخفیانه سازمان داده‌است. واقعیات مربوط به این سازمان چیست؟

ج– "انترناسیونال سبز" واقعیت دارد و رهبری آن نیز در شعبه‌های منطقه‌ای صورت می‌گیرد.

س– این شعبه‌ها در چه کشورهائی تشکیل شده‌است؟

ج– در بسیاری از کشورها، از جمله در سودان، سومالی، یمن، لبنان، اردن، الجزایر و برخی کشورهای غیر عربی مانند افریقای شمالی. نظیر این مراکز در اروپا و کشورهائی مانند انگلستان، آلمان، هلند، فرانسه و اسپانیا نیز دایر شده‌است. نکته مهم اینست که پس از شروع بمباران افغانستان، تعدادی از غرب اروپا که مجموعا مرکب از هزاران مسلمان داوطلب محسوب می‌شدند، برای حمایت از طالبان به افغانستان رفتند. در مرکزیت انترناسیونال‌سبز افغان‌ها، پاکستانی‌ها، عرب‌ها و افرادی از فیلیپین، برمه و غیره حضور دارند.

س– این مطلب حقیقت دارد که تشکیل سازمان طالبان نتیجه گفتگوهای محرمانه گورباچف و رئیس جمهور وقت امریکا بوش(پدر رئیس جمهور کنونی) می‌باشد؟

ج– مشکل بتوان گفت چه کسی کلید استارت را زد. با اطلاعاتی که من دارم و براساس نتیجه گیری‌ها می‌توانم بگویم که پاکستان با هدف مشخص خود اینکار را شروع کرد. هدف پاکستان در آن زمان این بود که پس از رفتن ارتش شوروی از افغانستان یک حکومت دست نشانده خود را در این کشور بر سر کار بیآورد. طالبان هم سازمانی است مرکب از محافل مذهبی متعصب و نظامی پاکستان. پس از مشخص شدن هدف پاکستان معلوم شد که کشورهای دیگری هم هستند که به امید تثبیت امنیت در افغانستان خواهان پیدایش و تحکیم حکومت طالبان هستند.

س– چه کشورهائی؟

ج– برخی از شرکت‌های نفت و گاز سیستم انتقال انرژی آسیای مرکزی به پاکستان و هند را از طریق افغانستان طراحی کردند. تنظیم کننده این طرح "زبیگنف برژینسکی" و عرب‌های عربستان سعودی بودند. در این گروه صنعت گاز روسیه با ۱۰ درصد سهم، شرکتی از کره جنوبی و حکومت ترکمنستان سهیم بودند. ایالات متحده و عرب‌ها در مراحل اول از طالبان حمایت کردند زیرا به نظر آنها طالبان نیروئی بود که می‌توانست آرامش را برای این برنامه برقرار کند. روسیه در آن زمان سیاست انتظار را دنبال کرد. به نظر من اگر معامله صورت می‌گرفت، صنعت گاز روسیه از ده در صد سهم خود نتیجه بسیار خوبی را کسب می‌کرد. در سال ۱۹۹۴ طالبان از مرز پاکستان وارد افغانستان شدند. تعداد آنها کم بود و تقریبا از ۳۰۰–۴۰۰ تن تشکیل می‌شد، ولی مانند گلوله برفی که از کوه پائین بیآید، بسرعت نیروهایش اضافه شد. تعدادی از افسران ارتش افغانستان که در اتحاد شوروی دوره آموزشی را گذرانده بودند هم به آنها ملحق شدند. در سال ۱۹۹۴ طالبان به کابل رسیدند و از این مرحله به بعد اهداف اصلی طالبان نمایان شد. حکومت روسیه با عجله مواضع سیاسی خود در برابر طالبان را تنظیم کرد. در پائیز ۱۹۹۶ کشورهای آسیای مرکزی– جز ترکمنستان– و روسیه با توافق کامل از حکومت ربانی که در سطح جهانی معتبر شناخته شده بود اعلام حمایت و طالبان را محکوم کردند.

س– چگونه طالبان توانستند به این سرعت بر افغانستان مسلط شوند؟

ج– طالبان از جوانانی تشکیل شده است که بزرگ شده اردوگاه‌های آوارگان در خاک پاکستان هستند. آوارگان و فراری‌های افغانی در آنجا به ۳ میلیون می‌رسیدند. به نسبت آوارگان کشورهای دیگر، فراریان افغانی به مراتب زندگی دشوارتری را می‌گذراندند. این جوانان را جمع کرده و در مکتب‌های مذهبی آموزش دادند. در آنجا به این جوانان غذا و پوشاک دادند و در عین حال دین اسلام با تعصب خاص به آنها تحمیل شد. در کنار این امکانات و آموزش‌ها، توجه زیادی به آمادگی بدنی و نظامی آنان نیز می‌شد. افغان‌ها در پاکستان زندگی بسیار دشواری را می‌گذراندند و در این چنین شرایطی جوانان افغان را از اردوگاه‌ها جمع کردند و به مکاتب مذهبی–نظامی بردند. در نتیجه واحدهای نظامی از متعصبین اسلامی که دوره‌های سخت مکاتب اسلامی را گذرانده بودند، مجهز به سلاح به کوه‌های هندوکش فرستاده شدند. آنها در آنجا، یعنی در شمال افغانستان با مقاومت شدیدی از طرف سازمان‌های اسلامی که در عین حال آنها نیز در بین خودشان اختلاف داشتند روبرو شدند.

س– سرنوشت نفت و گاز به کجا رسید؟

ج– در اکتبر۱۹۹۷ اتحادیه شرکت‌های نفت و گاز که به امنیت حکومت طالبان و سپس کشیدن لوله‌های نفت دل بسته بودند، ناامید شده و کار و تلاش خود را تعطیل کردند. از این سال آنها به این نتیجه رسیدند که طالبان هم نمی‌توانند امنیت به افغانستان بیآورند و حتی وضع وخیم‌تر هم شده‌است.

س– مایل هستید کمی هم در باره "بن‌لادن" صحبت کنیم؟ کسی که رهبر "انترناسیونال سبز" نامیده می‌شود. او در آن زمان چه می‌کرد؟

ج– او در ماه مه ۱۹۹۶ برای بار دوم در افغانستان ظاهر شد. در سال‌های هشتاد هم برای مدتی در افغانستان بود و بر ضد ارتش شوروی می‌جنگید، اما باید گفت که نقش فعالی در آن عملیات جنگی نداشته‌است. او در پاکستان و بعد هم در شرق افغانستان سرگرم تشکیل و تامین گروه‌های نظامی مجاهدین بود و بیشتر یک تامین کننده بود تا یک جنگجو. برخلاف رهبر روحانی طالبان "ملاعمر" که از سال ۱۹۸۲ در افغانستان علیه ارتش شوروی واقعا جنگیده بود.

س– گویا ملاعمر پس از زخمی شدن از ناحیه سر، بدلیل نبودن کمک‌های اولیه، خود چشم خویش را با خنجر بیرون می‌آورد۰ این واقعیت دارد؟

ج– من اطلاع ندارم، گرچه بعید هم نمی‌دانم، زیرا تحقیر زندگی و برابری مرگ و زندگی در بین متعصبین مذهب اسلام وجود دارد۰

س– در کشور ما بن‌لادن را عامل سازمان سیا می‌شناسند۰ در ماه مه سال ۱۹۹۶ چه چیز مورد نیاز سازمان سیا در افغانستان بود که بن‌لادن را به آنجا فرستادند؟

ج– من اطلاع و باور ندارم که بن‌لادن مامور مستقیم سازمان سیا باشد، همانطور که ثروت افسانه‌ای که برای او نقل می‌کنند را باور ندارم۰ در سال ۱۹۹۰ با بمباران عراق توسط امریکا مخالفت کرد و در سال ۱۹۹۳ علنا سیاست عربستان سعودی را در همکاری با امریکا محکوم کرد، که البته این مواضع بیشتر به اختلافاتی بر می‌گردد که او با خانواده پادشاهی در عربستان دارد، مخالفت او با سیاست‌های امریکا هم می‌تواند به دلیل حمایت امریکا از خانواده سعودی در برابر خانواده بن‌لادن باشد۰ حتی او از طرف امریکا متهم است که در سازماندهی عملیات تروریستی علیه پایگاه‌های نظامی امریکا در عربستان نقش داشته است۰ با فشار امریکا به حکومت عربستان سعودی، حق شهروندی از وی سلب شد و او به سودان رفت۰ در آنجا با ارتباطی که با روحانیون سودانی برقرار کرد کار بازرگانی را شروع کرد۰ بانک بزرگی را باز کرد و به راه‌سازی و تاسیس شرکت‌های داروئی پرداخت۰ او با پولی که خرج کرد، در میان روحانیون سودان اعتبار کسب کرد۰ او در اوائل سال‌های ۹۰ در بوسنی پول برای تهیه اسلحه خرج می‌کرد۰ او در همان موقع تور خود را بسیار وسیع پهن کرده بود۰ امریکا از هر گامی که بن‌لادن برمی‌داشت خبر داشت۰ او وقتی از سودان خارج شد به افغانستان رفت تا تحت حمایت طالبان کارهای خود را پیش ببرد۰ اردوگاه‌های آموزش نظامی و بدن‌سازی برای طرفداران خویش ترتیب داد و سازمان وسیع خود را تحت نام "القاعده" مستقر کرد۰ او می‌خواست لوله نفتی را مانند کمانی از سیبری به خاور نزدیک بکشاند۰ چنین طرح عظیمی با رقبای جدی هم روبرو بود! او طرفداران خود را برای جنگ علیه غرب و روسیه آموزش می‌داد۰

در اکتبر ۱۹۹۶ او رابطه خود را با ملاعمر برقرار کرد و اگر تا آن زمان طالبان نیروی خشک محافظه‌کار درون کشور به شمار می‌رفتند که به مردم افغانستان ستم و ظلم می‌کردند، با آمدن بن‌لادن بودجه طالبان در این راه تامین شد۰ همراه بن‌لادن هزاران داوطلب مسلمان از کشورهای اسلامی به افغانستان وارد شدند۰ آنها هم در کشورهای خودشان جوانان فقیری بودند که پوشاک و خوراک برایشان بزرگترین نعمت بود۰ در میان این جوانان، البته نظامیانی از کشورهای مسلمان و بویژه پاکستان هم بودند که سمت‌های مهم ارتش طالبان را در دست گرفتند۰ باید گفت که بدون آنها، طالبان نمی‌توانستند ۹۰ درصد خاک افغانستان را بدست بگیرند۰ حتی عملیات نظامی هم به دست نظامیان خارجی برنامه ریزی می‌شد۰

یکی از اهداف عملیات آنها در جمهوری‌های آسیائی بود که از اتحاد شوروی جدا شدند۰ سخنرانی اسلامیست‌های ازبکستان در اردوگاه‌های انترناسیونالیست سبز شروع شد و داوطلبینی از این جمهوری‌ها هم به این اردوگاه‌های رفتند۰

س– سرانجام کار طالبان؟

ج– در باره سرانجام طالبان زود است اظهار نظر کنیم، اما در حوادث اخیر عده زیادی از آنها کشته شدند و بسیاری از آنها هم عفو شدند۰ حدود ۵–۶ هزار نفر از طالبان و ۳–۴ هزار داوطلب خارجی به پاکستان رفتند۰ در طول مرز پاکستان منطقه‌ای قبیله‌ای مستقل واقع است که خارج از اختیارات قانونی حکومت پاکستان است۰ در آنجا پایگاه‌های گروه‌های نظامی طالبان مستقر می‌باشد۰ از داخل پاکستان هم، همچنان از ادامه حیات طالبان دفاع می‌شود۰ در مرز پاکستان و افغانستان، نسبت به سال ۱۹۹۴ که طالبان وارد افغانستان شدند، تعداد نظامیان طالبان و انترناسیونال سبز به مراتب بیشتر است۰

س– امریکائی‌ها در افغانستان موفق خواهند شد؟

ج– امریکا در ابتدا با چشم‌های بسته وارد افغانستان شد۰ جامعه شناسی که افغانستان را بشناسد در امریکا تقریبا وجود ندارد۰ من در امریکا بوده‌ام و با برخی همکاران و هم رشته‌های امریکائی خود ملاقات داشته‌ام۰ اینجاست که سیاست غیر منطقی و متغیر امریکا در افغانستان روشن می‌شود۰ ابتدا از اتحاد شمال حمایت می‌کنند و در یک مرحله از آن فاصله می‌گیرند و پس از مدتی دوباره به آن نزدیک می‌شوند۰ امریکا شاهی را برای بازگشت به افغانستان در نظر گرفته که جوان‌های افغان او را نمی‌شناسند و نمی‌خواهند بشناسند۰ البته امریکا برای این شاه سمت بدی را هم در نظر نگرفته است: او باید لوئی‌جرگه نمایندگان قبائل، روحانیون و نیروهای ملی افغانستان را هدایت کند۰ طبعا چنین کاری بدست نخست وزیر و رئیس دولت موقت و عبوری دشوار است۰

حامدکرزای بازرگان بزرگی است، که پیش‌تر شهروند امریکا بوده و از نظر ملیتی پشتون می‌باشد۰ در نوامبر سال گذشته، گروهی را ترتیب داد و روانه افغانستان شد تا با طالبان مبارزه و مذاکره کند و به یک چهره سیاسی تبدیل شود۰ در دولتی که او تشکیل داده عده‌ای از رهبران اتحاد شمال سمت وزیر گرفته‌اند، اما از نظر قدرت حکومتی این اتحاد در اقلیت بسر می‌برد۰ درمرکز و در ولایات پشتون‌ها به مهره‌های مهم تبدیل شده‌اند، زیرا پشتون‌ها بزرگترین ملیت افغان هستند و در طول ۲۵۰ سال در افغانستان حکومت می‌کرده‌اند۰ امروز حضور امریکا در افغانستان یک واقعیت عیان است۰

س– سرنوشت انترناسیونال سبز چه خواهد شد؟

ج– منابع در آمد و پول سازمان القاعده و انترناسیونال سبز مسدود شده‌است۰

س– گفته می‌شود چندی پیش اعلام شد شرکتی که در رابطه با سازمان "القاعده" فعالیت می‌کند در جمهوری چک از طریق بانک مرکزی آلمان، معروف به "دویچه‌بانک" تعهدات مالی اتحاد جماهیر شوروی را به مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار خریداری کرده است۰ اگر این خبر واقعیت داشته باشد، دولت روسیه باید وام‌دار بن‌لادن باشد!

ج– این جزئیات نمی‌تواند در استراتژی تاثیر بگذارد۰ استراتژی امریکا فعلا جنگ با القاعده و یا بن‌لادن در افغانستان نیست، بلکه به موجب این استراتژی کانون‌های تروریسم در هر کشوری که آنها در آن کشور حضور و وجود دارند باید بدست حاکمیت همان کشور ریشه کن شود۰ بموجب این استراتژی می‌توان از نظر مالی، سلاحی و آموزشی به آن کشورها کمک کرد و نیازی نیست که هر بار ارتش خارجی وارد آن کشور شود۰ پلیس و ارتش محلی باید در این استراتژی بکار گرفته شده و استراتژی امریکا را اجرا کند۰

س– این استراتژی ناشی از شکست سیاست نظامی امریکا برای دخالت نظامی در افغانستان نیست؟

ج– من اینطور فکر نمی‌کنم!

محسن رضائی، فرمانده سابق سپاه پاسداران و دبیرمجمع تشخیص مصلحت نظام در آلمان

حساب‌های بانکی کدام مقامات ج۰ا بلوکه شده!

پیرامون بلوکه شدن چند حساب بانکی متعلق به برخی شخصیت‌های بلندپایه حاکمیت جمهوری اسلامی در اروپا و بویژه کشور آلمان اخبار و زمزمه‌هائی به گوش رسیده‌است۰ گفته می‌شود یکی از حساب‌های بلوکه شده متعلق به علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی و یا یکی از فرزندان وی است۰ این اقدام بدنبال تهدیدهای رئیس جمهور امریکا، پیرامون کمک‌های جمهوری اسلامی به تشکیلات القاعده صورت گرفته و آنگونه که در برخی محافل گفته می‌شود، تنها شامل حساب‌موجود برخی مقامات جمهوری اسلامی در کشور آلمان نمی‌شود، بلکه در چند کشور دیگر اروپا نیز تصمیمی مشابه اتخاذ شده‌است۰ گفته می‌شود برخی کشورهای بزرگ اروپائی که با اتخاذ سیاست نظامی توسط امریکا علیه ایران موافق نبوده و فشارهای اقتصادی را مفیدتر می‌دانند، بعنوان یک اقدام عملی در جهت اهداف اعلام شده امریکا برای مبارزه با تروریسم، چند حساب بانکی متعلق به مقامات جمهوری اسلامی را بلوکه کرده‌اند۰

بدنبال این اقدام دولت آلمان و برخی دیگر از کشورهای اروپائی، محسن رضائی، فرمانده سابق سپاه پاسداران و دبیرکنونی مجمع تشخیص مصلحت نظام تحت عنوان شرکت در جشن‌های سالگرد انقلاب سفری چند روزه به آلمان کرد۰ محسن رضائی پس از شرکت در یک مراسم رسمی مربوط به سالگرد انقلاب در شهر برلین آلمان، همراه با چند کارشناس بانکی که وی را همراه می‌کردند راهی شهر فرانکفورت آلمان شد که مرکز بانکی آلمان و اروپای واحد محسوب می‌شود۰

اعزام محسن رضائی به اروپا و آلمان برای مذاکره پیرامون برخی حساب‌های بلوکه شده متعلق به مقامات جمهوری اسلامی، این گمان را تقویت کرده‌است که ماجرای این حساب‌ها، علاوه بر برداشت‌هائی که از آنها در سال‌های گذشته شده و دولت آلمان خود را موظف به روشن ساختن هویت دریافت کنندگان آن در برابر امریکا می‌داند، به دوران جنگ و خریدهای تسلیحات قاچاق نیز باز می‌گردد۰ در این خریدها هاشمی رفسنجانی بعنوان جانشین فرمانده کل قوا و نماینده امام در شورای عالی دفاع و همچنین محسن رضائی بعنوان فرمانده کل سپاه پاسداران در طول جنگ با عراق دست داشته‌اند۰

کمیسیون تحقیق و تفحص مجلس رسیدگی را شروع خواهد کرد؟

فرماندهان سپاه در ترکیب رهبری موتلفه اسلامی !

برخی از نمایندگان مجلس ششم، بدنبال اظهارات تحریک آمیز اخیر فرماندهان سپاه پاسداران و پافشاری آنها برای اعلام حالت جنگی در کشور، طرحی را در دست تهیه قرار داده‌اند۰ بموجب این طرح، که مستند به وصیتنامه آیت‌الله خمینی و اصول قانون اساسی مبنی بر ممنوع بودن حضور فرماندهان نظامی در احزاب سیاسی است، از کمیسیون تحقیق و تفحص مجلس خواسته شده تا اعلام کند فرماندهان سپاه و بسیج کدام وابستگی‌های حزبی و سازمانی را دارند۰ همزمان با این تلاش، تعدادی دیگر از اعضای مجلس ششم لیستی از رهبران جمعیت موتلفه اسلامی را تکثیر کرده و در اختیار دیگر نمایندگان گذاشته‌اند، که در آن از جمله نام سردار ذوالقدر جانشین فرمانده سپاه پاسداران بعنوان عضو رهبری موتلفه اسلامی وجود دارد۰

همچنین کمیسیون اصل ۹۰ مجلس نیز لیستی از فرماندهان سپاه که در زندان‌های نظامی به سر می‌برند در اختیار دارد که گفته می‌شود ماه‌ها در زندان‌های نظامی بسر برده و برای اعترافات تلویزیونی تحت شکنجه قرار گرفته‌اند۰ هنوز معلوم نیست این عده برای چه اعترافاتی تحت شکنجه قرار گرفته گرفته‌اند، اما بیشتر آنها، که اغلب از فرماندهان دوران جنگ با عراق می‌باشند متهم به حمایت از محمدخاتمی و افشاء کننده اطلاعات مربوط به اسکله‌های قاچاق کالا در بنادر جنوب هستند، که اخیرا رئیس مجلس، برخی نمایندگان مجلس و وزیر بازرگانی اشاره به آن کرده و خواهان رسیدگی قانونی به عملیات تجاری فرماندهان سپاه پاسداران و بسیج شده‌اند۰

در صفحات شماره ۱۱۵ می‌خوانید:

ص ۲– ادامه سرمقاله؛ ص۳– غده‌ای سرطانی بنام "واعظطبسی"؛ ۴ القاعده ایرانی، در خدمت سیاست نظامی امریکا؛ ص ۵ و ۶ "زیر پوست شهر"؛ ۷ دکترین جدید سیاسی–نظامی امریکا؛ ص ۸– ۱۰ سال عقب‌ماندگی تکنولوژی نظامی اروپا از امریکا؛ ۹– فیلم شکنجه مجریان قتل‌های زنجیره‌ای را چگونه باید دید؛ ص ۱۰– از فرمان قتل تا فرمان شکنجه؛ ص ۱۵– دو حکومت در ایران عمل می‌کنند! (مصاحبه مهم خلیل زاد) ص ۱۷– مصاحبه محمدعلی عموئی در باره ضرورت اصلاحات در ایران؛ ص ۲۱ اخبار جنبش اصلاحات در ونزوئلا؛ ص ۲۲– رقابت دو سلسله سلطنتی برای حاکمیت بر جمهوری!؛ ص ۲۳– برنامه‌های اقتصادی دولت اصلاحات به کجا ختم خواهد شد؟؛ ۲۶– زمینه‌سازان حمله امریکا به ایران را باید از حاکمیت به زیر کشید؛ (پیک هفته– بهمن‌ماه) ص ۳۰– خانه اطلاعاتی دائی یوسف!؛ ص ۳۴– جهان ادب و هنر در انتظار نام‌های بزرگ؛ ص ۳۵– نامه‌ها و پیام‌های شما؛ ص ۳۷– کمونیست‌های روسیه آماده تشکیل دولت ائتلافی‌اند؛ ص ۳۸– ارتش‌های محلی در خدمت عملیات نظامی امریکا۰

(۱۶ صفحه ضمیمه مصاحبه سردبیر راه‌توده)

Rahe Tudeh No. 115 Feb. 2002

Postfach 126926 10609 Berlin Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

۲٫۵ Euro، ۴ دلار آمریکا و ۴/۵ دلار کانادا

4 US$ & 4.5 Canada $

تلفن تماس ۰۰۴۹–۳۰–۳۴۵۶۰۶۴۲

آدرس اینترنت: **http://www.rahetude.de**

آدرس ای‌میل: anore@gmx.de

در پایان هفته دوم و سوم بهمن‌ماه، رادیو"صدای ایران" که در لس‌آنجلس به زبان فارسی برنامه پخش می‌کند، طی دو نوبت پیرامون حوادث ایران و افغانستان با سردبیر «راه‌توده» گفتگوئی انجام داد که بلافاصله از برنامه "ساعت صفر" این رادیو پخش شد۰ این گفتگو به ابتکار برنامه ساز این رادیو "مانوک خدابخشیان" انجام شد و طی آن، نقطه نظرات راه‌توده با صراحت و با این امید که همگی آنها از این رادیو پخش شود بیان شد۰ تا آنجا که روی سایت‌های اینترنتی صدا و شبکه ماهواره‌ای در داخل و خارج از کشور شنیده شده، این گفتگو در چند نوبت و همراه با اظهار نظرات برنامه ساز رادیو که بعدا به آن اضافه شده پخش شده‌است۰ متن پیاده شده این گفتگو را در زیر می‌خوانید:

انگلستان دست خود را از پشت موتلفه اسلامی برداشته و یا برخواهد داشت ؟

نقش "موتلفه" در ایران و "طالبان" در افغانستان!

صادق‌ترین اصلاح طلبان حکومتی، اگر در افشاگری‌های بزرگ اقتصادی کوتاهی کنند، بزرگترین موقعیت‌ها را برای پیشبرد اصلاحات از دست خواهند داد و خود نخستین قربانیان ادامه توطئه‌های مخالفان اصلاحات خواهند شد!

رخنه در تظاهرات معلمین، دادگاه سانسور شده شهرام جزایری، دستگیری سیامک پورزند، احضار روزنامه‌نگاران به اداره اماکن (سازمان امنیت جدید) و مقدمه چینی برای براه‌انداختن یک محاکمه جنجالی دیگر تحت عنوان مقابله با سلطنت طلب‌ها، جلوگیری از ورود سفیر جدید انگلستان و سرانجام، توطئه بزرگ و ضد ملی تحریک امریکا برای حمله به ایران کارنامه مافیای غارت و ثروت در هفته‌های گذشته‌است!

خدابخشیان– درباره بازسازی افغانستان بحث‌های زیادی این روزها می‌شود۰ شما اصولا دولت افغانستان را دولت پایداری می‌دانید که بتواند بازسازی افغانستان را رهبری کند؟ آیا دولت آقای حامدکرزای دولتی هست که بتواند روی پای خودش بایستد؟

راه‌توده– مسئله بسیار مهمی را شما مطرح کردید، مخصوصا حالا که آقای کرزای سفرهای دیپلماتیک در منطقه هم می‌کند و تا آنجا که ما می‌دانیم بزودی هم به ایران خواهد رفت۰

من امشب می‌خواهم، در ادامه صحبت‌هائی که در چند سال اخیر با هم داشته‌ایم، ابتدا یک بحثی را طرح کنم و سپس از درون این بحث بروم به سراغ سئوال شما۰ بحث در باره "مبارزه و سیاست" و "سیاست و عمل"۰ هر نتیجه‌ای از این بحث بگیریم، در نوع خودش به بحث در باره افغانستان امروز و آینده آن و حتی آینده حاکمیت در کشور خودمان باز می‌گردد۰

بحث اینست که عده‌ای می‌توانند مبارز باشند اما اهل سیاست و سیاستمدار نباشند۰ عده‌ای می‌توانند سیاستمدار و یا سیاست دوست باشند اما اهل عمل نباشند۰ یعنی چه؟

یعنی اینکه یک عده‌ای می‌توانند مبارز باشند، می‌توانند نارنجک ببندند کمرشان، می‌توانند عمل انتحاری بکنند، می‌توانند "سیانور" بگذارند زیر زبانشان تا بمحض گرفتار پلیس شدن آن را ببلعند و به زندگی‌شان خاتمه بدهند، می‌توانند اسلحه به کمرشان ببندند و بروند سر کوچه نان و ماست بخرند و ببرند به خانه تیمی و حتی بزرگترین فداکاری‌ها و قهرمانی‌ها را هم بکنند، اما همین عده وقتی لحظه سیاست فرار می‌رسد به فن سیاسی و سیاستمداری تسلط نداشته باشند و در حاشیه تحولات باقی بمانند و قادر نباشند از ابزار سیاسی هم برای پیشبرد هدفی که برای آن مبارزه کرده‌اند استفاده کنند۰ بحث من مربوط به چپ و یا راست نمی‌شود، بلکه بصورت عام صحبت می‌کنم۰ در جبهه راست هم مبارز وجود داشته است۰ همه آنها که از اختناق رضاخانی بیرون آمدند متعلق به جبهه چپ نبودند، عده‌ای مخالف عملی علیه حکومت رضاخان هم بیرون آمدند که متعلق به جبهه چپ بودند و بعدها به مردان حکومتی هم تبدیل شدند اما سیاستمدار و اهل این فن نبودند۰ در همین جمهوری اسلامی هم خیلی‌ها بودند و هستند که چپ نه از نوع مذهبی و نه از نوع غیر مذهبی‌آن نبودند اما همین وضعی را داشتند که در بالا برایتان گفتم۰ یعنی در دوران سیاست، فن سیاست و سیاستمداری را نمی‌دانند و اهل دوران سیاست نیستند۰

این یک گروه۰ گروه دوم سیاستمدارانی هستند که سیاست پیشه و یا علاقمند به سیاست هستند اما اهل عمل نیستند۰ روزنامه‌ها را می‌خوانند، اخبار سیاسی را دنبال می‌کنند، در محافل مختلف ابتکار بحث

سیاسی را بدست می‌گیرند، اما همه آنها در لحظه ضروری اهل عمل، مانور و استفاده از امکانات برای پیشبرد یک سیاست نیستند. تفاوت نمی‌کند، در این قسمت هم در هر دو اردوگاه چپ و راست ما با چنین پدیده‌ای روبرو هستیم. ذکر نمونه و مقایسه علی‌امینی با امیرعباس هویدا و یا قوام‌السلطنه و سهیلی شاید برای شنوندگان شما در آنجا بیشتر قابل درک و لمس باشد. یکی علی امینی که خط دارد، فکر دارد و برای عمل به فکر و برنامه‌اش ایستادگی می‌کند و حتی جلوی شاه هم می‌ایستد و یا برای جلب حمایت امریکا مانور می‌کند و یکی هم مثل هویدا، تا لحظه‌ای که دستور بازداشتش توسط شاه صادر شد تا بلاگردان او شود چاکر و حلقه‌بگوش و مجری اوامر ملوکانه ماند. آنقدر چاکر و مطیع که در زندان شاه هم دهان برای اعتراض و افشاگری باز نکرد و منتظر ماند تا آیت‌الله خلخالی تکلیفش را روشن کند! در میان سیاست‌پیشه‌های روزنامه خوان و اهل رادیوها هم که تا دلتان بخواهد می‌شود از افراد نام برد.

ریشه‌های فساد عظیم مالی، بحران همه جانبه اقتصادی و بحران حکومتی را نه در حساب‌های بانکی شهرام جزایری، بلکه در حساب‌های بانکی نهادهای وابسته به بیت رهبری و آن بنیادهای مذهبی–مالی باید جستجو کرد، که سرپرست‌های آنها، حکم نمایندگی رهبر را در دست دارند!

من باز تاکید می‌کنم که در این بحث مرزبندی راست و چپ مورد نظرم نیست، بلکه عام صحبت می‌کنم و نتیجه گیری از آن، هم شامل حال امثال من می‌شود که به جبهه چپ تعلق دارم و هم شامل حال کسانی می‌شود که در برابر جبهه امثال من قرار دارند.

در امر افغانستان امروز و آینده دولت کنونی و موقت آن هم بحث را می‌توان از همین جا شروع کرد. ببینید! سیاست یعنی هنر استفاده از موقعیت‌ها. آقای کرزای که دولت موقت را در افغانستان تشکیل داده، اگر آدم زیرکی باشد که ظاهرا اینطور به نظر می‌رسد، می‌تواند موفقیت‌هائی بدست بیآورد و کشتی به گل نشسته افغانستان را در توفان حضور نیروهای نظامی خارجی در کشورش، در حد بازگرداندن استقلال به این کشور از گل بیرون بکشد، در عین حال نامش می‌تواند بعنوان ساستمداری وابسته به امریکا و انگلیس و برباد دهنده استقلال ملی افغانستان در تاریخ ثبت شود. ما باید ببینیم این دولت موقت و کسانی که آمده‌اند قدرت را بعد از طالبان در افغانستان بدست گرفته‌اند چه برنامه‌ای را می‌خواهند پیش ببرند و چگونه می‌خواهند به موفقیت برسند و چه هدفی را دنبال می‌کنند. یعنی کشور را حفظ کنند، جنگ داخلی را خاتمه بدهند، دولت خودشان را تثبیت بکنند، به ملوک‌الطوایفی نظامی خاتمه بدهند، درگیری با کشورهای همسایه درست نکنند و آرام آرام به یک کشور مستقل تبدیل کنند و یا بر عکس. اگر حرکت در جهت اول باشد، ما نام این کار را می‌گذاریم حرکت به جلو؛ اگر قرار باشد باز همان مسائل گذشته تکرار شود که دیگر چه تغییری؟ خُب همان وضع گذشته بود دیگر. اگر قرار است افغانستان در موقعیت دیگری قرار بگیرد، کارآمدی و زیرکی سیاسی و یا همان سیاستمداری توام با عمل مطرح می‌شود. اینجاست که سرنوشت سیاسی آقای کرزای بعنوان کسی که در بدترین شرایط ممکن و با حضور نیروهای خارجی در کشورش سکان اداره افغانستان را بدست گرفته مشخص می‌شود. یا ایشان نامش در تاریخ افغانستان بعنوان یک نجات دهنده افغانستان باقی خواهد ماند و یا بعنوان یک مجری سیاست‌های جدید و متکی به ابزارهای نوین استعماری.

کشاکش‌ها و تلاش‌های سیاسی موجود در افغانستان، سرانجام باید به این دو راه ختم شود. پذیرش بندگی خارجی و یا رفتن به سمت استقلال کشور. فقط هم آقای کرزای در تکاپو نیست، ما اطلاعاتی که از رایزنی‌های پادشاه سابق افغانستان و خانه پر رفت و آمد او در این روزها داریم همین را می‌گوید. او هم فعال است، که البته بهتراست بگویم اطرافیان او در خانه‌ای که در رُم دارد فعال هستند. پسرهای ایشان هستند، کارشناسان هستند و البته ایشان هم دیدارهائی می‌کند. از نظر ما ملی‌ترین سیاست در حال حاضر عبارتست از جمع کردن نیروها. دشوارترین، مبرم‌ترین و ملی‌ترین کاری که باید در افغانستان انجام شود همین است. تمام کسانی که می‌توانند در افغانستان کمک به پایان جنگ خانگی، برقراری مناسبات صلح آمیز با همسایه‌ها، تامین امنیت داخلی و خارج ساختن نیروهای خارجی از کشور بکنند باید به کشور فراخوانده شوند و هر سیاستی که مانع این امر شود سیاستی ملی نیست. برای اداره افغانستان، تشکیل دستگاه دولتی، تشکیل ارتش و خلاصه تمام سازمان‌های ضروری یک حکومت مرکزی به نیروی با تجربه و تحصیل کرده نیاز است. اگر برگماری‌ها و مسئولیت واگذار کردن‌های همین دوران کوتاه اخیر افغانستان را ملاک بگیریم و امیدوار باشیم که ادامه پیدا می‌کند، آنوقت جائی برای ادامه امیدواری باقی می‌ماند. مثلا همین خانم "سهیلا" که وزیر صحت عامه و یا درمان و بهداشت دولت آقای کرزای شده در این کار تجربه طولانی دارد. در دولت دکتر نجیب الله هم او مهم‌ترین و بزرگترین بیمارستان کابل را اداره می‌کرد. خُب این اقدام درستی است که افراد لایق را به صرف تفکرات ایدئولوژیک و یا گرایش‌های سیاسی گذشته و یا حتی حال آنها از پذیرش مسئولیت و خدمت در افغانستان ویران و نیازمند کادر تحصیل‌کرده و با تجربه محروم نکنند. یعنی همان اشتباه بزرگی که دولت ربانی کرد و نتوانست با دولت دکتر نجیب الله یک کابینه ائتلافی تشکیل دهد و سیاست آشتی ملی و جلوگیری از ادامه جنگ در کشور را پیش ببرد و دیدیم که چگونه هم شکست خورد و جای خودش را به طالبان داد. در کشور خودمان هم این مشکل را شاهدیم و می‌بینید که با ادامه سیاست واقعا ضد ملی و فاشیستی "خودی" و "غیرخودی" چه ضربات بزرگی به کشور زده‌اند و ادامه هم می‌دهند. بخش عمده‌ای از فساد و بحران و تباهی موجود در ایران ناشی از همین امر است. امری که با شعار "ایران برای همه ایرانیان" در انتخابات مجلس ششم کوشیدند آن را خاتمه بخشند اما نیروهای فاشیستی و غارتگری که مافیای قدرت و ثروت را در جمهوری اسلامی تشکیل داده‌اند با انواع کارشکنی‌ها و حتی یورش به نیروهای ملی–مذهبی مانع آن شدند و هنوز هم مانع هستند.

بهرحال، می‌خواستم بگویم که هنر استفاده از موقعیت‌ها امروز در افغانستان در معرض دید تاریخ گذاشته شده‌است. بخش مهمی از این هنر، همان هنر استفاده و بهره‌گیری از همه نیروها و فراهم ساختن امکان تجمع نیروهاست. ما اطلاع داریم که کوشش‌هائی در این جهت می‌شود، حتی در خانه پادشاه سابق افغانستان. در این خانه هم به کسانی که برای مذاکره با پادشاه سابق به رُم می‌روند روی استفاده از همه نیروها تاکید می‌شود و حتی برخی نظامیان دولت نجیب‌الله هم برای خدمت در ارتش نوین افغانستان دعوت شده‌اند. این واقع بینی ادامه خواهد یافت یا خیر و یا اساسا تحقق خواهد یافت یا خیر؟ باید منتظر آینده شد؛ اما یک مسئله

قطعی است و آن اینست که هیچ دولتی در افغانستان نمی‌تواند بدون بهره‌گیری از کادر اداری و حکومتی دولت نجیب‌الله پا بگیرد؛ همانطور که هیچ ارتشی در افغانستان نمی‌تواند تشکیل شود و انسجام پیدا کند بدون آنکه از افسران و حتی ژنرال‌های دوره دیده و تحصیل کرده دولت نجیب‌الله و پیش از دولت او استفاده شود. ممکن است فرماندهان انگلیسی و امریکائی و یا آلمانی در کابل و یا شهرهای بزرگ دیگر افغانستان بتوانند در یک ستادی با هم بنشینند و بعنوان نیروی حافظ صلح و یا نیروی نظامی سازمان ملل متحد طرح‌های کلی را تنظیم کنند، اما این فرماندهان و ژنرال‌ها و نظامیان خارجی آنقدر باید عاقل باشند که خودشان در پادگان‌های نظامی مستقر نشوند و فرماندهی واحدهای نظامی افغانی را برعهده نگیرند. دراینجاست که ضرورت استفاده از هزاران نظامی و صدها نظامی ارشد سابق افغانستان مطرح می‌شود. نظامیان ارشدی که عمدتا در اتحاد شوروی دوره‌های عالی نظامی را گذرانده‌اند، به یک تا دو زبان خارجی تسلط دارند، سابقه ۱۰–۱۵ سال جنگ کلاسیک با جنگ‌های چریکی را دارند، استفاده از سلاح‌های مدرن را می‌دانند، خلبان‌های ورزیده و صاحب تجربه هستند. اینها مسائلی نیست که یک شبه و یکساله بتوانند به آن چریک باصطلاح مجاهد و از کوه پائین آمده که حتی سواد خواندن و نوشتن را هم ندارد یاد بدهند و از آنها یک ارتش کلاسیک بسازند. شما به فیلم‌های خبری مربوط به پلیس جدید افغانستان و یا به سربازانی که لباس سبز نظامی به تنشان زار می‌زند نگاهی بیاندازید. این ارتش و یا پلیس نیست، یک بازی است و به همین دلیل هم از غروب دیگر در کابل امنیت نیست و غارت و دزدی حاکم است و در فرودگاه شهر هم می‌توانند وزیر حمل و نقل را زیر ضربات مشت و لگد بکشند و کسی هم نباشد که جلویشان را بگیرد. ارتش ملی فقط با نیروی نظامی تعلیم دیده خود آن کشور می‌تواند تشکیل شود. بنابراین، می‌خواهم بگویم که تشکیل ارتش ملی در افغانستان بدون استفاده از نیروی نظامی کلاسیک دولت‌های پیشین افغانستان ناممکن است، همانطور که تشکیل دولت سراسری در افغانستان بدون بهره‌گیری از نیروی اداری و حکومتی دولت‌های سابق ناممکن است. از اینجا به بعد است که باید دید آقای کرزای و یا حتی پادشاه سابق افغانستان و مشاورانش آنقدر تیزبینی و عزم و اراده فراخواندن همه امکانات باقی مانده در کشور را برای نجات افغانستان دارند یا خیر!

دولت کنونی و موقت افغانستان، اگر بخواهد ارتش مرکزی و دستگاه واقعی دولتی داشته باشد، هیچ راهی برایش وجود ندارد مگر استفاده از بقایای دولت و ارتش دولت دکتر نجیب‌الله.

آیا از ژنرال‌ها و کادرهای دولت نجیب‌الله باید ترسید؟

در اینجا، البته شما و یا شنوندگانتان می‌توانید سئوال کنید که آیا دولت کرزای، پادشاه افغانستان و یا نیروهای نظامی امریکائی–انگلیسی برای گشایش چنین فضائی در افغانستان ترس ندارند، بویژه در ارتباط با فرماندهان سابق ارتش. پاسخ من اینست که قطعا آنها از این امر بیم دارند و در همه محاسبات خودشان این واقعیت را هم می‌گنجانند، اما دو نکته را نباید فراموش کرد: اول اینکه چاره‌ای جز این وجود ندارد، دوم اینکه دیگر پشت جبهه‌ای مانند اتحاد شوروی وجود ندارد که به زعم خودشان نگران باشند.

همین مسئله در ارتباط با فضای سیاسی افغانستان هم مطرح است، یعنی نمی‌شود چنین استفاده کسترده‌ای از همه نیروها، همراه با آزادی فعالیت‌های سیاسی و قانونی نباشد. این مسئله حتی در ارتباط با افغان‌های تحصیل کرده نسل جدید هم که در اروپا و امریکا هستند مطرح است. یعنی آنها هم به چنین فضائی در افغانستان نیاز دارند و چنین فضائی را نشانه تثبیت وضع و بازنگشتن افغانستان به گذشته ارزیابی می‌کنند. قطعا نیمه راست فعالیت‌های سیاسی آینده افغانستان را همین قشر و با تفکر و اندیشه‌های امریکائی و انگلیسی تشکیل خواهد داد و اتفاقا گشایش فضای سیاسی برای فعالیت‌های احزاب سیاسی با اتکاء به همین گرایش و نیرو نکته‌ایست که دولت کنونی و دولت‌های آینده افغانستان به آن فکر می‌کنند و آن را نیروی تقابل سیاسی با گرایش‌های چپ و یا بیرون آمده از دل دولت دکتر نجیب‌الله می‌دانند. اینها بحث‌هائی است که اینجا و آنجا شنیده می‌شود که در رایزنی‌های سیاسی خانه پادشاه سابق افغانستان، در کابینه آقای کرزای و برخی محافل سیاسی و حزبی سابق افغانستان هم جریان دارد و حتی در عمل هم بدنبال آن هستند، نه تنها با رایزنی و مذاکره و دیدار، بلکه با سفر به افغانستان و زمینه سنجی‌ها، که اگر ضرورت داشته باشد و صلاح باشد ما هم اطلاعاتی را که دراین زمینه‌ها داریم خواهیم گفت.

خدابخشیان– شما آقای کرزای را صاحب یک استراتژی و دکترین در این ارتباط می‌بینید؟

راه‌توده– من فقط می‌خواهم براساس عملکرد کوتاه مدت آقای کرزای بگویم که او سیاستمداری زیرک و یا همان که در ابتدا گفتم سیاستمداری اهل عمل بنظر می‌رسد و برای استفاده از موقعیت‌ها تاحالا خوب مانور کرده‌است و حتی می‌رود تا پل ارتباط میان جمهوری اسلامی و امریکا هم بشود! متعلق به جبهه ما نیست، اما همانطور که در ابتدا گفتم، ارزیابی را بصورت عام نسبت به "مبارزه بی سیاست" و"سیاست بدون عمل" کردم. البته، باز هم تاکید کنم که این امر ناشی از تحمیل واقعیات هم هست. واقعیت اجتناب ناپذیر بودن استفاده از همه نیروها؛ و به همین دلیل هم مبارزان قدیمی افغانستان می‌توانند و می‌خواهند از موقعیت استفاده کرده و وارد میدان سیاست شوند!

طبعا چنین روندی، اگر حتی با موفقیت نسبی هم همراه شود، یا حتی اگر کوتاه مدت هم باشد، تاثیرات بسیار جدی بر حوادث ایران و جمهوری اسلامی خواهد داشت.

ما اطلاعمان تا اینجا اینست و من سعی کردم خطوط این اطلاعات را برای شما بازگو کنم، بدون آنکه بخواهم به تحلیل نتیجه نهائی کار و دشواری‌های متعدد این روند و بویژه در ارتباط با استراتژی جدیدی که امریکا در جهان و منطقه به اجرا گذاشته بپردازم. اینها خودش یک مبحث دیگری است. بحث ما بر سر تجمع نیروها و استفاده از همه نیروها برای تشکیل یک دولت در افغانستان، تشکیل یک ارتش ملی در افغانستان و گشوده شدن فضای سیاسی دراین کشور است. ما اطلاعات جسته و گریخته‌ای داریم که احتمالا در امریکا هم ممکن است برخی افراد و شخصیت‌های ایرانی و یا افغانی داشته باشند و آن اینست که در فروردین ماه کنگره قبائل افغانستان و یا همان "لوئی جرگه" افتتاح خواهد شد و پادشاه سابق افغانستان هم آن را افتتاح خواهد کرد و رئیس سنی آن خواهد شد. باز هم اطلاعاتی وجود دارد در باره میهمانانی که برای مراسم

افتتاح این کنگره از کشورهای منطقه دعوت شده‌اند و در کنار آنها از برخی افراد مربوط به خانواده نظام قبل از انقلاب ۵۷ ایران هم برای شرکت دراین مراسم دعوت شده‌اند. نمی‌دانیم جمهوری اسلامی چه واکنش رسمی و یا غیر رسمی خواهد داشت و اساسا در این جرگه شرکت خواهد کرد یا خیر، اما می‌دانیم که از خانواده سلطنتی سابق کسانی دعوت شده‌اند. حرف و نقل در باره نقش پادشاه سابق افغانستان، یعنی ظاهرشاه بعد از این کنگره و یا لوئی‌جرگه هم بسیار است، از جمله از سوی سلطنت خواهان ایران و وابستگاه نظام شاهنشاهی سابق که امیدواری‌های زیادی دارند؛ اما محتمل‌ترین شکلی که تا کنون مطرح است، حفظ جمهوری در افغانستان است و درکنار آن یک شورای عالی قبائل قرار است تشکیل شود که ریاست آن به پادشاه سابق افغانستان واگذار خواهد شد. این شورا نقشی مثل نقش مجلس سنا را ایفاء خواهد کرد و باحتمال بسیار اختیارات مربوط به جنگ و صلح، اعلام رفراندوم و یا حتی برکناری رئیس جمهور و دستور انتخابات جدید را برعهده‌اش خواهند گذاشت. اینها طرحهائی است که مطرح است. باید دید روند حوادث چه پیش خواهد آورد. طبعا ما هم از حفظ نظام جمهوریت در افغانستان خرسندیم و این را هم ضربه‌ای به طرفداران حکومت مطلقه و یا طرفداران احیای سلطنت صفویه در جمهوری اسلامی می‌دانیم که می‌خواهند زیر پرچم امام هشتم در خراسان تخته پوست سلطنت را دوباره پهن کنند.

قوماندان بازی در افغانستان پایان نخواهد یافت، مگر با گشوده شدن فضای سیاسی در ایـــن کشـــور و ورود احزاب سیاسی به جامعه. در این صورت، سخن و نظـــر جای گلوله و مین را خواهد گرفت!

خدابخشیان– برخی از کارشناسان جوان ، که عمدتا در نشریات عرب زبان هم مطلب می‌نویسند از عصر جدیدی یاد می‌کنند که اسم آن را گذاشته‌اند عصر دمکراسی امریکائی–آسیائی! همین کارشناسان می‌گویند این نمونه‌ایست برای همگان. آیا چنین مدلی را امروز می‌شود پیاده کرد؟ فشارهائی که به آقای پرویز مُشرف در پاکستان وارد می‌آید برای رفتن به طرف همین مدل است؟ واقعا عصر اسلام طالبانیستی تمام شده‌است؟ در پاکستان در مکتب‌خانه‌های محل پرورش طالبان را دارند می‌بندند، می‌خواهند به خان‌خانی مذهبی خاتمه بدهند. پرویز مُشرف می‌گوید که می‌خواهد اسلام مُدرن را در کشورش پیاده کند و درهای پاکستان را به روی تمدن بگشاید. آیا واقعا همه چیز از افغانستان شروع شده‌است؟ افغانستان یک مدل می‌شود؟

راه‌توده– این صحبتی است که کسان دیگری هم می‌کنند؛ شاید یک تخیل باشد، ببینیم حوادث چه پیش خواهد آورد و منطقه و جهان به کدام سو خواهد رفت. باید توجه بکنیم که وقتی در باره دمکراسی در افغانستان صحبت می‌کنیم و یا در باره مدل جدید در منطقه و یا فصل جدیدی از روابط اجتماعی در افغانستان نظر می‌دهیم، ابتدا باید بخاطر داشته باشید که در باره کشوری صحبت می‌کنیم که به معنای واقعی کلمه کشوری‌است عقب مانده، با روابط فئوالی جا افتاده، که با مذهب و سنت‌های دینی اقوام مختلف هم عجین است. در یک چنین کشوری اصلاحات، دمکراسی و شریک کردن مردم در سرنوشت کشور خواه نا خواه با دشواری‌هائی روبروست، بویژه آنکه فعلا ارتش‌های امریکا و انگلیس در آنجا مستقر شده‌اند و سرنوشت افغانستان را آنها می‌خواهند رقم بزنند و ما شاهدیم که روند جهانی و آن استراتژی و یا دکترین جدیدی که امریکا اعلام کرده و با قدرت نظامی در پی اجرای آنست، با دمکراسی و مردمسالاری همخوانی ندارد. بنابراین وقتی حرف‌هائی از نوع مراجعه به آراء عمومی در مطبوعات داخل کشور نوشته می‌شود، برای افغانستان امروز و این لحظه اعتبار ندارد! کسانی که در تهران این مطالب را در نماز جمعه‌ها می‌گویند و یا در مطبوعات می‌نویسند می‌خواهند چیز دیگری بگویند اما چون نمی‌توانند از این در وارد می‌شوند، یکباره طرفدار آراء مردم می‌شوند، درحالیکه باید گفت "اگر شما کفاشید، دوتا بخیه به کفش خودتان بزنید! به این آقایان باید گفت که ۲۳ سال فرصت‌های طلائی را در افغانستان، منطقه و بویژه در ارتباط با فلسطین از دست دادید، حالا دیگر کسی به مدلی که شما در جمهوری اسلامی ارائه کرده‌اید اعتناء ندارد و اعتباری هم برای آن قائل نیست. کسانی که آراء مردم را در کشور خودشان پایمال کرده و حتی به خون می‌کشند، چگونه می‌توانند پیشنهاد دهنده مراجعه به آراء عمومی در افغانستان باشند؟ آن زمان که ما فریاد می‌کشیدیم و می‌گفتیم شما بجای صدور انقلاب با جنگ و حادثه آفرینی در کشورهای اسلامی یک مدل حکومتی ارائه کنید که با همه کشورهای منطقه متفاوت باشد، آنوقت خواهید دید که مردم این کشورها چگونه دنبال شما راه خواهند افتاد، گوششان بدهکار نبود. آقایان رفتند دنبال "بوسنی" و فکر کردند زیر پرچم ناتو یک جمهوری اسلامی دیگر در قلب اروپا برپا خواهند کرد! به نقش امثال آیت‌الله جنتی در همین ارتباط واقعا یک روزی در ایران باید رسیدگی قانونی و دادگاهی بشود. میلیاردها دلار پول ایران صرف همین ماجراجوئی‌ها شد. یا رفتند دنبال تضعیف یاسرعرفات و او را خائن معرفی کردند و به ایران راه ندادند. همین کار را با دولت‌های افغانستان کردند. بهترین فرصت‌ها را در دولت دکتر نجیب‌الله از دست دادند و حالا چرخ پنجم درشکه‌ای که در شش اسبه در افغانستان حرکت می‌کند هم به حساب نمی‌آیند. میلیاردها دلار پول را خرج توطئه‌ها کردند و ۲٫۵ تا ۳ میلیون افغان را در کشور پناه دادند و تاثیرات تاریخی در بافت شهرهای شرقی و حتی مرکزی ایران بوجود آوردند و حالا یادشان افتاده‌است که باید به آراء عمومی مراجعه کرد. یک نفر هم نمی‌پرسد که وقتی ارتش های انگلیس و امریکا در کابل مستقر شده‌اند از کدام آراء عمومی و انتخابات سخن می‌گوئید؟ بجای این حرف‌ها بروید کارنامه سیاست خارجی ۲۳ ساله‌تان را مرور کنید و دفاتر مالی بنیادها، سپاه، واحد صدور انقلاب، کمیته امام و آستانقدس رضوی، سپاه حادثه آفرین قدس را باز کنید و ببینید سیل دلارهای نفتی را کجا خرج کردید و سرانجام به سود کی تمام شد؟

در ارتباط با خود افغانستان، طبعا این کشور نمی‌تواند به ۱۰ سال پیش باز گردانده شود. با بحث‌هائی که در باره عبور لوله‌های نفت و گاز و حق ترانزیت آن‌ها مطرح است، تحولات در این کشور اجتناب ناپذیر است و امریکا و انگلیس هم چاره‌ای جز خرج بخشی از این حق ترانزیت در افغانستان ندارند و برای این کار هم نیاز به امنیت مرزها و مناطق عبور نفت و گاز دارند!

خدابخشیان– همین حالا هم تاثیر این حضور را می‌بینیم. مثلا دستگیری بسیاری از علما و روحانیون فناتیک در پاکستان. ما شاهد گام‌هائی برای دگرگونی افغانستان و حتی منطقه هستیم.

راه‌توده– در باره رویدادهای پاکستان، عمدتا باید توجه کرد به درگیری‌های نظامی رو به احتمال بین این کشور و هندوستان، همچنین توجه داشت به تمایل امریکا به درگیری نظامی بین هندوستان و چین. شما باید برای تحولات کنونی جهان، بی وقفه به آن استراتژی بزرگی توجه داشته باشید که امریکا برای برون رفت از بحران اقتصادی خودش و چنگ انداختن به منافع دیگر کشورهای بزرگ سرمایه‌داری از یکسو و جلوگیری

از برخی‌اتحادها بین کشورهای مختلف جهان علیه ایـن اسـتراتژی و ایـن سیاست نظامی به آن نیاز دارد. در همین رابطه است که امریکـا می‌کوشـد چین را چنان در منطقه‌ای که در آن قرار دارد درگیر کند که هم اتحادهای نظامی منطقه‌ای را با این کشور مشکل بسازد و هم رقیب آینـده را از هـم اکنون زمین‌گیر کند. شما می‌دانید که الان مدتی است چین تـلاش بسـیار می‌کند یک پیمان نظامی را تحت نام "پیمان شانگهای" بوجود بیآورد کـه در آن هندوستان و روسیه شرکت داشته باشند. آنها می‌خواهند در برابر ناتو بایستند.

با توجه به این نکات است که باید بـه سـراغ تحـولات کنونـی پاکستان رفت. پاکستان برای آنکه نیروی نظامی و تمام قـدرت خـود را در مرزهای هندوسـتان متمرکـز کنـد، چـاره‌ای نـدارد جـز آنکـه از مرزهـای افغانستان خیالش راحت شود. این آسوده خاطری هم ممکن نیست مگر بـا تخریب پشت جبهه مذهبی‌ای که برای دخالت در افغانستان طی ۲۳ سـال فراهم کرده بود. این پشت جبهه اکنون در خود پاکستان هم قدرتـی اسـت که تحت عنوان وابسـتگان مـدارس حقـانی، وهـابیون و دیگـر فرقـه‌های ارتجاعی مذهبی خود نمائی می‌کند. نه تنها خود نمـائی می‌کنـد، بلکـه بـا همسوئی حکومـت ایـن کشـور در پذیـرش آنچـه کـه در افغانسـتان روی می‌دهد، به شکل مخالفت با سقوط طالبان خود را نشان می‌دهد. پشت این مخالفت‌ها بخشی از فرماندهان نظامی پاکستان قـرار دارنـد کـه در تولیـد تریاک و قاچاق مواد مخدر، در تجارت داخلی و خارجی پاکستان سهم دارند و از زمینداران بزرگ این کشورند.

آینده در باره سیاستمداری و وطن خواهـی حـامدکرزای قضاوت خواهد کرد، که آیا او توانست استقلال ملی را بـه افغانستان بازگرداند و یا درخدمـت امریکـا و انگلسـتان، مجری استراتژی جهانی و منطقه‌ای آنها شد!

در همین رابطه حتمـا شـما می‌دانیـد کـه چیـن و پاکسـتان بـا یکدیگر مناسبات تسلیحاتی هم دارند، که این بر می‌گردد به درگیری‌هـای نظامی هندوستان و چین در دهه ۶۰ کـه چیـن بـا ایـن مناسـبات نظـامی کوشید یک جبهه نفوذی در پاکستان بوجود بیآورد. بهرحال، یک مجموعـه بغرنجی از مناسبات سیاسی، نظامی و اقتصـادی در ایـن فعـل و انفعـالات مطرح است. شما همین روزهـا اگـر خبرهـا را دنبـال کـرده باشـید، حتمـا شنیده‌اید که فشارهائی هست به چین که حق ندارد در یک برخورد نظـامی بین هندوستان و پاکستان به هندوستان اسـلحه بدهـد، زیـرا بـا پاکسـتان قرارداد نظامی دارد. اینها طرحها و تفسیرهائی است که حدس زده می‌شود؛ باید دید چگونه پیش می‌رود و مثلا در این میان تکلیف کشمیر دوپارچه به کجـا خواهـد کشـید. فعـلا جـهان یـک دوران پـر التـهاب شـکل گـیری بلوک‌بندی‌هـای نظـامی–اقتصـادی جدیـد را پشـت سـر مـی‌گـذارد کـه بازتاب‌های سیاسی هم دارد. جهان در حال دگرگونی است. ما باز هم تاکید می‌کنیم که مسئله انفجار نیویورک، از نظر مـا، همـانطور کـه در اعلامیـه راه‌توده به این مناسبت مطرح شد، یک رایشتاک بود برای قرن ۲۱ و حـالا شما شاهد یارگیری‌هائی هستید که انسان را به یاد "متفقین" و "متحدیـن" در جنگ دوم جهانی می‌اندازد. باید دید در میـان کشـورهای اروپـائی چـه اتحاد و یا مخاصمه‌ای شکل خواهد گرفـت، مـردم ایـن کشـورها و بویـژه کشورهای جهان عقب نگهداشته شده که اسـتقلال و منـابع ملـی آنـها در معرض خطر جدی است چه واکنشی نشان خواهند داد، جنبش‌هـای جدیـد چه اشکالی به خود خواهد گرفت. بهرحال، بازهم تاکید می‌کنم که ما یـک دوران پرتلاطم گذار را طی می‌کنیم و البته اینگونه هم نیست کـه بـه هـر شکل که خواستند سرنوشت جهان و بشریت را بتواننـد رقـم بزننـد. اراده و خواست مردم همیشه آن نیروی تعیین کننده‌ایست کـه توسـط غـارتگران جهانی و ستم پیشگان و غارتگران داخلی کشورها، آنقدر بـه آن بـهاء داده نمی‌شود که یکبار در محاصره آن قرار می‌گیرند!

پـیرامون ۱۰–۱۲ سـال دوران رهـبری فاجعـه بـار "علی‌خامنه‌ای" باید بـا صراحـت ممکـن و جسـارت ضروری سخن گفت، حتی اگر این مرحلـه از مبـارزه عواقب و عوارضی سنگین برای اصلاح طلبـان صـادق درون حاکمیت در پی داشـته باشـد. بـرای پیشـبرد اصلاحات و جنبش هیچ چـاره‌ای جـز پذیـرش ایـن عوارض و عواقب نیست!

در اینجا یکبار دیگـر روی آن دو محـوری کـه در ابتـدای ایـن گفتگو مطرح کردم تاکید می‌کنم. یعنی عمل گرائی در سیاست و تسلط بـه امر سیاست در مبارزه. باید ببینیم که در افغانستان دولت کنونـی چگونـه از دل مبارزه و سیاست می‌تواند گلیم خود را بـیرون بکشـد و اسـتقلال ایـن کشور را حفظ کند و یـا حتـی در کشـور خودمـان هـم بـاید ببینیـم کـدام سیاستمدار و یا سیاستمداران توانائی در چهار راه حوادث خواهند توانست در کنار جنبش مردم، که واقعا یک شانس بزرگ برای میهن‌ماست عبور کـرده و تمامیت ارضی میهن ما را حفـظ کنـد و خطـر را از روی سـر ایـران دور سازند. آنچه مسلم است، هیچکس با ماجراجوئی و مبارزه جوئـی عـاری از سیاستمداری و سیاستداری بی اعتناء به خواست مردم و مبارزه مـردم راه بجائی نخواهد برد. همانطور که برای آقای کـرزای در افغانسـتان راه‌هـای مختلفی برای مانورهای سیاسی باز شده‌اسـت. بـاید دیـد او آنقـدر زیـرک هست که بتواند علیرغم حضور نظـامی امریکـا و انگلیـس در ایـن کشـور اتحادی از همه نیروها در کشورش بوجود بیآورد و کشتی بـه گـل نشسـته افغانستان را به ساحل استقلال و اساسا موجودیت برساند.

جنبش کنونی در کشورما، یک شانس تاریخی برای نجات تمامیت ارضی کشور است، که با تمـام قـوا باید کوشید مخالفان آن را از میدان بدر کرد!

همانطور که گفتم باید، منتظر شد و دید این آقـای کـرزای چـه جهتی را می‌خواهد بگـیرد و در ایـن آب گل‌آلـود چگونـه می‌خواهـد و یـا می‌تواند شنا کند. ظاهرا بدون تشکیل یـک ارتـش ملـی هیـچ امنیتـی در افغانستان برقرار نخواهد شد و برای تشکیل این ارتش هم هیچ چاره‌ای جز استفاده از افسران بلندپایه و بـا تجربـه دولت‌هـای گذشـته نیسـت. حتـی فضای سیاسی کشور را هم ناچارند برای مقابله با بقول خودشان قومـاندان بازی و یکه تازی گروه‌های مسلح باز کنند تا بجای گلوله، کـلام و منطـق در جامعه برای خودش جا باز کند. در غیر اینصورت جنـگ ادامـه خواهـد یافت و افغانستان هم تجزیه خواهد شد. شما به تاریخ افغانستان هـم کـه مراجعه کنید، می‌بینید که تشکیل ارتـش قـوی مرکـزی همیشـه یکـی از پشتوانه‌های حکومت‌های مرکزی در افغانستان بوده‌اسـت، حتـی حکومـت

داوود در افغانستان هم همین برنامه، یعنی تقویت و تحکیم یک ارتش مرکزی قوی را پیش برد. پدر این ظاهرشاه هم همین گونه عمل کرد. البته، همینجا هم برای شما و شنوندگانتان بگویم که با توجه به جنگجوئی و سلحشوری مردم افغان، ارتش‌های منظم در این کشور همیشه بسیار پرقدرت بوده‌اند. در دو دولت کارمل و نجیب‌الله هم، با آنکه جنگ از هر طرف به این دو دولت تحمیل شده بود و تمایلات مذهبی در داخل ارتش کار سازماندهی را دشوار ساخته بود، همین ارتش منظم در این دو دولت توانست جلوی جنگ داخلی بایستد. ارتش شوروی نقش داشت، اما برخلاف همه تبلیغاتی که می‌کنند و ادعاهایی که مطرح می‌کنند، من با قاطعیت و اطلاع به شما می‌گویم که نقش محوری در جنگ با ارتش خود افغانستان بود و به همین دلیل هم هست که به شما گفتم برای تشکیل ارتش ملی در افغانستان هیچ چاره‌ای جز استفاده از ظرفیت‌های باقی‌مانده ارتش سابق وجود ندارد. آنها خوب می‌دانند با قوماندان بازی در ایالات چگونه رفتار کنند و مرزهای کشور را ببندند.

خدابخشیان– من اخیرا یک مقاله بسیار کوتاه و در عین حال بسیار محکم و استوار در یکی از نشریات انگلیسی خواندم. تیتر این مقاله بود "ایران بعد از طالبان یخ زد". واقعا سقوط طالبان در افغانستان باعث یخ زدن جمهوری اسلامی شد؟ البته خیلی‌ها معتقدند این اصلاحات است که یخ زده و عده‌ای هم مثل شما نظر دیگری دارند و معتقدند اصلاحات در ایران ریشه دارد و پیش می‌رود. درباره استدلال آنها که می‌گویند اصلاحات یخ زده شما چه پاسخی دارید؟

راه‌توده– من می‌خواهم ابتدا از کسانی که خیلی دو آتشه از شکست اصلاحات سخن می‌گویند و در عین حال برای سرنگونی و تغییرات اساسی در ایران سخن می‌گویند و در عین حال منتظر سقوط جمهوری اسلامی هستند بپرسم: بسیار خوب، فرض می‌کنیم اصلاحات شکست خورده! جنبش هم ناموفق از آب در آمده‌است. حالا بفرمائید که قرار است آن سرنگونی مورد نظر شما بدست چه کسانی انجام شود؟ واقعا از آنهائی که شعار می‌دهند این حکومت باید سرنگون شود، مردم بریزید بیرون، معلمین حکومت را سرنگون کنید، دانشجویان به رژیم حمله کنید و از این نوع توصیه‌ها، خُب از این آقایان قطعا باید پرسید: اگر جنبش شکست خورده و اصلاحات هم در ایران ممکن نیست، بفرمائید از درون این جنبش شکست خورده چه کسانی باید بیرون بیآیند و بریزند توی خیابان؟ ابتدا مردم را ناامید می‌کنید و بعد آنها را به سنگین‌ترین حملات به رژیم دعوت می‌کنید! اگر جنبش را قبول دارید و متکی به آن مردم را دعوت به تشدید مبارزه می‌کنید، پس سخن از شکست جنبش، بن‌بست اصلاحات و جنبش و این حرف ها دیگر چیست؟ البته این عده نظر واقعی و حرف اصلی‌شان‌اینست که مردم جمهوری اسلامی را سرنگون کنید چون اصلاحات در آن نا ممکن است. بسیار خُب، کسانی که این نظر را دارند چرا با صراحت و با همین شعار نظرشان را مطرح نمی‌کنند و لب لب می‌کنند؟ این که خجالت ندارد. اگر یقین دارید، بسیار خُب شعارش را بدهید. کسی که اعتراض ندارد! ما واقعا متاسف می‌شویم وقتی این نوع نظرات و حرف‌ها را می‌شنویم و یا می‌خوانیم. بازهم دلم می‌خواهد به آن بررسی اولیه‌ای که با هم در باره سیاست و مبارزه کردیم باز گردم و بگویم همین تخیل‌پروری‌ها، انفعال‌ها و عقب ماندن از قافله مردم هم ناشی از نداشتن عمل در سیاست و نداشتن سیاست در مبارزه است.

دو خطر از خارج و داخل جنبش و تمامیت ارضی ایران را تهدید می‌کند. از نظر ما خطر داخلی که همان جبهه مخالفان اصلاحات و مافیای غارت و ثروت‌است، به مراتب خطرناک‌تر از خطر خارجی است و برای دفع خطر خارجی باید ابتدا آن را سرنگون کرد!

اگر جنبش شکست خورده و اصلاحات به بن‌بست رسیده، پس چرا مردم را به ریختن به خیابان‌های دعوت می‌کنند؟ اگر هم منظور سرنگونی جمهوری اسلامی است و معتقدند اصلاحات در جمهوری اسلامی ناممکن است، بسیار خُب، چرا همین را با صراحت نمی‌گویند و شعار صریح و روشن آن را نمی‌دهند! خجالت می‌کشند و یا خودشان هم باور ندارند؟

در کنار این نظرات، که بصورت جنجالی از رادیوها و تلویزیون‌های فارسی زبان لس‌آنجلس هم پخش می‌شود، ما بتدریج در سازمان‌های دیگر گرایش‌هائی را در حال تقویت می‌بینیم که مانند ما فکر می‌کنند بن بستی وجود ندارد و اصلاحات پیش می‌رود. خوشبختانه این گرایش در سازمان فدائیان اکثریت رو به تقویت است. مثلا اخیرا مقاله‌ای از خانم ملیحه محمدی از نویسندگان این سازمان در سایت اینترنتی هواداران این سازمان خواندم که همین نظر را خیلی شیوا فرمولبندی کرده بود. بنظر ما، دکترین جدید امریکا و تهدیدهائی که جهان را با خطر روبرو کرده، این نوع نظرات را هرچه بیشتر در سازمان‌های واقعا خواهان شرکت در جنبش مردم و گرایش‌های منطقی در آنها تقویت می‌کند و ما امیدواریم این روند شتاب پیدا بکند. البته در همین سازمان کسان دیگری هم هستند که اینگونه فکر نمی‌کنند و عموما تسلیم یورش تبلیغاتی مهاجرین راست و عملکرد به ظاهر موفق مخالفان اصلاحات در حاکمیت باقی مانده‌اند و از بن‌بست و شکست دم می‌زنند.

پادشاه سابق افغانستان، در دیدارها و ملاقات‌های خود– از جمله در دیدار با حامدکرزای– از گشایش فضای سیاسی در افغانستان سخن می‌گوید و این که در لوئی جرگه افغانستان از این گشایش دفاع خواهد کرد.

خدابخشیان– ما در مطبوعاتی مثل "عصرما" مربوط به مجاهدین انقلاب هم این نکته را می‌بینیم. مثلا وقتی با مسخره کردن جناح مقابل می‌نویسد: «اصلاحات مُرد، پس زنده باد ارتجاع». جناح مقابل هم به نوعی دیگر خودش تائید می‌کند که جنبش نارضائی وجود دارد؛ آنجا که می‌گوید براندازی روی شانه‌های کسانی حمل می‌شود. هر دو طرف عملا وجود جنبش را تائید می‌کنند. واقعا ما به سمت براندازی می‌رویم و یا جنبش ادامه دارد؟

راه‌توده– اول باید دید آنچه که آقایان مخالف اصلاحات می‌گویند چیست و با چه انگیزه‌ای می‌گویند طرح براندازی روی شانه اصلاح طلبان پیاده می‌شود. چرا وعده می‌دهند که در آینده نزدیک خواهند دید اصلاح طلب‌ها چگونه این براندازی مورد نظر را پیاده می‌کنند.

ببینید! این چیزی که آقای عسگراولادی و "شما" نشریه ارگان حزبش "موتلفه اسلامی" می‌گوید و مدعی می‌شود که اصلاحات یعنی براندازی و اصلاح طلب‌ها برانداز جمهوری اسلامی هستند، در حقیقت موتلفه اسلامی، حقانیچی‌ها و انجمن حجتیه از موقعیت متزلزل خودشان سخن می‌گویند. ایشان و دوستانش معتقدند نظام یعنی آنها و حالا که موتلفه در تله مردم افتاده، نظام به خطر افتاده است. موتلفه، حقانیچی‌ها و انجمن حجتیه از موقعیت خودشان سخن می‌گویند و با هرگونه اصلاحاتی مخالفند زیرا هرگامی که دراین عرصه برداشته شود، شیشه عمر آنها بیشتر به سنگ نزدیک می‌شود! اینها از سرنگونی و براندازی خودشان سخن می‌گویند و اتفاقا درست هم می‌گویند! هر دروغ و دغلی که عسگراولادی در این ۲۳ سال گفته باشد، این یک سخنش درست است. در هر موردی

که حق نداشته در این مورد حق دارد و باید گفت: درست می‌گوئید، شما نمی‌مانید، حتی اگر جمهوری اسلامی را هم با خودتان ببرید!

ما اطلاع داریم که در همین کنگره آخری که موتلفه اسلامی در تهران تشکیل داد، در راس‌رهبری آن جدی ترین بحث این بوده که کار موتلفه و شرکایش تمام است، مگر حادثه‌ای اتفاق بیافتد! و حالا برای ایجاد این حادثه نجاتبخش می‌کوشند امریکا را به ماجراجوئی علیه ایران بکشانند. بعد از همین کنگره عسگراولادی در یک سخنرانی گفته که امریکا می‌خواهد به عراق حمله کند و مجاهدین خلق هم به ایران! یعنی همان صفحه کهنه و قدیمی که اگر اتفاق هم بیفتد دست موتلفه و شریعتمداری و دارو دسته وابسته به آنها در کار است و دو طرفه باز کرده‌اند. یعنی از یک طرف در صف مجاهدین خلق و از طرف دیگر در صف حاکمیت جمهوری اسلامی. درحالیکه در تمام هفته‌های گذشته مجاهدین خلق دنبال یک راه گریز از عراق می‌گردند تا زیر دست و پای یک حمله نظامی به عراق نابود نشوند!

ببینید! آقای خدابخشیان، ما باید ببینیم در شرایط بسیار بغرنج، پرحادثه و پرخطری که در جهان حاکم شده، چه امکاناتی برای مانور، برای مذاکره، برای تثبیت و برای جلوگیری از وقوع فاجعه وجود دارد و کسانی که حاکمیت را در اختیار دارند از چه قدرتی برای این مانور برخوردارند. باید ببینیم چه احتمالاتی وجود دارد و چه آلترناتیوهائی ممکن است پیش بیآید. برای ما، بعنوان مدافعین رفُرم و اصلاحات در جامعه ایران بررسی این مسائل امروز اهمیت درجه اول دارد. واقعیت اینست که حمله نظامی به ایران یعنی ویرانی کشور. ما اگر موافق هستیم که همزمان با حفظ جنبش باید جلوی این خطر را هم گرفت و کشتی ایران را از توفانی که در جهان و در منطقه جریان یافته عبور داد باید محوری ترین و مهم‌ترین راه‌حل را برای جلوگیری از این خطرات پیدا کنیم و به آن بپردازیم. این محوری‌ترین و مهم‌ترین مسئله از نظر ما سرنگونی مافیای ثروت و قدرت در حاکمیت جمهوری اسلامی است. یعنی اینکه مبارزه با قدرت خارجی و جلوگیری از وقوع خطرات جهانی، امروز از این دروازه عبور می‌کند و ممکن می‌شود. یعنی مبارزه با خطر خارجی، ابتدا در چارچوب مبارزه در درون خانه، در درون ایران و در درون حاکمیت شروع می‌شود، که خوشبختانه شروع شده و ادامه هم دارد. به این ترتیب مردم ایران در دو جبهه مبارزه می‌کنند، یک جبهه خطر خارجی و یک جبهه خطر داخلی. این خطر داخلی حتی از خطر خارجی بسیار جدی‌تری است زیرا بعنوان متحد خطر خارجی می‌تواند عمل کند. هیچ ملتی در طول تاریخ نتوانسته در حالیکه با حکومتش دست به گریبان است، هنگام خطر هجوم خارجی از این حاکمیت دفاع کند. مداخله‌گران خارجی هم اتفاقا همان زمانی به سراغ کشورها و ملت‌ها می‌روند که این ضعف در نهایت خودش باشد. طالبان افغانستان را همه دیدیم، تاریخ شاهنشاهی در کشورخودمان هم مملو از تجاوزات و ویرانی‌هائی است که ابتدا ریشه در همین امر دارد. جا بجا شدن سلسله‌های شاهنشاهی و جنگ‌هائی که از یک امپراطوری بزرگ و پیش رفته در زمان خودش، ایران کنونی را در محدوده جغرافیائی که شاهدیم برای ما باقی گذاشت هم مملو از حوادث خونینی است که همین امر را نشان می‌دهد. آنجا که مردم حاکمیت را از خودشان نمی‌دانسته‌اند، وحدت ملی، وحدت مردم و حاکمیت وجود نداشته و شکست روی شانه این دوگانگی به سراغ ملت ما آمده‌است. عکس این را هم شاهدیم. شما یقین داشته باشید که اگر آن روحیه دفاع از انقلاب ۵۷ و دفاع مردم از حاکمیتی که خود سر کار آورده بودند وجود نداشت، نه تنها خرمشهر از عراق پس گرفته نمی‌شد، بلکه در شهرهای مرکزی ایران شورش مردم علیه حاکمیت منجر به رسیدن ارتش بیگانه تا قلب پایتخت می‌شد!

ممکن است در جهان امروز کشورهای دیگری هم در معرض خطر مستقیم قرار گرفته باشند و یا قرار بگیرند، اما مردم همه این کشورها در دو جبهه درگیر نیستند. یعنی در همه این کشورها جنبش وسیع توده‌ای وجود ندارد. بهمین دلیل ما می‌گوئیم که برای دفاع از استقلال کشور ابتدا باید مسئله حاکمیت را در داخل کشور حل کنیم تا مردم یکپارچه بایستند و از کشور و حاکمیت برگزیده خودشان دفاع کنند. در این صورت است که مردم بدقت خواهند دانست چه کسی بر سر کار است و چه سیاستی براساس چه دلیل و انگیزه‌ای اتخاذ می‌شود.

بنظر ما، جناح راست و یا همان مافیای ثروت و قدرت با این تصور که گرایش جهانی، گرایش به راست است می‌کوشد اطمینان و حمایت امریکا را جلب کند. یعنی پیش خودشان می‌گویند وقتی آقای شارون هرکاری دلش خواست در منطقه می‌تواند بکند و یا در ایتالیا آقای برلوس کونی با هر تقلبی شده به نخست وزیری می‌رسد، پس اوضاع غالب جهانی اینطور است. به همین ترتیب آنها فکر می‌کنند که اگر بتوانند حمایت انگلیس و امریکا را جلب کنند می‌توانند روی سرکوب و موفقیت خودشان حساب کنند! تمام کوشش آنها برای همین جلب حمایت است و به همین دلیل است که ما می‌گوئیم خطر داخلی امروز کمتر از خطر خارجی نیست. اینها برای جلب نظر امریکا و انگلیس، حالا که دیگر نمی‌توانند خطر شوروی و توده‌ای‌ها را مرتب در بوق کنند، افتاده‌اند دنبال مجاهدین انقلاب اسلامی و آنها را بعنوان خطر معرفی می‌کنند. آنها خطر مجاهدین انقلاب اسلامی را نه برای فریب مردم در داخل کشور، بلکه برای جلب حمایت امریکا و انگلیس مطرح می‌کنند؛ چون خودشان که خوب می‌دانند هرچه در باره هر کس و هر جریانی که در داخل کشور فعال است بگویند مردم عکس آن را باور می‌کنند، ضمنا چه بگویند؟ بگویند این سازمان می‌خواهد بازرگانی و تجارت را دولتی کند؟ بگویند اینها طرفدار مستضعفان هستند؟ بگویند اینها طرفدار آزادی و دمکراسی شده‌اند؟ خُب اینها که همه تبلیغ می‌شود برای این سازمان. بنابراین این بزرگ نمائی و حرفهائی که در باره باصطلاح تندروهای اصلاح طلب و چپ مذهبی می‌گویند روی سخنشان با امریکا و انگلیس است. و اینکه قربان ما می‌خواهیم آنها را بعنوان مخالفین شما سرکوب کنیم، چرا از ما حمایت نمی‌کنید؟ اینها به این طریق به امریکا و انگلیس پیغام می‌دهند که قربان شما مطمئن باشید ما می‌خواهیم اینها را که چپ هستند و مخالف شما هستند از صحنه حذف کنیم. قربان شما که دیدید در مجلس پنجم روز ملی شدن نفت را لغو کردیم. امثال دکتر پیمان و مهندس سحابی را هم که مخالف برنامه تعدیل اقتصادی بانک جهانی بودند دیدید گرفتیم و انداختیم در زندان. ما هر کس را که با برنامه‌های شما مخالف باشد سرکوب می‌کنیم. ما نوکری شرکت‌های نفتی را خواهیم کرد. اینها به این ترتیب به امریکا و انگلیس پیغام می‌دهند که اگر آزادی مطبوعات در کشور باقی بماند چیزهائی علیه سیاست‌های نظامی و اقتصادی امریکا نوشته خواهد شد و ما نخواهیم توانست در خدمت منافع شما عمل کنیم، بنابر این سرکوب جنبش به نفع شماست.

خُب، حالا سئوال می‌تواند این باشد که چرا امریکا و انگلیس از یک نوکر کت بسته‌ای در این حد که من خدمت شما و شنوندگانتان معرفی می‌کنم حمایت نمی‌کند تا او بزند به قلب جنبش و همه را به خاک و خون بکشد؟

نقشی که برای ظاهرشاه در نظر گرفته شده، سلطنت نیست، بلکه نقشی درحد ریاست دائمی لوئی‌جرگه افغانستان است و در لوئی‌جرگه فروردین‌ماه، از خانواده رضاپهلوی هم در کنار دیگر میهمانان خارجی دعوت بعمل آمده‌است.

پاسخ ما اینست کـه هـم امریکـا و هـم انگلیـس و هـم دیگـر کشورهای اروپائی می‌دانند که این جریان ممکـن اسـت بتوانـد وارد یـک چنین عملیاتی بشود و حتی عده‌زیادی را هم قتل‌عام کند، اما آنـها درعیـن حال خیلی خوب می‌دانند که این جریـان نمی‌توانـد مسـلط شـود و ایـران درگیر یک جنگ داخلی خواهد شد۰ آنها شاید از جنگ داخلی بدشان نیآید، اما در حال حاضر آنها سنگرهای دیگری را برای فتـح کـردن در پیـش رو دارند و یک چنین جنگی همه برنامه‌ها و محاسبات آنـها را می‌توانـد بـهم بریزد، بویژه آنکه در همسـایگی ترکیـه، پاکسـتان، عـراق، خلیـج فـارس، آذربایجان و۰۰۰ یک چنین جنگی اتفـاق می‌افتـد۰ آنـها از طریـق منـابع خودشـان در داخـل همیـن حـاکمیت و در میـان صفـوف همیـن آقایـان باصطلاح راست و مخالف اصلاحات خبر دارند که وضع چیست و چه نفرت عظیمی نسبت به این آقایان درجامعه وجود دارد۰ آنها می‌دانند که در بدنـه سپاه و ارتش هم تمایل به جنبش بسیار قوی است۰ با در نظر داشت ایـن مجموعه، تلاش آقایان برای جلب این حمایت تاکنون بـا شکسـت روبـرو شده‌است۰ در عین حال آنها پیش خودشان ایـن محاسـبه را کرده‌انـد کـه بدون حمایت خارجی هم هیچ شانسی ندارند، زیرا یک چنین عملی یـا بـه حمایت داخلی نیازمند است و یا حمـایت خـارجی۰ در داخـل کـه کارشـان خراب است، می‌ماند حمایت خارجی که آنهم با این موانع روبروست۰ ایـن وضع فلجی است که انگلستان و امریکا هم با آن دست به گریبانند۰ آقایان با انواع کارشکنی ها در برابـر جنبـش اصلاحـات، بـا انـواع کارشـکنی در سیاست خارجی دولـت، بـا جنجـال پیرامون سـفیر جدیـد انگلسـتان، بـا سخنرانی‌ها پوچ و بی‌ارزش در باره غرب و امریکـا می‌خواهنـد و حتـی بـا تهدیدهای نظامی و تحریک امریکا به حمله بـه ایـران، می‌خواهنـد نشـان دهند که قدرت برتر برای مذاکره در ایران آنها هستند نه دولت خاتمی، امـا آن طرفی که این پیام‌ها را دریافت می‌کند هم به خوبی از اندرونی آقایـان خبر دارد و می‌داند پشتشان به باد است نه به مردم! مصاحبه آقای خلیـل‌زاد افغانی، که مشاور ویژه ریاست جمهوری کنونی امریکاست، در مصاحبـه بـا بی۰بی۰سی بخوبی نشان داد که در شورای امنیـت ملـی امریکـا و در آن هفت‌توی پنهان اطلاعاتی این کشور، خیلی چیزها را می‌داننـد و حتـی بـه آقایان هم اخطار و اطلاع داده‌اند۰

خدابخشیان_ دراینجا مسئله اصلاح طلب‌ها مطرح می‌شود و اینکـه آیـا امریکا و انگلیس به این ترتیب از اصلاح طلب‌ها حمایت می‌کند؟

راه‌توده– بنظر ما، در اینجا قبل از اینکه مطامع انگلیس و امریکـا مطـرح باشد، که هست، مسئله توان مانور و اتخاذ سیاست‌های درست و متناسب با موقعیت پیش آمده در جهان و منطقه مطرح است۰ یعنی چنـان مانورهـا و سیاست‌هائی که بتواند استقلال کشور را حفظ کند و کشتی ایران را از ایـن توفان عبور بدهد۰ طبعا دراین موقعیت ماجراجوئی جائی ندارد۰

امریکـا و انگلیـس فکـر می‌کننـد و حتـی فشـار می‌آورنـد کـه راست‌ترین بخش اصلاح طلبان دست بالا را در حاکمیت پیدا کنند، چنـان که جناح راست هم رضایت داشته باشد۰ از نظر آنها، اگر چنین حـاکمیتی، با در نظر داشتن ملاحظات مربوط به استراتژی جدیـد امریکـا در جـهان و منطقه قدرت را دراختیـار داشـته باشـد ایـن مطلوب‌تریـن وضعیـت بـرای آنهاست، چرا که حداقل در مراحل اولیه، مردم همچنان با ایـن تصـور کـه اصلاح طلبان در حکومـت تقویـت شـده‌اند، بـه حمـایت خـود از دولـت و حاکمیت به ظاهر متمایل به اصلاحات حمایت خواهند کـرد، در حالیکـه از نظر ما این یک خطر جدی است و باید آن را افشاء کرد۰ این همان طـرح آقای "سایروس ونس" تازه مرحوم شده است کـه در سـخنرانی‌معروفش در نیویورک و در سمینار ایران بعد از انتخابات دوم خرداد مطرح کـرد و مـا در راه‌توده بارها در باره آن نوشته‌ایم و هنوز هم به نظر ما این طرح، تـاکتیک این مرحله از استراتژی امریکا در منطقه و در ایران است۰

پرسش بعد این می‌تواند باشد که آیا با تن دادن به حذف بخش رادیکال اصلاح طلبان حکومتی، امریکا و انگلیـس راضـی خواهنـد شـد و دست از سر ایران برخواهند داشت۰

پاسخ ما اینست که خیر! و تازه حلقه حکومتی و حمایت مردم از حـاکمیت چنـان ضعیـف خواهـد شـد کـه امریکـا و انگلیـس زمینـه‌های مناسب‌تری را برای نفوذ خود در آن پیدا خواهند کرد و حتی دنبال یلتسـین واقعی برای قبضه کامل ایران خواهند گشت! تمام کوشش را باید کرد کـه این بخش رادیکال اصلاح طلبان درون حاکمیت، بعنوان مانع تحقق طـرح سایروس ونـس و مدافـع خواسـت‌های جنبـش در حـاکمیت، نـه تنـها در حاکمیت باقی بماند بلکه تقویت هم بشود۰ زیرا خطر بسیار جدی آن است که این اتحاد و این جبهه متمایل به راست که بعد از حـذف رادیکال‌هـای اصلاح طلب حکومتی با تائید جناح راست و مخالف اصلاحـات نـیز روبـرو خواهد شد، نه تنها مجری سیاست امریکا وانگلیس در ایران شود، بلکه بـا تقویت هرچه بیشتر مخالفان کنونی و شناخته شده جنبش و اصلاحـات در درون حاکمیت، در اولین فرصت شمشیر خود را بر فرق جنبش مردم فـرود آورد۰ در اینصورت جنبش از پشـت خنجـر خواهـد خـورد۰ ضمنـا حضـور بخش‌های رادیکال طرفدار اصلاحات در حاکمیت جمـهوری اسـلامی، نـه تنها مانع اجرای چنین خیانت و توطئه‌ایست، بلکه عملا بـه معنـای آنسـت که جنبش سخنگویان خود را در حاکمیت حفظ می‌کند، زیرا جنبش کنونـی ماهیتا و بویژه از نظر اقتصادی چپ و رادیکال است۰ نبـاید اجـازه بدهیـم که این بخش، بعنوان بخش حکومتـی سـخنگوی خواسـت‌های رادیکـال جنبش از حاکمیت حذف شود۰ ما به این ترتیب جلوی آن سازشـی کـه در بالا گفتم را می‌گیریم و جنبش را از هم اکنـون از زیـر ضربـه دو راسـت (راسـت مخـالف اصلاحـات و راسـت‌ترین و مـتزلزل‌ترین بخـش طرفـدار اصلاحات) بیرون می‌کشیم۰ تمام کوشـش را بـاید کـرد تـا رادیکـال‌ترین جریانات طرفدار اصلاحات و رفُرم را که خـارج از حـاکمیت هسـتند، آمـاده حمایت از این بخش حاکمیت کنیم و آنها را آمـاده حضـور همـه جانبـه در جنبش و در لحظات ممکن کنیم۰ آن بحثی که من در مصاحبه چند هفتـه پیش با شما و بر سر مطالب آقای ابراهیم نبوی در سایت گویـا کـردم، بـر پایه همین تحلیل و ارزیابی بود۰ با پاسخ‌هائی که ایشان در سایت گویا بـه ما داد، معلوم شد که متاسفانه یا متوجه نشده ما چه مـی‌گوئیـم و یـا قـرار نبوده متوجه شود!

من به شما و شنوندگانتان گفتم که در همین کنگره اخیر موتلفه اسلامی در تهران، خود رهبران این جمعیت اعتراف کرده‌اند که «کارشـان تمام است، اما چه تضمینی وجود دارد که اصلاح طلب‌هـا بتواننـد نظـام را نگهدارند؟»

البته بازهم بگویم که این نظامی که مـورد نظـر آقایـان اسـت، موقعیت خودشان و آقازاده‌هایشان در حاکمیت و ادامه چپاول اسـت۰ اینـها از آینده خودشان می‌ترسند و اینکه اصلاح طلبی تا آنجـا پیـش بـرود کـه آقایان از پشت میله‌های زندان سر در بیآورند و مـردم حقشـان را از گلـوی آنها ها بیرون بکشـند! بـرای گرفتـار نشـدن در چنیـن موقعیتـی تضمیـن می‌خواهند!

شـما بـه ایـن تـیز نشسـتن و تـیز گفتن‌هـای ایـن آقایـان عسگراولادی و آیت‌الله جنتی و بادامچیان و آیت‌الله یزدی و امثال علـیزاده و پرورش و حتی "رهبر" نگاه نکنید، اینها را برای ترساندن مردم می‌گوینـد و خط و نشان می‌کشند۰ آن پشت صحنه حرفهایشـان همین‌هاسـت کـه بنده خدمت شما و شنوندگانتـان گفتـم۰ تـا اینجـا را پذیرفتـه‌اند کـه کـار موتلفه‌ای‌های شناخته شده تمام است و فقط تضمینـی می‌خواهنـد کـه در صورت باقی ماندن نظام و جمهوری اسلامی اینها هم در یک گوشـه‌ای از نظام باشند و کارشان به حساب پس دادن نکشد۰ رهبران موتلفه با همیـن

هدف پس از کنگره به دیدار محمدخاتمی رفتند. حتی عسگراولادی پیشنهاد کرده بود از دبیرکلی موتلفه اسلامی کنار برود و جای خودش را به عناصر دیگری بدهد که اینقدر برای جامعه شناخته شده و مورد نفرت نباشند.

البته این اخبار به آن معنی نیست که آنها دست از توطئه برداشته‌اند. خیر! آنها الان بشدت در تلاش‌اند تا به یک نوعی امریکا را به حاشیه مرزهای ایران و حتی داخل ایران بکشانند تا بتوانند به بهانه آن دولت و مجلس را تعطیل کنند و یک حاکمیت به ظاهر موقت و اضطراری تشکیل بدهند. حاکمیتی که لابد سردار سازندگی دوباره باید با لباس رزم به صحنه بازگشته و فرماندهی جنگی را برعهده بگیرد و رهبر هم شورای نظامی و جنگی را هدایت کند! این را مطلوب ترین موقعیت می‌دانند و به همین دلیل هم انواع توطئه‌ها را برای تحقق آن می‌کنند.

توطئه انتقال فرماندهان القاعده به ایران

برای پیش آوردن چنین موقعیتی است که تعدادی از فرماندهان القاعده را از طریق مرزهای خراسان و هرات، به کمک اسماعیل‌خان(والی هرات) که مناسبات نزدیکی با واعظ طبسی و گلبدین حکمتیار دارد به مشهد منتقل کرده و از آنجا هم به کمک هاشمی رفسنجانی آنها را به تهران منتقل کرده و در پادگاه قدس جا دادند. واحدی که در تمام این سال‌ها در افغانستان بوسنی، لبنان و دیگر نقاط مشغول فعالیت برون مرزی بوده و در ترورهای خارج از کشور هم مستقیما دست داشته و اگر یک روزی انفجار در پایگاه امریکائی‌ها در عربستان را هم بخواهند به گردن ایران بیاندازند، انگشت اتهام متوجه همین سپاه قدس است. سپاهی که فقط ایرانی‌ها در آن عضو نیستند، بلکه عده‌ای از مسلمانان دیگر کشورها هم در آن تعلیم دیده و آموزش دیده‌اند، که ما صلاح نمی‌دانیم در این باره بیش از این صحبت کنیم. در توطئه انتقال فرماندهان القاعده به ایران علاوه بر حکمتیار، طبسی و هاشمی رفسنجانی، پسر واعظ طبسی هم نقش داشته است. شما می‌دانید که با قاطعیت می‌گویند این گلبدین حکمتیار از ماموران قدیمی سازمان اطلاعات مرکزی امریکا بوده که بعدا مغضوب شده و حالا می‌کوشد با این خوش خدمتی‌ها یکبار دیگر مورد لطف و عنایت سازمان سیا قرار گرفته و با همین حمایت باز گردد به افغانستان و وارد دولت جدید بشود. هیچ بعید نیست که هم اسماعیل‌خان و هم گلبدین که از دوستان قدیمی هم هستند، بعد از انتقال فرماندهان القاعده اطلاعات دقیق خودشان را دراختیار سازمان‌های جاسوسی امریکا وانگلیس گذاشته باشند و هاشمی رفسنجانی و طبسی هم دقیقا از ماجرا مطلع بوده و اساسا با هدف رفتن به سوی نظامی کردن حاکمیت در جمهوری اسلامی این طرح توطئه آمیز را پیش برده باشند. شما ببینید چگونه با سرنوشت یک کشور توسط امثال گلبدین حکمتیار و اسماعیل‌خان‌ها و آقا زاده طبسی و خود آقای طبسی بازی می‌شود تا سردار سازندگی، در نقش سردار جنگی یکبار دیگر برای رفع و دفع بحرانی که خود ساخته وارد میدان جنگ و لابد یکبار دیگر سازندگی شود!

از یک طرف نقش تحریک کننده امریکا برای حمله نظامی به ایران را برای زدوبند با آن و نجات حاکمیت خودشان پیش می‌برند و از طرف دیگر در نماز جمعه تهران پرچم مبارزه با امریکا را در دست می‌گیرند و در برابر دوربین‌های تلویزیون لاریجانی کج می‌ایستند و حرف‌های گنده گنده می‌زنند. از همان حرف‌ها و ژست‌هائی که "بن‌لادن" و "ملاعمر" هم در افغانستان بسیار زدند و می‌دانیم که اینها همه نقش و ماموریت بود.

خدابخشیان– نشریه شما، بعد از بسته شدن مطبوعات برای نخستین بار اصطلاح کودتای قضائی را در این باره بکار برد و شما هم در یکی از مصاحبه‌هائی که با ما کردید اصطلاح "فرمانداری نظامی" را برای قوه قضائیه بکار گرفتید و گفتید که قوه قضائیه نقش فرمانداری نظامی را برعهده گرفته‌است. آیا واقعا هنوز هم احتمال یک کودتا در ایران وجود دارد؟

برخلاف این تبلیغات که جنبش و اصلاح طلبان واقعی خسته شده و از نفس افتاده‌اند، این مخالفان اصلاحلت هستند که از نفس افتاده‌اند!

راه‌توده– من در همین مصاحبه و در بحث مربوط به قطع امید احتمالی انگلستان از توان مانور موتلفه اسلامی گفتم که این جریان ممکن است برای فرار از تنگنائی که در آن قرار گرفته دست به یک عمل شتابزده و ماجراجویانه هم بزند. آنها تا حالا کودتای مرحله به مرحله را علیه اصلاحات پیش برده‌اند و به همین دلیل هم، به نظر ما، درست خلاف ارزیابی‌هائی که در باره بن‌بست اصلاحات و از نفس افتاده اصلاح طلبان عده‌ای می‌گویند، این آنها هستند که از نفس افتاده‌اند، اما این از نفس افتاده به معنای آن نیست که همه نیرویشان را جمع نکنند و دست به یک حمله همه جانبه نزنند. بحث بر سر اینست که در صورت وقوع چنین حادثه‌ای آنها خواهند توانست حکومت کنند؟ بالاخره کودتا را باید با کمک فرماندهان سپاه هماهنگ کنند. حتی با همراهی برخی فرماندهان سپاه هم که دست به این عمل بزنند، پاسخ بقیه فرماندهان و بویژه فرمانده رده دوم را چه می‌دهند؟ آن قطع امید انگلستان از موتلفه اسلامی را در همین مسائل هم می‌توان دنبال کرد. نه تنها فرماندهان رده دوم سپاه،– که گفته می‌شود با نامه نویسی به رهبر و انتقاد از فساد گسترده اقتصادی و سیاسی در میان ارگان‌های زیر نظارت رهبری به موی دماغ فرمانده کل قوا تبدیل شده‌اند– بلکه در میان فرماندهان رده اول هم هستند کسانی که حاضر نیستند عصای دست مشتی غارتگر و بازاری شوند. همین فرماندهان با آقازاده‌های هاشمی رفسنجانی، واعظ طبسی، دُری نجف‌آبادی، خزعلی، ریشهری، مقتدائی و دیگران و دیگران برخوردهای تند در این دوران اخیر داشته‌اند. حتی شایعات در باره گلاویز شدن این دسته از فرماندهان سپاه که دستشان در غارت و دزدی بند نیست با این آقازاده‌ها در خراسان و تهران بر سر زبان‌هاست. این فرماندهان به فرمانده کل قوا که علی خامنه‌ای باشد فشار آورده‌اند که این فساد و دزدی دیگر قابل تحمل نیست. رهبر بیانیه مبارزه با فساد اقتصادی را صادر کرده اما به محض بازداشت چند تن از آقازاده‌ها، آقایان عمامه به زمین کوبیده‌اند و تهدید به افشاگری بعنوان مقابله به مثل کرده‌اند و در نتیجه رهبر عقب نشینی کرده و دستور آزادی آقازاده‌ها را داده‌است. یعنی آقازاده‌های خزعلی، هاشمی، جنتی، واعظ، مقتدائی، ریشهری، دُری نجف‌آبادی، که آقاهایشان همگی عضو شورای نگهبان و مجلس خبرگان رهبری و مجمع مصلحت نظام و منصوب رهبر هستند! این فرماندهان قطعا ماجرای قتل یک افسر نیروی انتظامی بدست پسر علی‌فلاحیان را فراموش نکرده‌اند و محاکمه فرمایشی و تبرئه این آقازاده را از یاد نبرده‌اند. همه این تضادها و برخوردها را باید در هر محاسبه‌ای در نظر داشت.

بنابراین کودتای ناگهانی به این آسانی نیست، اما حرکات کودتائی همچنان محتمل است، گرچه دوران موفقیت آن بسیار کوتاه خواهد بود. باید جلوی این عملیات و این نیم خیزهای کودتائی را گرفت

زیرا می‌تواند در دوران تسلط و موفقیت کوتاه مدت خود از تن جنبش مردم خون بگیرد. در ضمن کودتای قدم به قدم هم دیگر بیش از این کاربُرد ندارد، بویژه اینکه خطر خارجی مطرح است.

خدابخشیان- اینهائی را که شما اسم بردید، یعنی این آقازاده‌ها را چه کسی دستگیر کرده؟

راه‌توده- یک ستاد برای این دستگیری‌ها تشکیل دادند که از طرف شورای فرماندهی سپاه هم، درکنار نماینده رهبر و فرمانده کل قوا کسانی حضور داشتند و یا هنوز هم دارند. رهبر اول گفته بود بدون ملاحظه عمل کنید و آنها هم درست رفته‌اند سراغ همان‌ها که باید می‌رفتند. حالا رهبر پا پس کشیده و بر خلاف اول کار که گفته‌بود ملاحظه نکنید، حالا گفته ملاحظه بکنید! این ملاحظه بکنید و ملاحظه نکنید منجر به محاکمه شهرام جزایری شد، که مردم اسم آن را گذاشته‌اند "شهرام شُو"!

دُری نجف‌آبادی عمامه‌اش را در همین ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی زمین زده و گفته تا پسرم را ندهید بیرون نمی‌روم. پسرش را تحویل گرفته به این شرط که دهانش را ببندد و در باره خیلی از مسائل پشت پرده حرفی نزند. برای راضی کردن آیت‌الله واعظ طبسی، از طرف رهبر آقای ناطق نوری بعنوان مشاور ارشد به مشهد فرستاده شد تا به او توضیح بدهد ادامه فروش گاز سرخس توسط پسر حضرت‌عالی دیگر ممکن نیست، چون فرماندهان سپاه تهدید به اقدام کرده‌اند. ضمنا آقازاده جنابعالی تعدادی از فرماندهان القاعده را از افغانستان به ایران آورده و این عمل هم باعث دردسر شده‌است. او را که به اتهام توهین به تعدادی از فرماندهان سپاه در خراسان و رو شدن پرونده دزدی‌هایش بازداشت کرده‌اند ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی آزاد می‌کند به این شرط که فعلا برای مدتی از ایران برود بیرون.

هاشمی رفسنجانی گفته که اگر محسن هاشمی آزاد نشود و پرونده‌ای که برای طایفه ایشان تشکیل شده متوقف نشود مجلس خبرگان رهبری را فرا خواهد خواند و حرف‌های نزده‌اش در باره ماجرای تعیین رهبر و سرنوشت احمد خمینی را در این مجلس خواهد زد. فرزند ایشان هم آزاد شده و پرونده را بایگانی کرده‌اند. (منظور همان جلسه خبرگان است که آقای خامنه‌ای را با شهادت هاشمی و سیداحمدخمینی مبنی بر اینکه امام به ایشان نظر داشته به رهبری رساندند.) همه شان آزاد شدند و رفتند دنبال غارتگریشان و تنها همین شهرام جزایری در قلابی که انداخته بودند باقی ماند، که دلال بوده بین این آقازاده‌ها و دیگران. همینطور بگیرید و بروید جلو. خلاصه مبارزه با مفاسد اقتصادی را فساد سیاسی موجود در راس حاکمیت متوقف کرد. ما شنیده‌ایم که خاتمی در یکی از ملاقات‌های نوبتی‌اش با سران حاکمیت با اشاره به همین مبارزه متوقف شد، گفته است "فساد سیاسی بدتر از فساد اقتصادی است". یعنی فساد سیاسی و معاملات سیاسی پشت پرده اجازه مبارزه با فساد اقتصادی را نمی‌دهد. رهبر که می‌خواست مبتکر مبارزه با مفاسد اقتصادی بشود، از آنجا که منتخب مردم نیست و از سوی آقایان برگمار شده تا سیاست‌های آنها را پیش ببرد و رهبر طرح‌های آنها باشد تا همینجا بیشتر پیش نیآمد. یک گام بیشتر از این نمی‌تواند بردارد زیرا در اینصورت جزئیات کودتائی که در سال ۱۳۶۸ پس از درگذشت آیت‌الله خمینی در مجلس خبرگان ترتیب داده شد فاش می‌شود. ۱۱ سال رهبری ایشان همینگونه بوده و شانه به شانه مافیای اقتصادی-سیاسی جمهوری اسلامی تا اینجا پیش آمده‌است.

خدابخشیان- خطر یک عمل شتابزده و کودتائی، به گفته شما حتی در صورتیکه آینده‌ای هم نداشته باشد مطرح است. نیروی مقابله کننده با این خطر کدام است؟ مشارکتی‌ها، مجاهدین انقلاب اسلامی، همبستگی، کارگزاران سازندگی؟ ملی-مذهبی‌ها؟ بعضی‌ها معتقدند اصلا نیروئی دیگر در صحنه باقی نمانده است. بسیاری از افراد ملی-مذهبی اکنون در زندان بسر می‌برند. این روزها شاهزاده رضا پهلوی را روی پرده تلویزیون می‌آورند و پیام‌های او را به مردم امریکا و ایران می‌رسانند. دکتر یزدی در امریکا فعال شده و در مقابل دوربین‌های قرار گرفته‌است. آیا هنوز نیروهای ملی-مذهبی توان کشیدن بار جنبش را دارند و یا نه، باید منتظر بمانیم تا ببینیم از درون مردم چه کسانی بلند خواهند شد؟

راه‌توده- قبل از آنکه دنبال اشخاص باشیم باید به تجمع نیروهای طرفدار اصلاحات و طرفدار جنبش فکر کنیم. این یگانه راه‌حل مبارزه با هر خطر داخلی و یا خارجی است. در مورد سلطنت طلب‌ها و یا سلطنت خواهان- تفاوت نمی‌کند، سلطنت طلب‌های درون حاکمیت جمهوری اسلامی و یا سلطنت خواهان رژیم گذشته- این دو جریان تنها متکی به قدرت خارجی می‌توانند جائی برای خودشان در ایران پیدا کنند. اتفاقا می‌بینیم که همین روزها سلطنت طلب‌های درون حاکمیت که زیر پرچم ولایت مطلقه و سلطنت شیعه جمع شده‌اند با انواع توطئه‌ها، ماجراجوئی‌ها و زمینه‌چینی‌ها منتظر حمله به ایران هستند تا جای پای خودشان را دوباره در حاکمیت مستحکم کنند و در خارج از کشور هم شاهدیم که بیشترین پیام‌های تبریک و تشکر از موضع‌گیری‌های رئیس جمهور امریکا از سوی سلطنت خواهان وابسته به رژیم پیش از انقلاب صورت گرفته‌است!

می‌رسیم به بخش دیگری از گمانه‌زنی‌شما، یعنی نیروهای ملی-مذهبی. به نظر ما، علیرغم دستگیری‌ها و محاکمه تعدادی از افراد شناخته شده ملی-مذهبی، ما اگر اندیشه ملی-مذهبی را مبنای یک تفکر رو به گسترش در حاکمیت و در بخش‌های وسیعی از نیروهای مذهبی قرار دهیم، این نیرو همچنان از بیشترین شانس برای تاثیر گذاری روی جنبش و تحولات آینده ایران برخوردار است. البته طیف این نیرو از متمایل به چپ تا متمایل به راست تشکیل می‌شود. این نظر و حرف امروز و دیروز ما نیست، شما اگر به آرشیو راه‌توده مراجعه کنید ملاحظه می‌کنید که از ۶-۷ سال پیش ما روی این نظر پافشاری کردیم و حتی سمینار ملی-مذهبی ها را پیشنهاد کردیم. شاید راه‌توده نخستین نشریه‌ای باشد که اصطلاح "ملی-مذهبی" را در مقالات و تحلیل‌های خودش بکار گرفت و دلائل بکار گیری این اصطلاح را هم توضیح داد. اینکه عده‌ای از آنها را گرفته‌اند، طبعا ما بسیار متاسفیم اما این اندیشه با چنین بگیروببندهائی متوقف نمی‌شود. شما لابد می‌دانید که از مدتی پیش آقای "محسن سازگارا" بانی شرکت جامعه و توس یک سایت اینترنتی در تهران درست کرده، که حداقل از نظر فنی بسیار پیش رفته‌است. خُب، حالا آقای "سازگارا" برخی حرف‌ها را می‌زند. آقای سازگارا نباشد، یک کس دیگری حرف‌های یک بخش از این طیف را خواهد زد و امثال آقای "زیدآبادی" نظرات یک بخش دیگری را نمایندگی‌خواهد کرد.، همچنان که آقای "علیرضا رجائی" شاخه دیگری از آنها را نمایندگی می‌کند. می‌خواهم بگویم که اندیشه ملی-مذهبی در جامعه ایران ریشه دارد و با توجه به بافت مذهبی جامعه، وابستگان و دارندگان این اندیشه قطعا در تحولات آینده ایران نقش خواهند داشت. اتفاقا وحشت جناح راست حاکمیت از اینها و یورشی که به آنها آورده بهترین دلیل این امر است، که آنها دارای پایگاهی در جامعه هستند که چنین وحشتی نسبت به آنها وجود دارد. مسئله چپ مذهبی هم دقیقا باز می‌گردد به همان بحث اول ما پیرامون سیاست و مبارزه. یعنی اینکه، چپ مذهبی باید با هنرمندی کامل و با تسلط بر فن سیاست در عین مبارزه، این گذرگاه بسیار دشوار را پشت سر بگذارد تا راست به امید جلب نظر موافق امریکا و انگلیس نقشه قربانی کردن آنها را نتواند عملی کند. آنها باید خود را در حاکمیت حفظ کنند، حتی اگر مجبور شوند حداکثر ممکن عقب نشینی را در برخی عرصه بکنند. البته این عقب نشینی در اصول نباید باشد. سیاست عبارتست از امر استفاده از موقعیت‌ها با حفظ اصول. آنها، بعنوان سخنگویان مذهبی

رادیکال‌ترین خواست‌های جنبش باید موقعیت خودشان را در حاکمیت حفظ کنند و تاثیر گذار باشند. ما از باقی ماندن و یا پیوستن کسانی به حاکمیت حمایت می‌کنیم که دستشان در قاچاق مواد مخدر بند نیست، در شبکه جهانی قاچاق اسلحه حضور نداشته‌اند، حساب‌های بانکی ویژه ندارند، در جمهوری اسلامی فربه مالی نشده‌اند، باجنایت مخالفند، به استقلال مملکت علاقمندند، از آزادی‌ها دفاع می‌کنند، اشتباهات گذشته را اصلاح کرده‌اند، آلوده غارت و تجارت نیستند. نباید اجازه داد آنها را از حاکمیت حذف کنند. این چپ، آنطور که ما شاهدیم در طول گذشت زمان بسیار آموخته‌است. ما دلمان می‌خواهد اینها در کنار ملی-مذهبی‌ها، درکنار مشارکتی‌ها و در کنار دیگر جریانات سیاسی که درمقابل جناح راست قرار گرفته‌اند باقی بمانند. دفاع از باقی ماندن چپ مذهبی و یا دارندگان اندیشه‌های متمایل به ملی-مذهبی‌ها در حاکمیت، بنظر ما یک دفاع ملی است. اینها از گذشته آموخته‌اند و موقعیت کنونی بین‌المللی را هم درک می‌کنند. واقع بینی‌آنها در ارتباط با اوضاع بین‌المللی بسیار دقیق‌تر از ماجراجوئی‌های باصطلاح ضد استکباری جناح راست است که در حقیقت پشت این ماجراجوئی، رهبرانشان برای زدوبند با امریکا و انگلیس با هم مسابقه می‌دهند. حساب مهاجرت و عقب‌ماندگی سیاسی آنها هم که بحث دیگری است! راست پنهان شده پشت شعارهای ضد استکباری برای نوکری دربست امریکا کمر بسته و حمله امریکا به ایران را یک موهبت آسمانی برای فرار از چنگال جنبش مردم می‌داند. شما ببینید! بمحض اینکه مسئله غارت و دزدی‌ها مطرح می‌شود، نام اینها و یا آقازادهایشان مطرح‌است، به محض اینکه مسئله جنایات مطرح شود، نام اینها پیش کشیده می‌شود، به محض اینکه پرونده ادامه فاجعه‌بار جنگ باز شود اینها مقصرند. بنابراین حمله به ایران یک فرصت طلائی برای اینهاست تا زیر پوشش خطر خارجی از چنگ مردم فرار کنند. بدشانسی که آورده‌اند اینست که امریکا و انگلیس هم دیگر نمی‌توانند روی چهره‌های شناخته شده طالبان ایران حساب دراز مدت باز کنند. حتی به مردم امریکا و انگلیس هم نمی‌توانند پاسخ بدهند که ما به بهانه سرنگونی طالبان افغانستان به این کشور لشکر کشی کردیم، درعوض به طرفداری از طالبان ایران و برای مذاکره با امثال مصباح یزدی به این کشور حمله کردیم!

بعد از نیروهای مذهبی، نیروهای دگراندیش و چپ ایران هم در حد توان کنونی و تلاش برای گسترش دیدگاه‌ها و شعارهایشان در میان جنبش و بویژه در میان نسل جوان کشور می‌توانند بر تحولات آینده و بر رهبری تحولات تاثیر مثبت بگذارند. مسیری که طی می‌شود از نظر ما اینگونه است، مگر آنکه حوادث غیر مترقبه و یا دخالت از خارج جلوی این روند را بگیرد. بر همین اساس است که ما بن‌بستی در جنبش نمی‌بینیم و از شعار شکست اصلاحات هم چیزی سر در نمی‌آوریم و نمی‌دانیم پایه استدلالی و تئوریک آن چیست؟

خدابخشیان- شما در یکی از گفتگوهایتان با من، گفته‌ای را از آقای حجاریان در دانشگاه فنی دانشگاه تهران نقل کردید که به نوعی طرفداری از وسعت بخشیدن به دایره مشارکت بود و در آنجا از نهضت‌آزادی هم اسم برده بود و حتی نامی هم از آقای کیانوری به میان آورده بود. آیا فکر می‌کنید این اندیشه هنوز هم طرفدارانی دارد؟ آیا چپ مذهبی که یک روزی می‌گفت نهضت آزادی باید نامش را عوض کند تا ما او را بپذیریم حالا می‌خواهد و یا می‌تواند با نهضت آزادی همکاری کند؟

راه‌توده- اولا من توضیح بدهم که مسئله تغییر نام نهضت آزادی موضوعی بود که توسط جناح راست حاکمیت مطرح می‌شد و نه چپ مذهبی و یکی از کسانی هم که بر آن پافشاری می‌کرد همین آیت‌الله محمدیزدی رئیس سابق قوه قضائیه و عضو کنونی شورای نگهبان بود. اما نکته مهم‌تر اینست که هر امکانی متاثر از واقعیات بیرون از اراده ماست. یعنی باید دید واقعیت در جامعه چیست و چه می‌خواهد. واقعیت اینست که جامعه امروز ایران این را می‌خواهد. اگر یک جریان سیاسی به واقعیت و خواست جامعه بی‌اعتنائی کند، خودش را از صحنه حذف کرده‌است. حرف آقای حجاریان در باره گسترش جبهه اصلاحات و رفتن به سوی همکاری با اصلاح‌طلب‌های خارج از حاکمیت، که مربوط به دوران پیش از ترور ایشان است، بنظر ما کاملا درست و منطبق با خواست جامعه و واقعیت بود و این خواست و واقعیت هم با ایشان و یا بدون ایشان در جامعه به رشد خودش تا امروز ادامه داده‌است. از نظر ما، همانطور که بارها در گفتگو با شما طرح کرده‌ام، شعار جبهه مشارکت ایران اسلامی برای انتخابات مجلس ششم همین مسئله را دنبال می‌کرد. منظورم شعار "ایران برای همه ایرانیان" است. آنها برای تحقق بخشیدن به همین شعار به کنفرانس برلین آمدند و در دام مهاجرت آلوده و بی خبر از اوضاع داخل کشور افتادند، که ایکاش بجای کنفرانس برلین، کنفرانسی مشابه آن در داخل کشور برپا می‌کردند. البته در آنجا هم آنها که آن خانم و آقای لخت را به داخل سالن کنفرانس برلین بردند، انصار حزب الله را با چماق و زنان سراپا پوشیده در چادر سیاه به داخل سالن می‌فرستادند، اما بهرحال عوارضش فکر می‌کنم کمتر بود و دستآوردش بیشتر. ماجرای کنفرانس برلین بجای آنکه موجب شود با جسارت بیشتری این خواست مردم و واقعیت و نیاز جامعه، یعنی گسترش جبهه اصلاحات و در هم شکستن مرزبندی "خودی" و "غیرخودی" مطرح شود، موجب احتیاط بیشتر مشارکتی‌ها، مطبوعات و مجلس و دولت شد، که البته بنظر ما این یک اشتباه بود. منظورم این احتیاط است. آنها، علیرغم ورود به صحنه رهبر و هاشمی رفسنجانی و دیگر همسنگران این دو برای تائید سناریوی امنیتی و از پیش سازمان داده شده کنفرانس برلین، باید با صراحت تمام از ملی-مذهبی‌ها دفاع می‌کردند، با جسارت تمام واقعیات مربوط به تلاش امنیتی-اطلاعاتی جناح راست در کنفرانس برلین را اعلام می‌کردند. در این زمینه‌ها افشاگری کم شد و این یک ضعف جدی طرفداران اصلاحات و جنبش در حاکمیت بود. درست مثل غفلتی که حالا در باره توطئه علیه چپ مذهبی می‌شود. یعنی وقتی موتلفه اسلامی و تمام مطبوعات جناح راست یکپارچه وارد میدان شده‌اند تا زیر پوشش مقابله با دو جریان تند رو در صف اصلاحات و دولت و در صف جناح راست بتوانند چپ مذهبی را از صحنه حذف کنند، وظیفه ماست که از این توطئه پرده برداریم. یعنی افشای توطئه یورش به چپ مذهبی. کاری که پیش از وقوع یورش به ملی-مذهبی‌ها توسط همه کسانی که در داخل و خارج کشور می‌توانستند باید انجام می‌شد.

احتمال فراهم ساختن زمینه پیروزی بناپارتیسم همچنان مطرح است. یعنی بخش‌هائی از انصارحزب‌الله، لباس‌شخصی‌ها، انصارولایت، بخشی از بسیجی‌ها، بخشی از خانواده قربانیان جنگ که حقوق‌بگیر کمیته امداد موتلفه اسلامی‌اند و بخشی از حاشیه نشین‌های شهرهای بزرگ را به خیابان بکشند، آنها را بعنوان نیروی مردمی معرفی کنند و سپس یک کودتا سوار این حرکت کنند و جلوی جنبش را بگیرند. همه این طرح‌ها، به اشکال مختلف همچنان مطرح است، زیرا جنبش در ادامه خود به عمق می‌رود و گریبان اقتصادی آقایان به چنگ مردم می‌افتد و این خیلی جدی تر از فلان مقاله در فلان روزنامه در باره سخنرانی ملاحسنی در ارومیه و یا پاسخ به رئیس دادگستری تهران‌است! که اتفاقا این دومی پرونده بزرگ زمین‌خواری هم در سرخس خراسان دارد. باز هم تکرار می‌کنم که حتی بناپارتیسم و قیصریسم هم فقط نقش یک فرصت برای نفس گیری را برای مخالفان اصلاحات و جنبش خواهد داشت، گرچه در جریان همین نفس گیری لطماتی هم به جنبش بزنند.

به این ترتیب، ما باز هم روی آن صحبت آقای حجاریان در دانشکده فنی دانشگاه تهران که شما آن را یادآور شدید تاکید می‌کنیم و معتقدیم با تمام نیرو باید به سمت اتحاد وسیع نیروهای طرفدار اصلاحات و جنبش در حاکمیت و خارج از حاکمیت رفت. می‌ماند که این اتحاد روی چه شعار و هدفی می‌تواند شکل بگیرد. از نظر ما، همانطور که در راه‌توده بارها نوشته‌ایم، شعار اصلی این جبهه و این اتحاد دفاع از جمهوریت است. شاید آقایانی در آنجا، یعنی در کنار شما خوششان نیآید، همانطور که طرفداران حکومت مطلقه در حاکمیت جمهوری اسلامی خوششان نمی‌آید، اما واقعیت و خواست جامعه از نظر ما همین است و امکان تشکیل این جبهه نیز منطبق بر همین واقعیت است. یعنی "جبهه دفاع از جمهوریت"این شعار علاوه بر توده‌های مردم، نیروی وسیعی از درون حاکمیت را هم شامل می‌شود. با دفاع از جمهوریت، ما از انتخابات، از پارلمان، از مشارکت مردم، از مردمسالاری، از رای گیری دفاع می‌کنیم و هیچکس هم در حاکمیت جمهوری اسلامی نمی‌تواند مدعی شود که چرا شما از جمهوری دفاع می‌کنید. این شعار در برابر خواست جناح راست برای رفتن به سوی استقرار کامل حکومت مطلقه ولایت است و عملا انتخاب را در برابر انتصاب تقویت می‌کند، بدون آنکه ما را و بویژه نیروهای دگراندیش غیر مذهبی را ناچار به ورود به بحث‌های مذهبی مربوط به ولایت فقیه کند. تقویت جمهوریت عملا نفی ولایت را در خود دارد، بی آنکه مردم مذهبی و یا افراد، شخصیت‌ها و سازمان‌های سیاسی بویژه نیروهای درون حاکمیت– متهم به مخالفت با قانون اساسی شوند. این نظر ما برای تجمع نیروهاست، حالا هرکس می‌تواند نظر و شعار خودش را مطرح کند. حرفی نیست، بگذارید ببینیم در عمل چه شعاری درست است و مردم از آن استقبال می‌کنند.

خدابخشیان– چرا شعار نباید "رفراندوم" باشد؟ اگر اصلاحات در چارچوب این قانون اساسی ناممکن است، چرا نباید قانون اساسی تغییر کند؟ همه از رفراندوم می‌گویند، شاهزاده رضا پهلوی می‌گوید، عباس عبدی هم می‌گوید، طبرزدی هم از رفراندوم می‌گوید. به چنین فصلی رسیده‌ایم؟

رفراندوم نمی‌تواند شعار جنبش باشد، بلکه شکلی از اشکال تحقق و تثبیت حقوقی خواست‌های جنبش است!

راه‌توده– رفراندوم شکلی از اشکال حل یک تضاد اجتماعی و پاسخگوئی به یک خواست و یا چند خواست اجتماعی‌است، نه هدف یک جنبش اجتماعی. ابتدا باید دید جنبش چه می‌خواهد، سپس راه‌های مختلف برای رسیدن به این خواست را، در انطباق با امکانات موجود و توان جنبش پیش گرفت. بنابراین صرف "رفراندوم" نمی‌تواند شعار یک جنبش باشد، مگر اینکه گفته شود ما رفراندوم می‌خواهیم بکنیم برای تحقق فلان خواستمان.

حالا برویم سراغ اینکه آیا امروز در ایران رفراندوم ممکن است؟ چنین رفراندومی به سود جنبش می‌تواند تمام شود؟

بنظر ما در این مورد و در میان انواع نظراتی که در مجلس و مطبوعات مطرح می‌شود، نظر آقای خاتمی در اجتماع دانشجویان دقیق‌تر از دیگران بود. ایشان در این سخنرانی گفت که در این مملکت سه بار انتخاباتی شده که هر کدام یک رفراندوم بوده اما هنوز در برابر خواست مردم برای اصلاحات ایستاده‌اند.

این سخن درستی است، زیرا رفراندوم زمانی به سود جنبش و اصلاحات می‌تواند تمام شود که ابتدا نیروی پرقدرت مردم چنان در صحنه باشد و نیروی مقابل در چنان موقعیتی قرار گرفته باشد که این نیرو چاره‌ای جز تمکین در برابر اراده مردم در یک رفراندوم نداشته باشد. رفراندوم فقط جنبه قانونی به اراده بیان شده مردم می‌بخشد. مثل رفراندوم پایان سلطنت و برپائی جمهوری در ایران. اکنون چنین وضعی وجود ندارد و همانطور که آقای خاتمی هم گفت، هنوز نیروی مقابل جنبش که باید مجبور به عقب نشینی شود، آنچنان در محاصره و فشار مردم قرار نگرفته و شیرازه کار چنان از دستش در نرفته که تن به واقعیت بسپارد و توسط مردم از حاکمیت به زیر کشیده شود. شاید در آینده، حتی آینده نزدیک چنین وضعی پیش بیآید، اما اکنون نیست. در چنین صورتی رفراندوم حتی می‌تواند به ضد جنبش هم تمام شود. مثلا رفراندوم را چنان هدایت و تحمیل کنند و چنان نمایشی از آن درست کنند که بتوانند زیر لوای آن مثلا سمت ریاست جمهوری را از قانون اساسی و به بهانه بازگشت به طرح اول قانونی اساسی حذف کنند و نخست وزیر را جایگزین کنند. طرحی که اتفاقا بسیار هم برای اجرای آن نقشه کشیده و دارند می‌کشند تا به این ترتیب از شر ریاست جمهوری و انتخاب ریاست جمهوری خلاص شوند و با برگماری یک نخست وزیر از طرف ولی فقیه، گام بلند دیگری برای حذف جمهوریت و برقراری حکومت و سلطنت بردارند.

البته، این بدان معنا نیست که ما با طرح مسئله رفراندوم در جامعه مخالف باشیم، خیر! طرح این مسئله می‌تواند به هدایت مردم و بسیج آنها برای یک خواست محوری کمک کند. مثلا اگر خواست محوری جنبش تقویت جمهوریت و نفی ولایت است و یا نفی هر گونه انتصاب در جامعه است، طرح مسئله رفراندوم به گونه‌ای می‌تواند در خدمت این هدف هدایت شده و پیش برده شود. اما اینکه بر سر هر موضوعی از لولوی رفراندوم برای دفع مانورهای مخالفان اصلاحات بخواهیم استفاده کنیم، اساس مسئله را از اهمیت انداخته‌ایم. ابتدا شعار محوری این مرحله از جنبش را آنچنان باید در جامعه جا انداخت و پیش برد که وقتی رفراندوم بعنوان شکلی از اشکال حل تضاد مردم و حاکمیت مطرح می‌شود، مردم بدقت بدانند برای چه هدفی خواستار رفراندوم شده و برای تحقق آن پای صندوق‌های رای می‌روند. اگر چنین زمینه‌ای فراهم نشود، آنوقت مخالفان اصلاحات می‌توانند در یک مانور زیرکانه خواست‌های خود را در یک رفراندوم سازمان داده شد گنجانده و با انواع دوز و کلک‌ها تبلیغاتی آن را تائید شده از سوی مردم معرفی کنند! بنابراین هر رفراندومی باید ابتدا شعارهای مترقی و محوری‌اش در جنبش جا بیفتد تا بتوان در لحظه‌ای که حاکمیت در ضعیف‌ترین موقعیت قرار گرفته و دیگر امکان مانور ندارد رفراندومی را برای قانونیت بخشیدن به این شعارها و خواست‌ها به چنین حاکمیتی تحمیل کرد. چنین وضع و موقعیتی هنوز در جمهوری اسلامی وجود ندارد.

خدابخشیان– شنوندگان ما این صراحت و صداقت را دوست دارند و به همین دلیل هم از ما می‌خواهند هرچند گاه یکبار با شما گفتگو کنیم. می‌دانم که وقت شما و دوستانتان تنگ بود و از بابت بخاطر این گفتگو تشکر می‌کنم و اگر موافق باشید هفته دیگر دو سئوال دیگر را که دراین گفتگو امکان طرح آن‌ها پیش نیآمد مطرح کنیم و گفتگو را ادامه بدهیم.

راه‌توده– از طرف خودم و دوستان و همکارانم از محبت شما و شنوندگانتان سپاسگزارم. همانطور که گفتید آخرین مراحل تهیه و انتشار شماره ۱۱۵ در حال انجام است.

خدابخشیان- پیش‌تر برای شنوندگان گفتم که صبح خیلی زود به سراغ شما آمده‌ایم.

راه‌توده- البته روز را من و دوستانم پیش از تلفن شما شروع کرده بودیم، زیرا آخرین نظرات را برای جمعبندی تحولات ایران باید بشنویم و بدانیم و شما می‌دانید که در شرایط پراکندگی محل زندگی و زیست کار مشورت و انتشار یک نشریه سیاسی در مهاجرت چقدر دشوار است.

دومین قسمت مصاحبه

ادامه مصاحبه‌ای که در بالا خواندید، در پایان سومین هفته بهمن‌ماه انجام شد و به همین دلیل نیز، رخدادهای تازه ایران و افغانستان در این گفتگو مطرح شد، که مشروح آن را در ادامه می‌خوانید:

خدابخشیان- گفتگوی هفته گذشته را دنبال می‌کنیم. در این یک هفته رخدادهای غافلگیر کننده تازه‌ای را شاهد بودیم، از جمله ادامه جنجالی محاکمه شهرام جزایری. سخنان رئیس مجلس در این باره، یافت شدن سروکله فرماندهان القاعده در ایران. واقعا چه می‌گذرد؟ محاکمه شهرام جزایری بهانه‌ای نبود برای منحرف کردن افکار عمومی از محاکمه ملی-مذهبی‌ها؟

راه‌توده- تا آنجا که ما اطلاع داریم، مردم این دادگاه را مسخره می‌کنند. خُب، واقعا هم جای مسخره کردن دارد. من نمی‌دانم آنها که دستشان پشت برپائی این محاکمه است، چه فکری کرده‌اند و شعور مردم ایران را چه اندازه تصور کرده‌اند. واقعا فکر کرده‌اند کسی نمی‌پرسند آن قدرت‌های مافوقی که این آقای شهرام جوان با حمایت آنها میلیون میلیون پول به این و آن می‌داده چه کسانی هستند؟ مردم نمی‌پرسد در این نظام چه خبر است که یک جوانی با این سن و سال چنان کیسه‌ای داشته که با شُل کردن سر آن همه مقامات به پول و پله رسیده‌اند؟

جناح راست از میان صفوف خودش چند قربانی می‌دهد تا اصلاح طلبان را قربانی کند!

این یک بخش این مسئله است؛ بخش دیگر این جریان محاکمه که حتما باید به آن توجه کنیم اینست که برپا کنندگان این محاکمه، که همان مخالفان اصلاحات و جنبش مردم هستند، تا اینجا قضیه را متوجه شده‌اند که هیچ حرف وحرکتشان را مردم قبول ندارند. به همین دلیل آنها در این محاکمه مجبور شده‌اند تعدادی از نفرات و وابستگان خودشان را هم قربانی کنند و نامشان را در کنار بقیه در دادگاه بیاورند تا مردم نام بقیه را قبول کنند. این کار را در جریان تظاهرات معلمین هم شاهد بودیم. یعنی آنجا هم همراه معلمین جان به لب رسیده حاضر شدند علیه تجارت و غارت شعار بدهند و این شعارها را تحمل کنند اما درعوض شعارهائی هم علیه رئیس مجلس بدهند. این یک شگرد جدید این آقایان است. یعنی بخشی از واقعیات را بگویند، برای اینکه آن بخش دیگری که مورد نظرشان هست توسط مردم پذیرفته شود. به این ترتیب است که در دادگاه جزایری اسامی افرادی مثل آیت‌الله مقتدائی که از خود آقایان است و یا دُری نجف‌آبادی هم برده شد. کسانی که در این ۱۰-۱۲ سال رهبری آقای خامنه‌ای همه جور مورد حمایت او بوده‌اند، در صدر قوه قضائیه بوده‌اند، تولیت شاه‌عبدالعظیم را به نیابت از ریشهری داشته‌اند، امام جمعه شهرری بوده‌اند. حالا در کنار این افراد نام دانه دُرشت‌هائی از جمع اصلاح طلبان را هم مطرح کرده‌اند. حالا می‌تواند این و یا آن اصلاح طلب هم مقصر باشد و یا نباشد، بحث من این نیست، بحث من اینست که مافیای قدرت تلاش می‌کند با قبول قربانی از میان خودش، قربانیان از میان اصلاح طلب‌ها و مجلس و دولت بگیرد و باور مردم را بدزدد. این یک شگرد جدید است و باید به آن توجه داشت. پشت این شگرد جدید، طرح بی‌اعتبار کردن دولت و مجلس ششم مطرح است، که از نظر ما هماهنگی کامل دارد با طرح‌های امریکا و اسرائیل برای دخالت مستقیم نظامی در امور ایران. در قسمت تظاهرات معلمین هم همین شگرد را بکار گرفتند و کوشش کردند روی امواج مطالبات معلمین سوار شده و دولت و مجلس را بی‌اعتبار کنند. مطالباتی که فقط معلمین در ایران ندارند، بلکه کارگران هم مطالباتی دارند، همانطور که زنان و دانشجویان و دهقانان کشور دارند، جوان‌ها دارند، بیکارها دارند. همه دارند. اگر این مطالبات نبود که اساسا بحث ما بر سر جنبش بیهوده بود. جنبش برای تحقق همین مطالبات بوجود آمده‌است. از آنجا که فساد اقتصادی و سیاسی مردابی است که مخالفان اصلاحات در آن غوطه می‌خورند، حتی به محض آنکه یک چنین شگردی را هم خواستند سازمان بدهند و از آن علیه اصلاح طلبان حکومتی استفاده کنند، آگاهی مردم نسبت به عمق این فساد بیشتر شد. حالا من نمی‌دانم شما و شنوندگانتان اطلاع دارید یا نه، اما تا آنجا که به ما خبر رسیده نام خیلی‌ها سر زبان‌هاست و از درودن پرونده همین شهرام جزایری به بیرون درز کرده‌است. مثلا نام آیت‌الله راستی کاشانی، که یکی از سردمداران بزرگ مافیای مخالف اصلاحات است. مدتی در شورای نگهبان بود و حالا هم رفته حوزه علمیه قم را از طرف رهبر اداره کند. از رهبران قدیمی حجتیه بوده و حالا هم بی شک یکی از مهره‌های درشت مافیای قدرت است، از آن ماهی‌هائی که اگر به طور مردم بیفتد خیلی چیزها برای گفتن دارد. ایشان منحل کننده اولیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و از معلمین و مرشدان امثال احمدتوکلی، ذوالقدر جانشین فرمانده سپاه و فرماندهانی نظیر او در سپاه و بسیج است. اسم آیت‌الله راستی کاشانی، درکنار نام آیت‌الله جنتی در راس لیست جزایری بود اما با تهدید و سانسور ایستادند تا نام‌آنها در مطبوعات منتشر نشود. د رحالیکه در پرونده جزایری این دو از مهره‌های اصلی بودند.

بنابراین، هر نوع روزنه‌ای که حتی برای استفاده از آن علیه اصلاح طلبان حکومتی باز کنند، بسرعت جهت اصلی آن متوجه دستگاه ولایت و رهبری می‌شود. مثل همین تظاهرات معلمین که شعار آخرشان رفتن به سمت دفتر رهبری بود و از اینجا به بعد دیگر جلویش را گرفتند و نگذاشتند ادامه پیدا کند. می‌خواستند ۲۰ بدهند، ۳۰ بدهند، اما در عوض ۷۰، ۸۰ بگیرند و در آنطرف یک واریز جدی را در افکار عمومی علیه دولت و مجلس بوجود بیآورند، که نشد و نتوانستند.

خدابخشیان- بنابراین این تظاهرات سیاسی شده؟

راه‌توده- به نظر ما هم سیاسی است و هم اقتصادی. ما اصلا اعتقاد نداریم که مطالبات مردم فقط سیاسی است، بلکه از نظر ما این مطالبات اساسا اقتصادی است و ریشه‌های بحران موجود در جامعه هم همین است، اما از آنجا که تا ساختار سیاسی کشور تغییر نکند این مطالبات اقتصادی تحقق پیدا نمی‌کند و تا فضای سیاسی باز نشود مردم از ریشه مشکلات آگاه نمی‌شوند، جنبش بشدت سیاسی و خواهان تغییرات اساسی در ساختار سیاسی و تغییرات جدی در حاکمیت است. تغییراتی که طبعا طبقاتی و اقتصادی است.

مشکل و ایرادی که به اصلاح طلبان حکومتی و یا جبهه دوم خرداد وارد است، اتفاقا از همینجا ناشی می‌شود. یعنی اینکه آنها با قدرت وارد افشاگری اقتصادی نمی‌شوند و حقایق اقتصادی را به اطلاع مردم نمی‌رسانند. ما این ایراد بزرگ را تا حدود زیادی ناشی از ساختار و بافت این جبهه می‌دانیم. جبهه‌ای که از راست ترین بخش کارگزاران سازندگی تا رادیکال‌ترین نیروهای مذهبی و چپ مذهبی در آن حضور دارند. شاید

می‌ترسند که با افشاگری‌های اقتصادی و تصمیمات مهم اقتصادی به سود مردم نیروهائی از جبهه خارج شوند. این بیم و هراس درست است، اما از نظر ما چاره‌ای جز تن دادن به آن نیست. هیچ جبهه‌ای ابدی و ازلی نیست. متناسب با تعمیق هر جنبشی، نیروهای حاضر در جبهه‌ها جا بجا می‌شوند، عده‌ای می‌روند و عده‌ای می‌آیند. جبهه دوم خرداد هم چاره‌ای جز تن دادن به این امر ندارد. این مشکل در دولت هم وجود دارد و ترکیبی از طرفداران تعدیل اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در کنار طرفداران کنترل دولت بر اقتصاد کنار هم نشسته‌اند. این همزیستی نمی‌تواند ابدی باشد و عیبی هم ندارد که ابدی نباشد. برای جلب حمایت همه جانبه مردم هیچ چاره‌ای جز ورود به عرصه اقتصادی، گفتن حقایق اقتصادی و افشاگری اقتصادی وجود ندارد. همین کاری که در کشور ونزوئلا الان جریان دارد و به همین دلیل هم نظامی‌ها نمی‌توانند حریف رئیس جمهور اصلاح طلب این کشور شوند. اصلاح طلب‌ها باید با جسارت در باره وضع اقتصادی کشور، در باره نهاد رهبری، در باره بنیادهای بزرگ مالی و اقتصادی وابسته به ارگان‌های زیر نظر رهبری سخن بگویند و مردم را هوشیار کنند که فساد واقعی در کجاست. فساد در جیب آقای شهرام جزایری نیست، در بنیادهای مالی–مافیائی است که رهبران موتلفه اسلامی، گروهبندی سیاسی–مذهبی رسالت، آستانقدس رضوی، در زیر پرچم رهبر و نهاد رهبری آن‌ها را دراختیار دارند. اینها را باید به مردم گفت. ما فکر می‌کنیم زمان این بازگوئی فرا رسیده‌است، هرچند که در ابتدای طرح صریح این مسائل عده‌ای را بگیرند و یا تحت فشار بگذارند، بالاخره از یک جائی این مسئله باید شروع شود و این قداست سالوسانه‌ای که درست کرده‌اند و پشت آن سلطنت را احیاء کرده و مملکت را غارت می‌کنند باید شکسته شود. باید حساب کتاب دفتر تبلیغات اسلامی و بنیاد امام برای مردم روشن شود تا معلوم شود میلیاردها دلار پول نفت را این‌ها چه کردند؟ چرا ریختند در بوسنی، چرا صرف گروه‌های افغانی کردند؟ گریبان آیت‌الله رضااستادی را باید بگیرند و از او حساب و کتاب بخواهند که میلیون میلیون دلار را که برای باصطلاح امور اسلامی در حسابهای ویژه بانک‌های انگلستان و سوئیس واریز کرده بود کجاست؟ مبارزه با مفاسد اقتصادی از اینجا آغاز می‌شود، از رسیدگی به خریدهای تسلیحاتی در دوران جنگ و بعد از جنگ و پورسانتاژهای این خریدها شروع می‌شود، تحول اساسی هم از اینجا آغاز می‌شود، جلب حمایت قاطع مردم هم از همینجا شروع می‌شود. بنظر ما زمان این یورش فرا رسیده‌است و اگر اصلاح طلبان حکومتی این فرصت را از دست بدهند، دیگر جبران آن ناممکن است. باید به فساد سیاسی و فساد اقتصادی در نهادهای انتصابی رسیدگی شود. با این رسیدگی و با ورود به این مرحله، عملا دفاع از جمهوریت در برابر حکومت وارد مرحله تازه‌ای می‌شود و ما اعتقاد داریم که زمان این اقدام و این گام فرا رسیده‌است.

زمان افشاگری‌های بزرگ اقتصادی و مبارزه قاطع و مردمی با فساد اقتصادی و سیاسی در ایران فرا رسیده‌است و اصلاح طلب‌ها نباید این زمان و این فرصت را از دست بدهند!

خدابخشیان– یعنی شما می‌خواهید بگوئید که وجود کارگزاران در جبهه دوم خرداد مانع است؟

راه‌توده– بهرحال، همانطور که قبلا هم خدمت شما و شنوندگانتان گفتم، هیچ جبهه‌ای ابدی نیست و اگر باشد حتما یک عیبی در آن هست. بهرحال نیروهائی می‌روند و نیروهائی می‌پیوندند. جبهه دوم خرداد اگر بخواهد گام‌های بلند بردارد ناچار به این خانه‌تکانی‌است. خُب در این خانه‌تکانی امثال آقای مرعشی که داماد آقای رفسنجانی‌است ممکن است حذف شود و یا در خود تشکیلات کارگزاران اتفاقاتی رخ بدهد که کسان دیگری رهبری آن را برعهده بگیرند که همخوانی بیشتری با خواست‌های رادیکال جنبش مردم داشته باشند و به این ترتیب ترکیب نمایندگان کارگزاران در جبهه دوم خرداد تغییر کند. این وضع در کابینه آقای خاتمی هم وجود دارد، یعنی هنوز وزرای دولت تعدیل اقتصادی آقای رفسنجانی در این کابینه حضور دارند.

خدابخشیان– مثلا چه نیروهائی به جبهه می‌توانند بپیوندند؟

راه‌توده– حتما نباید احزاب و سازمان‌های شناخته شده اسلامی باشند، از میان همین فرهنگیان که دست به تظاهرات زده‌اند می‌توان کسانی را به جبهه وصل کرد. می‌توان تشکل فرهنگیان را تقویت کرد و از شورای رهبری آنها کسانی را به جبهه آورد؛ رئیس بانک مرکزی می‌خواهد از جبهه برود، خُب برود، بجایش نماینده فرهنگیان بگذارید بیآید. همین کار را می‌توان با کارگران و دانشجویان و تشکل‌های زنان کرد، می‌توان با شوراهای شهر کرد. به این ترتیب جبهه دوم خرداد از دایره محدود حکومتی بیرون آمده و به خیابان‌ها وصل می‌شود. ما تعلل در این زمینه را واقعا خطرناک می‌بینیم، خطر توطئه مخالفان اصلاحات و جنبش برای تکرار حوادثی نظیر حوادثی که به کودتا در شیلی ختم شد وجود دارد، حتی اگر نتوانند موفق شوند، می‌توانند حداقل دست به کار شوند و ضربه بزنند! یعنی مردم گرسنه را علیه دولت به حرکت در آوردن، آنهم توسط کسانی که خودشان باعث و بانی تمام ویرانی و بحران اقتصادی و اجتماعی‌اند. شما حتما به خاطر دارید که در آستانه کودتای شیلی، مخالفان تحولات و مخالفان دولت ملی دکتر آلنده توانستند زن‌ها را با دیگ‌های خالی به خیابان‌ها بیآورند. زن‌ها در این تظاهرات در دیگ‌ها را به بدنه دیگ زده و یا کفگیرها را به دیگ‌های خالی می‌کوبیدند و از دولت می‌خواستند تا شکم مردم را سیر کند. چه کسی میوه این تظاهرات را چید جز ژنرال‌هائی نظیر پینوشه؟ تعلل کردند و فرصت را از دست دادند.

اکنون هم در ارتباط با جبهه دوم خرداد و جبهه طرفدار جنبش این خطر وجود دارد و ما در ارتباط با تظاهرات معلمین شاهد یک چنین خیز و چنین سوء استفاده‌ای بودیم که خوشبختانه بدلیل هوشیاری مردم و معلمین خنثی شد. فردا می‌توانند کارگران را به حرکت در آورند، پس فردا بیکاران را و در نهایت هم آوار را بر سر همان کسانی در حاکمیت فرود بیآورند که داعیه رهبری جنبش را در حکومت دارند. برای این تعلل باید چاره‌ای اندیشیده شود و بنظر ما چاره این کار صراحت و بازگوئی بی پرده مشکلات اقتصادی و نقش مافیای وابسته به بنیادهای زیر نظر نهاد رهبری است. بویژه حالا که کنگره جبهه دوم خرداد قرار است تشکیل شود، باید در این باره، یعنی رفتن به سمت بیان صریح مشکلات اقتصادی و آگاه کردن مردم از زیر و بم این مشکلات تصمیم گرفته شود. این تعلل می‌تواند به آنجا ختم شود که از درون فاجعه آفرینان و کسانی که متهم بی واسطه این غارتگری در جامعه هستند فرد و یا افرادی بعنوان نجاتبخش پیدا شود. ماجرای دادگاه جزایری هم همین توطئه را نشان می‌دهد و در آینده هم این توطئه به اشکال دیگری به نمایش در خواهد آمد تا نارضائی مردم را در جهت واریز اعتبار دولت و مجلس در میان مردم هدایت کنند و

از درون جبهه ضد اصلاحات رهبر و نجاتبخش پیدا کنند، حتی افرادی نظیر همین آقای خامنه‌ای بعنوان نجاتبخش ممکن است وارد صحنه شود و به بهانه حل مشکلات دولت تشکیل بدهد و تمرین سلطنت را کامل کند. این همان خطر بناپارتیسم است که به اشکال مختلفی می‌تواند در جمهوری اسلامی اتفاق بیفتد، حتما قرار نیست مثل فرانسه بشود. همین ماجرای پرونده سازی برای عده‌ای از روزنامه‌نگاران و روشنفکران و احضار آنها به باصطلاح اداره اماکن که بر مبنای اعترافاتی صورت می‌گیرد که از آقای سیامک پورزند گرفته‌اند هم بخشی از این توطئه است. ما شاهد خطرناک‌ترین توطئه‌ها در آینده خواهیم بود. توطئه از این بزرگتر که تلاش می‌کنند زمینه حمله نظامی امریکا به ایران را فراهم بکنند؟ شما صد دلار را نمی‌توانید به زور از دست یک نفر در خیابان در آورید و حالا این آقایان روی دهها میلیارد دلار ثروت خوابیده‌اند و می‌خواهند آن را نگهدارند. شعارشان هم اینست "انفسم و اموالهم". اول جانم را بگیر، بعد مالم را! ما نظراتمان را در این باره بزودی بیشتر و دقیق‌تر اعلام خواهیم کرد.

ماجرای احضار روزنامه‌نگاران و هنرمندان در تکمیل سناریوی "سیامک پورزند"، تلاش برای کشاندن تظاهرات معلمین به سمت مخالفت با دولت، محاکمه شهرام جزایری و سرانجام تحریک امریکا برای حمله به ایران و نظامی کردن دولت و حکومت، همگی در خدمت دفاع از میلیاردها دلار غارتی‌است که آقایان به جیب زده‌اند!

خدابخشیان– شما شکاف در جبهه راست نمی‌بینید؟ در یک صحبت خصوصی که پیش از این گفتگو با هم داشتیم اشاره به پخش نوار اعترافات شکنجه‌گران از رادیو بی‌بی‌سی کردید و اهمیت آن را در نا امیدی انگلستان از موتلفه اسلامی می‌دانستید. واقعا انگلستان دیگر امیدی به جناح راست و به موتلفه ندارد؟

راه‌توده– در اینکه انگلستان در تمام این سال‌ها پشت سر جناح راست بوده، ما کوچکترین تردیدی نداریم. شما ببینید چه مناسباتی باید وجود داشته باشد که انگلستان برای حزب توده‌ایران پرونده درست کند و بدهد دست آقای عسگراولادی که بیآورد به ایران. این خوش خدمتی برای انگلستان را آقای عسگراولادی در یکی از کنگره‌های بعد از انتخابات دوم خرداد هم با صراحت گفت. اینها ارتباط‌های ساده‌ای نیست. بازجوئی‌هائی که از ارتشبد فردوست، بعنوان یکی از رابطین بلندپایه رژیم گذشته با انگلستان گرفتند و همکاری‌هائی که او با آقایان کرد و یا رابطه‌های بین‌المللی و انگلیسی که مظفربقائی به این آقایان وصل کرد، همه اینها زیر ساخت مناسبات انگلیسی این جناح راست و امثال آیت‌الله واعظ طبسی را با انگلستان بوجود آورد. اینها مسائلی است که در ارتباط با جناح راست و موتلفه اسلامی مطرح است و حتی در برخی مطبوعات بعد از دوم خرداد هم تلویحا به آنها اشاره شده‌است. فرماسونری جدید در جمهوری اسلامی هم بر همین مبنا شکل گرفت. آنچه که در ارتباط با گفتگوهای خصوصی و پیش از این گفتگو مطرح کردید، اینست که پخش اعترافات زیر شکنجه همسر سعید امامی و اصولا رسیدن نوار این اعترافات مشمئز کننده به خارج از کشور و آنهم پخش آن توسط رادیوی پرشنونده بی‌بی‌سی چه معنائی می‌تواند داشته باشد. از نظر ما، همانطور که به شما هم گفتم، پیش از آنکه ماجرای نوار در شرایط کنونی اهمیت داشته باشد، انتقال آن به انگلستان و پخش آن توسط رادیو بی‌بی‌سی اهمیت دارد. در تمام این نوار اعترافات یک سئوال وجود ندارد که چه کسی دستور داد فروهر را بکشید و فتوای قتل را چه کسی داد و یا مختاری و پوینده را چرا و چگونه و بدستور چه کسی بردید خفته کردید، بجای آن فجیع‌ترین صحنه‌های جنسی را بوجود آورده‌اند. از نظر ما پخش این اعترافات از رادیو بی‌بی‌سی جز این نیست که دیگر پشتیبانی از موتلفه اسلامی بعنوان تشکیلاتی که توان قبضه قدرت را در جمهوری اسلامی داشته باشد بی‌فایده‌است و روی اسب بازنده هیچ کشور عاقلی شرط بندی نمی‌کند. آن واکنشی که در رد اعتبارنامه و یا پذیرش سفیر جدید انگلستان در جمهوری اسلامی از طرف جناح راست و به سخنگوئی رهبر نشان داده شد ریشه در همین مسئله دارد. آنها خواستند بگویند که چه جریانی هنوز در ایران حرف آخر را می‌زند. بهرحال، تصور و برداشت ما از پخش نوار اعترافات و اظهارات وزیر خارجه انگلستان در دیدار با وزیر خارجه امریکا، که در آن گفت به جناح راست در ایران هشدار می‌دهد و در عین حال سیاست گفتگو با دولت را پیشنهاد می‌کند اینست. این که، انگلستان مانند مورد طالبان، دیگر نمی‌تواند بیش از این از موتلفه حمایت کند و به همین دلیل هم دستش را از پشت موتلفه اسلامی سست کرده و یا می‌کند. این البته به آن معنا نیست که انگلستان از داشتن عوامل در داخل حاکمیت جمهوری اسلامی دست کشیده باشد، خیر! آنها تا مغز استخوان جناح راست نفوذ دارند و این نفوذشان را هم حفظ خواهند کرد، این به آن معناست که روی این جریان دیگر نمی‌توانند حساب کنند.

به نظر می‌رسد که دیگر حمایت از موتلفه اسلامی، با این نفرتی که در جامعه نسبت به آن وجود دارد برای انگلستان مفید نیست. استفاده را از موتلفه اسلامی، مثل مورد طالبان در افغانستان به اندازه کافی در طول تاریخ موجودیت آن از ترور حسنعلی منصور تا همین قتل‌های زنجیره‌ای اخیر کرده‌اند. انگلستان با کمک موتلفه برای حزب توده‌ایران پرونده ساخت، موتلفه مدیریت زندان‌ها را از همان ابتدای تشکیل جمهوری اسلامی بدست گرفت که هنوز هم در دست دارد، ابتدا بدست حاج عراقی که بنیانگذار موتلفه اسلامی بود، بعد هم توسط اسدالله لاجوردی و حالا هم آقای بختیاری، همه اینها از رهبران موتلفه اسلامی بوده و هستند. بنظر ما، موتلفه اسلامی نقش بسیار کلیدی در کشاندن سازمان مجاهدین خلق به ماجراجوئی‌های عظیم و خونین داشت و عملا بدست آنها هم خود این سازمان را از صحنه خارج کرد و هم تعدادی از رقبای آینده رهبری خودش در جمهوری اسلامی را ترور و از میدان بدر کرد. همین حسین شریعتمداری نماینده رهبر در روزنامه کیهان هم که از مجاهدین خلق در زندان جدا شده و به گروهبندی موتلفه اسلامی در زندان شاه پیوسته بود، در کشاندن مجاهدین خلق به این مسیر گمراه کننده و فاجعه بار نقش کلیدی بازی کرد. این نقش، همانطور که برایتان گفتم تا همین حالا هم ادامه دارد. به این ترتیب، برداشته شدن احتمالی دست انگلستان از پشت آنها طبعا برایشان سنگین است و انتظار واکنش‌هائی از نوع جلوگیری از ورود سفیر جدید انگلستان به ایران را باید می‌داشتیم.

بهرحال، مورد نظر من این نیست که انگلستان عامل در جمهوری اسلامی نمی‌خواهد، مورد نظر من اینست که دیگر روی موتلفه ظاهرا نمی‌توانند حساب دراز مدت بکنند و این نیست مگر رسوائی عظیم سیاسی و مالی موتلفه اسلامی بین توده‌های وسیع مردم. خب این اوضاع جدیدی هم که در افغانستان پیدا شده، دخالت‌هائی که رهبران موتلفه اسلامی و بنیادهای مالی–تجاری متعلق به آنها و بویژه کمیته امداد با خرج میلیاردها دلار پول در شکل دهی و یا کمک به سازمان‌های مذهبی در بوسنی، در افغانستان، در قره‌باغ آذربایجان، در چچن و در جنگ‌های منطقه‌ای کرده‌اند که دیگر قابل انکار نیست، لابد پرونده‌ها و اسنادش بدست این و آن هم افتاده و در امریکا بازاست، تازه اگر نیفتاده باشد، خود آقایانی که حالا پرچمدار مبارزه با تروریسم در جهان شده‌اند که می‌دانند

چه کسانی خط و استراتژی آنها را در گذشته اجرا می‌کرده‌اند۰ مثل بن‌لادن، مثل ملاعمر، مثل گلبدین حکمتیار و مثل خیلی‌های دیگر که امروز ظاهرا مورد غضب قرار گرفته‌اند۰ البته مورد غضب قرار گرفتن امثال گلبدین به این معنا نیست که دم تیغشان خواهند فرستاد۰ ممکن است چندنفرشان هم دم تیغ بروند، اما بقیه‌شان حفظ خواهند شد و در خدمت سیاست‌های جدید امریکا و انگلیس هم به کار گرفته خواهند شد۰ در مورد رهبران موتلفه اسلامی هم ظاهرا چنین وضعی در حال تکامل است۰ اینها بسیج جدید را درست کردند، سپاه محمد را برای دخالت در جنگ‌های بوسنی و افغانستان درست کردند، اینها سپاه قدس را برای همین منظور درست کردند و در رهبری آن نقش مستقیم داشتند، اطلاعات جمع کردند و معلوم نیست این اطلاعات را به چه سازمان‌های بین‌المللی و کشورهائی داده‌اند۰ اینها جنایاتی را که در زندان‌های جمهوری اسلامی مرتکب شدند، در این ۱۰-۱۲ سال اخیر که آقای خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی شده در ابعاد گسترده در داخل کشور و در خارج کشور مرتکب شدند، مثلا در همین نوار اعترافات زیر شکنجه تعدادی از ماموران وزارت اطلاعات به دست عده‌ای دیگر از ماموران و شکنجه‌گران وزارت اطلاعات، شکنجه گر به مرتضی کاظمی که مدیرکل سیاسی و معاون سعید امامی بوده میگوید« مرتضی حرف بزن، والا کاری را باهات خواهیم کرد که یک هزارمش را با کبیری و عطاریان نکردیم!» اعتراف از این صریحتر که با این دو نظامی عضو حزب توده‌ایران که نقش مهمی در مقابله با ارتش صدام حسین داشتند چه کردند؟ و تازه در آن نوار اگر خوب گوش بدهید می‌شنوید که فعل جمع را شکنجه‌گر بکار می‌برد۰ میگوید "کردیم" یعنی آن‌کس که دراین نوار تحت شکنجه برای اعتراف است با آنکه شکنجه می‌کند قبلا مشترکا شکنجه‌گر عطاریان‌ها و کبیری‌ها بوده‌اند۰ خُب، ما تصور می‌کنیم برای انگلستان دیگر عملی نباشد که به حمایت خودش از موتلفه اسلامی ادامه بدهد و در عین حال با آقای بوش همصدا شود که ما در راه مبارزه با تروریسم به جناح راست در ایران هشدار داده‌ایم۰ این جناح راست کیست، جز همان‌ها که نزدیکترین ارتباط‌ها را در این سال‌ها با آنها داشته‌اند؟

اگر این حدس به یقین نزدیک شود، بدون آنکه از سست شدن احتمالی دست انگلستان از پشت موتلفه زیاد ذوق‌زده و خوشبین شویم و یا زیاد امیدوار شویم، باید از این بخش از سیاست خارجی آقای خاتمی اگر توانسته باشد نقشی در سست شدن پیوند موتلفه اسلامی و انگلستان ایفاء کرده باشد ابراز خوشحالی و خرسندی کنیم۰ شاید کسانی تصور کنند که ما زیاد به موتلفه اسلامی و نقش آن درجمهوری اسلامی بهاء می‌دهیم، اما این کسان اشتباه می‌کنند؛ زیرا آینده بیشتر از امروز نشان خواهد داد که این تشکیلات مذهبی-سیاسی-نظامی در ۲۳ سال گذشته چه جنایاتی را در ایران مرتکب شد و چگونه به استقلال کشور خیانت کرد و یک انقلاب عظیم ملی را به لبه پرتگاه کشاند۰

خدابخشیان- یعنی شما نقش سیاسی موتلفه اسلامی را برابر با نقش آنها در اقتصاد جمهوری اسلامی می‌دانید؟

راه‌توده- ما در سر مقاله صفحه اول شماره ۱۱۴ راه‌توده قاطعانه نوشتیم که راه جلوگیری از توطئه‌های کودتائی افشاگری اقتصادی است۰ از نظر ما، هر نوع افشاگری اقتصادی سرانجام به تاریکخانه موتلفه اسلامی وصل می‌شود و امیدواریم روزنامه‌های دوم خردادی به ضرورت این افشاگری توجه بیشتری بکنند۰ این نظر قاطع ماست و همان موقع که اکبر گنجی در روزنامه صبح امروز در باره عالیجنابان سیاسی می‌نوشت و هنوز سر از زندان در نیآورده بود ما نوشتیم که "عالیجنابان اقتصادی را افشاء کنید"۰ این عالیجنابان اقتصادی همان عالیجنابان سیاسی هم هستند و تا نقش غارتگری آن ها برای توده مردم آشکار نشود نمی‌شود آنها را به کمک مردم از مسند سیاسی و حکومتی پائین کشید۰ خوشبختانه این روند در ماه‌ها و بویژه هفته‌های اخیر شروع شده و ما امیدواریم شتاب بگیرد تا مردم بدانند چگونه و توسط چه جریانات وچه کسانی غارت شده‌اند و نان از سفره‌شان ربوده شده‌است۰